

# فقیر غنی

(سرگذشت ژرژ مولر)

نوشته: دکتر پیرسون امریکایی  
ترجمه: آقای صلح کل

فصل اول: از ولادت جسمانی تا ولادت روحانی .....	۱
فصل دوم: تولد تازه و حیات جدید .....	۶
فصل سوم: خادم خداوند باید منتظر باشد که خود خداوند کار و محل شغل او را تعیین کند	۱۰
فصل چهارم: قدم‌های مقدماتی .....	۱۴
فصل پنجم: منبر و کشیشی .....	۱۸
فصل ششم: قصه معامله‌های خدا .....	۲۱
فصل هفتم: هدایت شدن ژرژ مولر به کار تازه به وسیله روح القدس .....	۲۵
فصل هشتم: درختی که به دست خداوند غرس شده است .....	۲۸
فصل نهم: رشد و نمو درختی که خداوند غرس فرموده است .....	۳۱
فصل دهم: کلام خدا و دعا .....	۳۴
فصل یازدهم: وسایل آسایش و تقویت ایمان .....	۳۹
فصل دوازدهم: درس‌های تازه در دبستان الهی در موضوع دعا .....	۴۳
فصل سیزدهم: پیروی هدایت خداوند .....	۴۶
فصل چهاردهم: منزل‌های تازه برای یتیمان .....	۴۹
فصل پانزدهم: انواع نعمت‌های خداوندی .....	۵۴
فصل شانزدهم: سایه غم و اندوه .....	۵۸
فصل هفدهم: هنگام شهادت و بشارت به محبت خدا در تمام جهان .....	۶۱

فصل هجدهم: ایمان و صبر در خدمت ..... ۶۵

فصل نوزدهم: روشنائی در شب ..... ۶۹

فصل بیستم: خلاصه مختصری از کارهای ژرژ مولر ..... ۷۲

فصل بیست و یکم: نگاهی به عقب و توجهی به جلو ..... ۷۶

## فصل اول: از ولادت جسمانی تا ولادت روحانی

### به نام پدر یتیمان

#### تولد تازه

زندگانی انسانی که پر از احساس حضور و قوت خداست بهترین عطیه و بخششی است که خداوند به کلیسا و جهان می‌بخشد. اشخاص دنیوی و مادی با نظر شک و تردید و تکذیب به موجودات روحانی و حقایق ابدی می‌نگرند و برعکس به چیزهای ظاهری و محوس با ایمان و عقیده بخصوصی و با عشق و علاقه توجه می‌کنند. حقیقتا اشیای مرئی و محسوس برای اکثر مردم ثابت‌تر و صحیح‌تر از وجود خدای زنده است، به همین دلیل کسی که با خدا سیر و سلوک می‌کند و او در همه جا حاضر و ناظر می‌بیند و کسی که وعده‌های خدا را عملاً امتحان نموده و هر مؤمنی که اسرار الهی را با کلید ایمان گشوده و خزانه خداوند را با مفتاح دعا باز کرده است شخصا برای اثبات وجود خدا برهان قاطعی است و در زندگانی خود به مردم ثابت می‌کند که خداوند وجود دارد. «هر که تقرب به خدا جوید لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست» (عبرانیان ۱۱: ۶).

برای ثبوت این حقیقت ژرژ مولر یک مثال متجسم و برهان زنده‌ای بوده است. در این کتاب شخصی را جلوی خود خواهید دید که در هر چیزی آزموده شده و سختی و فشار زندگی را دیده و از هر حیث مانند ما می‌باشد جز اینکه به خدا ایمان آورده و از نیروی ایمان تقویت یافته است. مردی که از صمیم قلب دعا می‌کرد که خداوند حیات روحانی به او ببخشد تا بتواند کارهایی بکند که دلیل ثابتی باشد بر اینکه خداوند اجابت‌کننده دعاهاست و هر که به خداوند اعتماد کند مأیوس نمی‌شود. اشخاصی که تاریخ حیات او را می‌دانستند و او را می‌شناختند و از معاشرت و مجالست او تقویت می‌یافتند شهادت داده‌اند که او از مقدسین بزرگوار است و او خود دلیلی است که زندگی برحسب ایمان ممکن‌الوقوع و شدنی است و شناسایی خدا و مصاحبت و رفاقت با او در حیات روزانه امکان‌پذیر می‌باشد.

ژرژ مولر برای خود و اشخاصی که شهادت او را قبول می‌کنند ثابت نمود که هر کس به خدا اطمینان کند و خود را تسلیم اراده او نماید او را خواهد یافت. خدا امروز و دیروز و تا ابدالابد همان است. اگر کسی خیال کند که روزگاری که خدا در امور انسان دخالت می‌کرده سپری شده و این روزها دیگر نجات خداوند در کار نیست، اشتباه بزرگی کرده است. حقیقت این است که برای آن اشخاصی که روزگار ایمانی و روحانی ایشان تمام شده و حاضر نیستند که خدا در کارشان دخالت کند نجات خدا در کار نیست، ولی برای آنانی که خود را به خدا تسلیم می‌کنند نجات او در کار است. بهترین طریق برای اطلاع از تاریخ زندگانی این مرد این است که سرگذشت او را به چندین بخش بنماییم:

- بخش اول: از ولادت جسمانی تا ولادت روحانی او از سال ۱۸۰۵ تا ۱۸۲۵.
- بخش دوم: از تولد تازه تا آغاز کار روحانی، از سال ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۵.
- بخش سوم: از شروع به کار روحانی تا مسافرت‌های بشارتی، از سال ۱۸۳۵ تا ۱۸۷۵.
- بخش چهارم: تمام مسافرت‌های بشارتی او از سال ۱۸۷۵ تا ۱۸۹۲.
- بخش پنجم: از انتهای سفرهای بشارتی تا هنگام مرگ وی از سال ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۸.

ما از خواندن هر یک از این بخش‌ها معلومات و تجربیات مخصوصی فرا می‌گیریم و در بخش اول می‌فهمیم که ژرژ مولر عمر خود را در گناه و تارکی بسر می‌برد و ملاحظه می‌کنیم که انحطاط و پستی گناه در زندگی انسان چه اثرات شوم و چه نتایج وخیمی دارد. در بخش دوم یاد می‌گیریم که از افکار عالی و قدم‌های بلند او پیروی نماییم. در بخش سوم می‌خوانیم که چطور با جان و دل فرمان خدا را اطاعت نمود و بعد ملاحظه می‌کنیم که بیش از هفده سال در بسیاری از جاها شاهد امین خداوند بوده و در شش سال آخر عزلت اختیار نموده و در تقویت و پیشرفت روحانی خویش اوقات بسیاری صرف کرد و به سوی عدالت و کاملیت پیش می‌رفت. در این سال‌های خلوت عزلت، مصاحبت با خدا را احساس نمود و رفقا و معاشرینش می‌فهمیدند که دارای افکار آسمانی است.

حالا به نوشتن دوره اول زندگانی وی شروع می‌کنیم. این بخش محتوی ایام جوانی ژرژ مولر است که در خطایا و معاصی صرف شده است. در همین فصل می‌فهمیم که چگونه قوت و قدرت عظیم خداوند بر گناهان بسیار غلبه می‌یابد. کسی که تاریخ بیست سال اول زندگانی ژرژ مولر را بخواند تصدیق می‌کند که تقوی و پاکدامنی نتیجه پیشرفت و ترقی طبیعی نیست. ژرژ مولر تولد تازه یافت و عوض شد نه در نتیجه ترقی طبیعی، بلکه به طوری که در تاریخ زندگی سایر مؤمنین و مخلصین می‌خوانیم. اگر فلاسفه تغییر پولس را در نتیجه یک قوه خارق‌العاده‌ای می‌دانند، در این صورت عوض شدن ژرژ مولر را هم باید در نتیجه یک قوه فوق‌التصوری دانست، چونکه پولس دارای یک ضمیری بود که اگرچه آن ضمیر تاریک بود، ولی در کارهای ادبی و اخلاقی و روحانی حریص و جدی و واقعا یک نفر فریسی حقیقی بود، لیکن ژرژ مولر برعکس پولس یک نفر مجرم و گناهکار و به احترام و حقوق دیگران پشت پا زده و زندگانی‌اش گناه اندر گناه بود.

ژرژ مولر از اهل پروس است و در کروپنستادت نزدیک هالبرستادت در ۲۷ سپتامبر سال ۱۸۰۵، متولد شد. قبل از آنکه به سن پنج سالگی برسد، والدینش به هیمرسلیبن رفتند که چهار میل از وطنش فاصله داشت. پدرش در آن محل کارمند دارایی بود و پس از ده سال به سکونیک نزدیک ماگدبورک منتقل شدند. پدرش در آنجا به شغل دیگری گماشته شد. تربیت ژرژ مولر خوب نبود، چونکه پدرش او را بسیار دوست می‌داشت و این دوستی به ضرر ژرژ مولر تمام می‌شد. همانطوری که دوستی زیادی یعقوب نسبت به یوسف باعث حسد برادران گردید. ژرژ مولر و برادرش هر چه پول می‌خواستند پدرشان به ایشان می‌داد به گمان اینکه این دو پسر عاقلانه پول خودشان را خرج می‌کنند، ولی متأسفانه این دو جوان با جهالت و نادانی پول خود را در کارهای زشت شرم‌آوری صرف می‌کردند و اگر پدرشان می‌گفت پول خود را به چه مصرفی رسانیده‌اید، یک حساب دروغ و بی‌اصلی به او می‌دادند.

ژرژ مولر در کلاه گذاشتن و تنظیم صورت حساب‌های بی‌اصل بر برادرش سبقت می‌جست و هر وقت پدرشان مکر و حيله ایشان را کشف می‌کرد، ایشان را تنبیه می‌نمود، اما تنبیهات متوالی نتیجه معکوس بخشید و ژرژ مولر را وادار نمود که از این به بعد دروغ‌هایی بگوید که دیرتر کشف شود. سرقت و دروغ‌گویی در نظر ژرژ مولر کار بدی نبود. چیزی که ژرژ مولر از آن می‌ترسید این بود که کسی سرقت‌ها و دروغ‌های او را کشف کند، به طوری که بعدها خودش شهادت می‌داد که در کودکی‌اش پسری پست و نالایق بوده است. قبل از اینکه سنش به ده سال برسد دزد زبردستی بود و در منزل دزدی می‌کرد. کم کم پدرش به او مظنون شد و خواست او را امتحان کند، مبلغی پول در محلی گذاشت که به آسانی ممکن بود ژرژ مولر آن را ببیند. ژرژ مولر هم به زودی آن پول‌ها را دزدیده در کفش خود پنهان کرد، اتفاقاً پدرش فهمید و پول‌ها را از کفش او بیرون آورد و یقین نمود که تا به حال هر چه در منزل گم می‌شده ژرژ مولر می‌دزدیده است.

آرزوی پدر ژرژ مولر این بود که پسرش به تحصیل علوم روحانی و تهذیب اخلاق خود بپردازد تا آنکه در آینده کشیش بشود. از همین جهت قبل از آنکه یازده ساله شود او را به آموزشگاه کلیسایی فرستاد تا در آنجا به تحصیلات مقدماتی پرداخته برای داخل شدن به کالج و تحصیل حکمت الهی حاضر شود. این امر غیرقابل تصدیق است که با اینکه پدر ژرژ مولر از وضعیت اخلاقی پسرش مسبوق بود باز هم منتظر باشد که او کشیش بشود، لیکن جایی که کلیسا به سرپرستی حکومت محلی اداره می‌شود و وقتی که فقط و فقط قصد کشیش تهیه و تدارک امر معاش خودش است در این صورت آن کشیش نمی‌تواند یک زندگانی پاک و مقدسی داشته باشد.

باری در آن وقت درس‌های ژرژ مولر با خواندن کتاب‌های عشقی و شهوانی مختلط بود و خود را به لذات نجس و پلید تسلیم کرده قماربازی و مشروب‌خواری کار رسمی و معمولی او بود. حتی در شبی که مادرش مشرف به موت بود، او مست در خیابان‌ها گردش می‌کرد و به سراییدن اشعار عاشقانه می‌پرداخت و به هیچ وجه از مرگ مادر محبوبش متأثر نشد. وقتی که به حد بلوغ شرعی رسید به تحصیل معلوماتی شروع نمود که برای اشخاص بالغ لازم است تا پس از فرا گرفتن آن معلومات و انجام مراسم مذهبی و دعای مخصوص اسقف رسماً عضو کلیسا گردند. روزی که برای این منظور در کلیسا حضور یافت و جلوی اسقف زانو زد که اسقف برایش دعا کند، این مجلس به نظر او جز انجام تشریفات ظاهری و خشک و بی‌مغز چیزی نیامد. ژرژ مولر فکر نکرد که در آن روز می‌تواند دعا کند و از خداوند قوت و برکت مسئلت نماید تا در آینده در دام گناه گرفتار نشود و در روحانیت ترقی کند، بلکه در آن وقت چنین به فکرش رسید که پولی را که پدرش به وسیله او برای کشیش فرستاده نصف آن را برداشته و نصف دیگر آن را تسلیم

کشیش نماید و همین کار را هم کرد و با این خصلت و صفت ژرژ مولر روز عصر عید قیام سال ۱۸۲۰، عضو کلیسا گردید. ژرژ مولر نه تنها فاسدالاخلاق و یک انسان کاملاً جسمانی و نفسانی بود، بلکه معلومات مذهبی هم نداشت. با آنکه محققاً شرکت نمودن در پیمان کتاب مقدس یک تأثیر روحانی دارد و هر یک از مشترکین در آن موقع برای یک زندگانی مقدس و روحانی با ارادت و اخلاص تصمیم می‌گیرند، با این وجود، این شرکت مقدس در نفس ژرژ مولر هیچ تأثیر نداشت. در آن مجلس هیچ گناه خود را احساس نکرد و لازم نمی‌دانست که به خداوند رجوع کند. عقیده به قدرت و قوتی بالاتر از قوت طبیعی نداشت. نمی‌فهمید که بدون اعتماد به قدرت الهی هر نوع جد و جهدی در اصلاح و تربیت نفس و تهذیب اخلاق عبث و بی‌فایده است و منتهی به نتیجه دائمی نخواهد بود. قصه پر غصه کودکی ژرژ مولر پر از مفاصد اخلاقی و ارتکاب فجور و شرارت است. یک مرتبه در نتیجه دخالت در فجایع اخلاقی تمام دارایی خود را از دست داد و از گرسنگی مجبور شد که از ساک یک نفر نظامی یک تکه نان بدزدد. بعداً هر وقت این واقعه به نظرش می‌رسید بی‌اختیار فریاد می‌کشید و می‌گفت حتی در این دنیا اطاعت شیطان چقدر تلخ و ناگوار است.

در سال ۱۸۲۱، وقتی که پدرش به سکونیک منتقل گردید خواست ژرژ مولر را به دبیرستان کلیسایی در ماگدبورک بفرستد به این امید که در این دبیرستان به واسطه معاشرت با معلمین و محصلین نجیب و خوش‌اخلاق دست از تبهکاری بردارد. خود ژرژ مولر هم در آن موقع میل داشت که یک زندگانی مقدس و روحانی داشته باشد، ولی اشتباه این پدر و پسر این بود که گمان می‌کردند یک محیط اخلاقی و روحانی برای اصلاح ضمیر و وجدان شخص گناهکار کافی است و نمی‌دانستند که منبع خیرات و اصل برکات چیست. ژرژ مولر و امثال وی مصداق آیه زبور و تکیه کلام حضرت داوود می‌باشند که می‌فرماید: «تمام فکرش این است که خدایی نیست». از این جهت وقتی که ژرژ مولر منزلش را تغییر داد، فکرش تغییر نیافت. خلاصه، چونکه خودش را به خیالات نفسانی و افکار شیطانی خویش تسلیم کرده بود آن محیط اخلاقی و روحانی کلیسا هم در او کمترین تأثیر و نفوذی نمود.

پس از چندی پدرش او در هیمرسلیبن به کشیش دکتر ناجل سپرد که به تحصیل لاتینی و یونانی بپردازد، شاید از معاشرت با آن شخص روحانی اخلاقش اصلاح شود. پدر ژرژ مولر در آن شهر با چند نفر طرف حساب بود و هم در آنجا عمارتی داشت که لازم بود آن را تعمیر نماید، به ژرژ مولر دستور داد که عمارت نامبرده را تعمیر کند و خرج آن را از اشخاصی که با او طرف حساب بودند بگیرد. ژرژ مولر در اینجا وقت را غنیمت شمرده و میدان را خالی دید، به جای تحصیل هر قدر ممکن بود از اشخاصی که با پدرش طرف حساب بودند به عنوان خرج تعمیر عمارت پول زیادی گرفته و بنیاد ساختمان اخلاقی و روحانی خود را خراب نمود و در موقع محاسبه هم به کلی منکر دریافت وجه از اشخاص نامبرده گردید.

در نوامبر سال ۱۸۲۱، به ماگدبورک و برونسویک رفت و با دخترک زیبایی رومانی در آنجا نرد عشق باخت و خود را تسلیم کرد و روح و جسم خود را به طوفان و گردباد شهوت و خودکامی سپرد. در آن وقت اولین کاری که کرد این بود که معلم خود را فریب داد و اجازه یک هفته تعطیل از او گرفت و در یکی از رستوران‌های برونسویک مبلغ زیادی از دارایی پدر را صرف عیاشی نمود و به طوری تهیدست شد که به منزل عمویش رفت و خرج مسافرتش را از او درخواست نمود. یک دفعه دیگر برای عیاشی به میهمانخانه‌ای رفت و لازم بود پول زیادی در آنجا خرج کند، در نتیجه به طوری مقروض شد که چمدان خود را گذاشته فرار کرد، چون ممکن بود او را زندانی نمایند. یک مرتبه دیگر در ولفنبوتل همین کار را کرد و خواست که فرار نماید، ولی قبل از فرار او را دستگیر نموده به زندان افکندند.

این جوان شانزده ساله به تمام معنی دزد و دروغگو و میگسار و بالاخره فاسدالاخلاق بود. در نتیجه جرم و تبهکاری مدتی حبس بود و در محبس با یکی از مجرمین طرح رفاقت انداخت و روزها از سرقت و نابکاری یکدیگر با هم گفتگو می‌کردند. ژرژ مولر برای اینکه خود را نزد رفیقش دزد زبردستی قلمداد کند راجع به دزدی‌ها و جنایات خود حکایت‌های شگفت‌انگیزی اختراع نموده می‌گفت و افتخار می‌کرد که در دزدی و بی‌ناموسی و فساد اخلاق گوی سبقت را از رفیقش ربوده است. مدت دوازده روز با یکدیگر معاشرت داشتند، ولی بالاخره با هم نزاع کردند و مدت سی و چهار روز با هم حرف نزدند. بالاخره پدرش فهمید که او در محبس است رفت و جریمه او را پرداخت و آزادش نمود و به خانه آورده او را نصیحت کرد و نوازش نمود. متأسفانه ژرژ مولر این دفعه نیز متنبه نشد و پس از چند روز دیگر خواست با یکی از دزدهای معروف مسافرت کند. پدرش از قضیه مطلع شد و او را سخت تنبیه نمود. در نتیجه تنبیه ژرژ مولر مصلحت کار خود را در این دید که از پدرش عذرخواهی کند و قول بدهد که بعد از این به تحصیلات

خود ادامه دهد و چندی هم به تحصیل فرانسه و آلمانی و لاتینی پرداخت. پدرش از این پیشامد بسی خوشوقت شد و همه کارهای بد گذشته او را فراموش کرد و به آتیه روشن و درخشان ژرژ مولر امیدوار شد، لیکن بنابه فرمایش مسیح پشت کاسه و بشقاب را شستند، ولی داخل ناپاک و نجس بود. بعدها خود ژرژ مولر این مطلب را نقل می‌نمود که: «یک روز به پدرم گفتم می‌خواهم به شهر هال بروم به نوردهوزن رفتم و در مسابقه‌های ورزشی شرکت نمودم. در موقعی که برگشتم حقیقت را از پدرم مخفی داشتم. دفعه دوم که خواستم مسافرت خود را تجدید کنم، پدرم فهمید که من خدعه به کار برده و او را فریب داده‌ام. مجبور شدم که یک سلسله دروغ‌ها و حرف‌های بی‌اساس به پدرم بگویم و او را قانع نمایم. گرچه از قضایا مسبوق بود، ولی باز اجازه داد که این دفعه هم به نوردهوزن بروم و از اکتبر سال ۱۸۳۳ تا عید قیام سال ۱۸۲۵، همانجا بمانم.»

در این مدت ژرژ مولر مشغول تحصیل علوم عالی و لاتینی و یونانی و فرانسوی و تاریخ و غیره بود و با مدیر مسابقه‌های ورزشی هم منزل بودند. آن روزها وضعیت فکری و اخلاقی‌اش خوب شد. از این جهت به او اجازه دادند که روزهای تعطیل همراه یک نفر معلم لاتینی زبان به گردش برود و با او لاتینی حرف بزند. در این مدت با جد و جهد درس می‌خواند به طوری که صبح ساعت چهار از خواب برمی‌خواست و تا ساعت ده شب درس می‌خواند. یک سال متوالی بدین طریق تحصیل کرد. با وجود این بر حسب اقرار خودش هنوز گناه و علاقه به معصیت در قلبش مخفی و مدفون بود و همیشه از خدا دور بود و هنگام فرصت مخفیانه مرتکب اعمال ناشایست می‌شد. در نتیجه مجبور شد که سیزده هفته به واسطه مبتلا شدن به مرض واگیری با کسی معاشرت نکند و از حجره خود خارج نگردد. در این مدت به مطالعه کتب مختلف می‌پرداخت، لیکن هیچ وقت به مطالعه کتاب مقدس میل نمی‌کرد. سیصد جلد کتاب در منزلش بود از قبیل سیسرون، هوراس مولیر و از این قبیل و موضوعات مختلفه دیگر اطلاعات و محفوظات خوبی داشت، ولی از کتاب مقدس بی‌اطلاع بود.

بر حسب معمول هر سال دو مرتبه برای شرکت در پیمان مقدس در کلیسا حاضر می‌شد و در آنجا با خداوند عهد می‌کرد که من بعد گرد گناه نگردد، ولی باز پس از دو سه روز گناهان خود را از سر می‌گرفت، چونکه حیات روحانی در او نبود تا اعمال صالحه از آن منبع بگیرد. به زودی عهد و پیمان خود را فراموش می‌کرد. تجربیات شیطان فرتوت از نیروی ژرژ مولر جوان زیاده‌تر بود. هر وقت شهوات جوانی در او تحریک می‌شد نمی‌توانست با عزمی ثابت خودداری کند و از احساسات خود جلوگیری نماید. مشکل است که باور کنیم این جوان بیست ساله بدون پروا و حس خجالت دروغ می‌گفت و در قلبش اندک شعوری برای احساس بدی و شرارت وجود نداشت. هر وقت که در نتیجه عیاشی و اسراف، پول ماهیانه خود را تمام می‌کرد با کمال مهارت چند دروغ به هم بافته باز تقاضای پول می‌کرد. یک مرتبه اسباب‌های خود را پنهان کرد و بدون لباس فقط با پیراهن و زیرشلواری پیش مدیر کالج رفت و گفت دزدی داخل اتاقم شده و هر چه داشتم برده است. این رل خدعه و نیرنگ را چنان خوب بازی کرد که موفق شد چند نفر را در تحت تأثیر اظهارات خود قرار دهد و به قدر مبلغی که مدعی بود دزد برده از آنها بگیرد. در آن روزها هیچ کس به او اعتماد نداشت و کم کم بعضی از کارهای ناشایست او کشف شد، لیکن او ابدًا خجالت نمی‌کشید.

این همه بیانات سرگذشت یک نفر جوانی است که نه فقط محصل کالج علم الهی بود، بلکه برای کشیش شدن تحصیل می‌کرد، ولی راجع به خدا عقیده نداشت در کلیسای لوتری موعظه می‌نمود، ولی راجع به مسیح و نجات چیزی نمی‌دانست، ولی باز هم گاهی خود را محتاج زندگی پاک و مقدسی می‌دید و در وجدان از زندگی خود ناراضی بود و یقین داشت که اگر او به بدکاری خود ادامه دهد و از طریق فسق و فجور منحرف نشود، نمی‌تواند در هیچ کلیسایی عهده‌دار خدمت روحانی بشود. فقط از این نقطه نظر می‌خواست که کردار زشت و ناپسند خود را تغییر دهد، ولی در حقیقت یک محرک روحانی واقعی نداشت و گمان می‌کرد همین که گواهینامه گرفت و برای خدمت کشیشی تقدیس شد طبیعتاً زندگی‌اش بهتر می‌شود. پس بر حسب تدبیر و حکمت طبیعی و نفسانی به تکمیل معلومات خود پرداخت و از طرف دیگر در اصلاح احوال خویش فکر می‌کرد، لیکن نمی‌دانست چطور خود را اصلاح کند و چگونه به اسرار و منابع تقوی پی ببرد.

هر تدبیری که برای اصلاح اخلاق و روحیات خود می‌کرد بی‌اثر و بی‌ثمر بود. چند روزی از مرافعه و منازعه در کوچه‌ها خودداری کرد، لیکن فوراً به حال اول برگشت و به بداخلاقی و تبه‌کاری سابق پرداخت. دارایی خود را به طور اسراف و تبذیر مصرف می‌کرد، ساعت و لباس خود را گرو گذاشت و با منت‌های بدبختی و شقاوت اسیر گناه بود

و در عین حال آرزوی پاکی و صفای روح خود را هم داشت. فکر کرد که به واسطه معاشرت و موافقت با یک جوان خوش اخلاق ممکن است روحیه خود را عوض کند. با این وجود به یکی از رفقای سابق خود که بیتا نام داشت رجوع کرد، لیکن در این قضیه کور کور را راهنمایی می کرد، چونکه بیتا در شرارت و تبهکاری گوی سبقت را از ژرژ مولر ربوده بود، اما ژرژ مولر او را جوان باتربیت و خوش اخلاقی می پنداشت. بیتا کافر بود و هیچ عقیده به خدا نداشت. در این اثنا ژرژ مولر بیمار شد و چند هفته خوابید. بعد از آنکه از بستر بیماری برخاست بر حسب ظاهر اخلاقش بهتر بود و با دیگران به خوبی سلوک می نمود.

طولی نکشید که اعمال زشت شرم آور خود را از سر گرفت و دارایی خویش را به کلی از دست داد، به قسمی که هیچ چیز برایش باقی نماند، چونکه همراه بیتا و دو نفر دیگر در یک سفر تفریحی عیاشی و ولخرجی زیادی کرده بودند. چند روز بعد تصمیم گرفتند که برای تفریح و تفرج چند روزی در کوهستان آلپ بسر برند. برای گذرنامه و جواز راه کاملاً محتاج بودند. از آنجایی که ژرژ مولر در کلاه گذاشتن و دروغگویی زبردست بود با فریب دادن چند نفر هر مانعی را از بین برداشت و از هر کس به هر وسیله ای پولی گرفت و سفر کردند. این مسافرت پیاده چهل و چهار روز طول کشید. در این مدت ژرژ مولر تحویلدار و ناظر خرج بود. هر روز به قدر یک ثلث از مخارج خود از پول رفقاییش می دزدید و مانند یهودای اسخریوطی در کار شرکت با رفقا خیانت می ورزید. قبل از انتهای سپتامبر این دسته مسافرین به شهر هال برگشتند، لیکن ژرژ مولر از همانجا به وطن خود رفت تا بقیه ایام تعطیل خود را در آنجا صرف کند و هم اینکه مبلغ زیادتری از پدرش بگیرد. برای این کار نقشه حيله آمیزی کشید و مبلغی برای خرجی چند ماه گرفت.

وقتی که به هال برگشت تصمیم گرفت زندگی خود را عوض کند و مرد خوبی بشود و خدا را اطاعت کند و عیسای مسیح را خدمت نماید. این امر مقتضی این بود که زندگانی خود را تغییر دهد و به طور تازه ای زندگی کند. به طور بی میلی تاریخ این بیست سال را که متضمن کارهای ناشایست ژرژ مولر بود نوشتیم. البته از این کار قصد مخصوصی نداشتیم جز اینکه ثابت نماییم عوض شدن ژرژ مولر؛ یعنی شخصی که فاعل چنان اعمالی بوده خارق العاده است و نیز مبرهن و مدلل داریم که در خود ژرژ مولر چیزی که سبب و وسیله عوض شدن او باشد نبود و همچنین در محیطی که ژرژ مولر زندگی می کرد سبب و جهتی برای زندگی تازه و عوض شدن او نبود. در دبیرستانی که تحصیل می کرد هیچ چیز و هیچ کس نبود که به او کمک روحانی نماید. در این دبیرستان هزار و دویست و شصت نفر مشغول تحصیل بودند و نهصد نفر از آنها تحصیل حکمت الهی می نمودند.

بنابه گفته ژرژ مولر اگرچه همه ایشان فرصت و اجازه سخنرانی در کلیساها را داشتند، لیکن در صد نفر یک نفر پیدا نمی شد که از خدا بترسد. همه ریاکار بودند و فقط تشریفات و رسوم ظاهری مذهبی را تقلید و پیروی می نمودند. بلی، همین تشریفات و آداب ظاهری است که مذهب را خراب می کند. بسیاری از این محصلین کافر و فاسد اخلاق بودند. مسلماً شخصی که در این محیط واقع شود برای توبه و تجدید و تولد تازه باعث و سببی ندارد جز آنکه یک قدرت آسمانی به او عطا شود. در این کتاب راجع به این قدرت و قوت آسمانی مطالبی می خوانیم و می فهمیم که چگونه این قدرت به ژرژ مولر عطا شده و چگونه در او تأثیر نموده است.



## فصل دوم: تولد تازه و حیات جدید

روزگار گناهکاری و خطاوری ژرژ مولر سپری شد و اوقات زهد و تقوی و اطاعت ظاهری و باطنی او فرا رسیده، اینک به دوره حیات پر از اسرار او می‌رسیم. از حالت تازه‌ای که نصیب و قسمت او شده است اندازه اقتدار و فیض و قوت الهی معلوم می‌شود و در مدت بیست سال به خطرات و مهلکه‌های بسیار بدی افتاد و دو مرتبه سخت بیمار شد و علت نجات و شفای او را به چیز دیگر نمی‌توان تعبیر نمود جز آنکه بگوئیم خداوند می‌خواست اراده و قصد خود را به وسیله او انجام دهد. آری، هیچ جهت دیگری برای نجات او نمی‌توان فکر کرد. کسانی که سبب دیگری را برای عوض شدن ژرژ مولر فکر می‌کنند باید این مطلب را به ایشان تذکر داد که مدتی این جوان اهمیتی به دیانت نمی‌داد و از کتاب مقدس اطلاعی نداشت. یک جلد انجیل به دست نیاورد و در یک مجلس مذهبی داخل نشد و یک مرتبه موعظه انجیل را نشنید. یک دفعه کسی در خصوص عیسای مسیح با او حرف نزد و از زندگانی بر حسب اراده خدا هیچ اطلاعی نداشت و از تعلیمات مسیح مسبوق نبود، بلکه گمان می‌کرد همه مردم مثل او هستند و اگر فرقی بین او و یک نفر باشد فقط در درجه فساد و آداب ارتکاب شرارت است.

بدین‌طور این جوان بزرگ شد و این حقیقت را نمی‌دانست که مقدسین و گناهکاران بر حسب ظاهر مانند یکدیگر می‌باشند، لیکن اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه‌ای است. با این وجود این جوان با این افکار و با این وضعیت بسر می‌برد که یک مرتبه به طوری فیض روح‌القدس در او نفوذ نمود که به طریق حیات جدیدی ارشاد شد و روز به روز در این راه پیشتر می‌رفت، لیکن الحال دست خداوند در کار ژرژ مولر دخالت تام و تمامی پیدا کرده و او را برای تولد تازه و حیات جدید حاضر و آماده می‌کند. خود ژرژ مولر خبر نداشت که خداوند می‌خواهد با او چه کند. در عصر روز شنبه نهم نوامبر سال ۱۸۲۵، هنگامی که همراه بیتا از گردش مراجعت کرده بود، بیتا به ژرژ مولر گفت امشب من باید به یک مجلس مخصوصی بروم. ژرژ مولر بدون اینکه بفهمد چه می‌گوید از بیتا تقاضا کرد که با هم بدان مجلس بروند. بیتا هم خواهش او را قبول نمود و رفتند.

برنامه مجلس بسیار ساده بود. مخصوصاً چیزی نبود که برای جلب و جذب کردن یک جوان مادی که خوشی او در بازی ورق و شرب مسکرات و رقص و نمایش و مراقت با جوانان پست و بداخلاق منحصر است کافی باشد، با این وجود بدون اینکه ژرژ مولر سبب رغبت و میل خود را بدان مجلس بداند مایل شد که بدان مجلس برود. ممکن است که بگوئیم از خداوند به او الهامی رسیده و وعده‌ای به او داده شده بود که در آن مجلس روح گمشده خود را بیابد. بیتا اصراری نداشت که ژرژ مولر همراهش برود، چونکه می‌دانست او فقط طالب دیدن مجالس و مجامع تفریحی است و به مجالس مذهبی توجه ندارد، ولی همین که ژرژ مولر تقاضا کرد خواهش او را قبول نمود. بیتا اوقات بی‌ایمانی خود را با ژرژ مولر گذرانده هر روز برای تبهکاری و شرارت نقشه تازه‌ای طرح می‌کردند، لیکن وقتی که از سیر و سیاحت سوئیس برگشتند ضمیرش بیدار شد و به گناه خود واقف گردید و ژرژ مولر را نیز تشویق کرد که نزد پدرش برود و به گناهان خود اقرار و اعتراف نماید.

برادر واگنر یکی از دوستان بیتا بود که هر هفته یک مجلس روحانی در منزل خود تشکیل می‌داد و دکتر ریچتر یکی از محصلین کالج هال از رفقای سابقش در آنجا نطق می‌نمود. بیتا و ژرژ مولر تصمیم گرفتند که با هم به آن مجلس بروند. بدین‌طور خداوند آن مرتد و کافر اولی را (بیتا) برای ارشاد و هدایت کافر دومی (ژرژ مولر) وادار و استخدام نمود تا گناهکاری را از گمراهی و ضلالت نجات دهد و جانی را از مرگ روحانی برهاند. وقتی که ژرژ مولر در آن مجلس نشسته بود خود را یکه و تنها دید و فهمید که هیچ شراکت و رفاقت روحانی با سایر اعضای مجلس ندارد و از بی‌ایمانی و عدم احساسات روحانی در خود شرم‌منده و خجل شد و گفتگو و خداحافظی صاحبخانه با او که ناشی از اخلاص و صمیمیت و محبت و پاکی بود در عمق قلبش نفوذ و تأثیر نمود و پیوسته آواز برادر واگنر را می‌شنید که به او گفته بود از تشریف فرمایی شما ممنونم. استدعا می‌کنم که بیشتر به منزل ما تشریف بیاورید. هر وقت میل دارید ما را سرافراز فرمایید، قلب ما و منزل ما هر دو برای پذیرفتن شما حاضر است.

باری ژرژ مولر و بیتا، چون وارد منزل شدند مجلس به خواندن یکی از سرودهای روحانی شروع کرد. سپس یکی از

برادران که بعداً از طرف مرسلین لندن برای خدمت در آفریقا اعزام شد با خلوص نیت زانو زد و برای آن جماعت از خداوند استدعای برکت نمود و خودش بعدها می‌گفت من هیچ وقت آن دقیقه و آن دعا را فراموش نمی‌کنم. آن روزها ژرژ مولر بیست و یک ساله بود. تا آن روز ندیده بود کسی اینطور با خضوع و خشوع در حالت زانو زدن دعا کند (چونکه در نمازخانه پروس حسب‌العمول ایستاده دعا می‌کنند). بعد یک قسمتی از کلام خدا خوانده شد و یک نفر موعظه کرد، باز سرود خواندند و سپس صاحبخانه دعا کرد. ژرژ مولر به خود گفت معلومات علمی من از این مرد بیشتر است، لیکن من نمی‌توانم اینطور دعا کنم. وقتی که به منزل رفتند بیتا چنین گفت: «من نمی‌دانم چرا می‌خواستم به این مجلس روحانی بیایم و نمی‌توانم بگویم که چقدر از این مجلس خوشوقت شدم و لذت بردم. خوشحالی که از این مجلس در من تولید شده در هیچ یک از گردش‌ها و مجالس تفریحی ندیده‌ام.» ژرژ مولر در یادداشت‌های خود نوشته است که آن شب قبل از خوابیدن دعا کرد یا نه، ولی می‌نویسد آن شب را به راحتی و آرامی خوابیده است.

رسم و روش خداوند بالاتر و برتر از فکر انسانی است. روحانیون از یک شخص مانند ژرژ مولر انتظار دارند که اعمال و فرایض مخصوصی بجا بیاورد تا تولد روحانی بیابد، لیکن ژرژ مولر بدون انجام آن رسوم ظاهری و تشریفات صوری، بلکه فقط به وسیله فیض الهی بیدار شد. در آن اوقات ژرژ مولر مانند آن شخص بود که، چون مسیح مرتبه اول دست بر چشمان او مالید گفت مردم را می‌بینم که مثل درخت‌ها راه می‌روند، مسیح چشمان او را لمس نمود، لیکن او اندکی فیض یافت. در هر صورت قلب ژرژ مولر آتش گرفته بود. صبر و حوصله نداشت که بعد از شش روز دیگر که آن مجلس روحانی در منزل برادر واگنر تشکیل می‌شود آنجا برود، بلکه تا هنگام انعقاد آن مجلس سه مرتبه به منزل برادر واگنر رفت و در آنجا با بعضی برادران کتاب مقدس می‌خواند و دعا می‌کرد. نخستین قدمی که خداوند برای تجدید ژرژ مولر برداشت در همان مجلس روحانی بود.

ژرژ مولر برای اولین دفعه با خداوند آمرزنده مهربان رو به رو شد و از آن ساعت به بعد این شخص به طور مخصوص با جمعیت برادران متحد شد، همانطوری که رسولان در خانه مریم مادر یوحنا ملقب به مرقس جمع شدند و دعا کردند و پایبند مراسم ظاهری و تشریفات مذهبی نبودند، به همچنین جمعیتی را که ژرژ مولر در منزل برادر واگنر ملاقات می‌کرد همانطور بودند. روح خدا در آنجا حکمفرما بود. ژرژ مولر در تمام زندگی خود بعد از آن روز برای تقویت و آمرزش در این قبیل مجالس داخل می‌شد و در آنجا خود را برای خدمت حاضر و مستعد می‌نمود. حتی یک شب قبل از مرگش آخرین دعا و سرود خود را در چنین مجلسی به حضور خداوند تقدیم داشت. ژرژ مولر در مدتی بیش از هفتاد سال برنامه کار خود را روز به روز با دعا در خلوت ترتیب می‌داد. او با جد و جهد تصمیم گرفت که عادات ناپسند را از خود دور نماید. گرچه برای او ممکن نبود که یک مرتبه تمامی اخلاق خود را تغییر دهد، لیکن یک معرفت و نوری در او پیدا شد که اولاً از کارهای شریرانه رفقای بد خود نفرت کرد و تصمیم گرفت که از آنها کناره‌گیری نماید و مخصوصاً از دروغگویی و یاهو‌سرایی و مسخرگی و تملق و چاپلوسی و فحاشی جدا امتناع ورزیده زبان خود را نگاه می‌داشت. می‌شود گفت هر چه زودتر و قبل از هر چیز زبان خود را اصلاح نمود.

قبل از این نوشتیم که عامل نخست در روحانیت و اصلاح ژرژ مولر داخل شدن وی در منزل برادر واگنر بود. اینک در خصوص عامل مهم دیگری که در استحکام و پیشرفت روحانیت و اصلاح او دخالت داشت می‌نویسیم. ژرژ مولر بسیار میل داشت سفری به پاریس بکند و چندی در آنجا بماند و از تماشای زیبایی و تمدن آن شهر محظوظ گردد، ولی این مسافرت مستلزم مخارج هنگفتی بود و او همچنین پولی نداشت. فکر کرد که اگر فلان کتاب را از آلمانی به فرانسه ترجمه و چاپ کند در نتیجه نشر آن پول زیادی عایدش خواهد شد. از این جهت با حرص و شوق زیاد مدتی وقت خود را صرف ترجمه آن می‌کرد. یک روز متوجه شد که ترجمه و چاپ آن کتاب و مسافرت به فرانسه با تصمیمی که او اتخاذ کرده که در تقوی و طهارت روحی و جسمی زندگی کند و همچنین با مرام جمعیت برادران که او عضو آن شده است منافات کلی دارد.

در ابتدای امر آنقدر شجاعت اخلاقی در او نبود که از تماشا و لذایذ شهر پاریس و مبلغ هنگفتی صرفنظر نماید. گاهی می‌گفت ترجمه و طبع و نشر این کتاب نباید ضرر روحانی و اخلاقی داشته باشد و سیر و سیاحت شهر قشنگ پاریس برای من چه عیبی دارد، ولی وجدانا در شک و تردید بود که آیا کار شایسته‌ای می‌کند یا خیر؟ تا آنکه در نتیجه مکاشفه و رؤیا این الهام به او رسید: «هر عملی که از روی ایمان نیست گناه است.» پس از این الهام یقین کرد که ترجمه و چاپ و نشر این کتاب کار مناسبی نیست و فوراً هر قدر از آن ترجمه را که تهیه کرده بود با دست خود

آن را سوزانید و از تماشای شهر زیبای پاریس و لذایذ آن و مبلغی پول چشم پوشید و به اینطور بر نفس غلبه یافت و مطیع پیغام خداوند شد. از آن روز به بعد به طرق مختلف و وسایل متعدد بر ضد گناه و شرارت قیام و اقدام نمود. با اینکه گاهی ضعیف می شد و در دام گناه گرفتار می گردید، ولی باز هم به خود قوت و جرأت می داد و توبه می نمود و به وسیله دعا و خواندن کتاب مقدس و معاشرت با ایمانداران به تقویت و ترقی خود در روحانیت می پرداخت و با شهادت و شجاعت در برابر بی ایمانان از مسیحیت دفاع می کرد.

معاشرین و همسالان و همدرسان و رفقای سابقش خیلی او را مسخره می کردند و سرزنش می نمودند. با این وجود به خود جرأت می داد و پیوسته برای پیشرفت خود دعا می کرد. کتاب مقدس برای ژرژ مولر یک سلسله معادنی بود که او به وسیله دعا از هر معدنی یک قسم گوهر گرانبهائی استخراج کرده و از یافتن و داشتن آن شادمان و سرافراز بود. یکی از جواهرات نفیس و ارزنده ای که از معدن انجیل یوحنا به دست آورده بود، محبت بی انتها و فوق التصور خداست. از این آیه که می فرماید: «خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بدو ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳: ۱۶). از این آیه فهمید که خدا چه نوع محبتی به انسان دارد و نیز دانست که چرا عیسای مسیح مجسم شد و متحمل صلیب گردید و هم یقین کرد که چطور مؤمنین به عیسای مسیح متحمل قصاص گناه خودشان نمی شوند و در موت ابدی نمی مانند.

واقعا پی بردن به این حقیقت ابتدای ایمان و روح تمسک به خداست، زیرا کسی که معتقد شد خدا او را دوست دارد لابد او هم خدا را دوست خواهد داشت. در این هنگام ایمان به محبت عمل می کند. ژرژ مولر در کلام خدا به حقیقت عظیمی؛ یعنی محبت مسیح پی برد، ولی نه از روی معرفت، بلکه از روی ایمان به این حقیقت متمسک گردید. محبت خدا در مسیح او را جلب و جذب نمود. از آنجایی که محبت خدا را بیحد و حصر دید، دوست داشت که او نیز خدا را محبت نماید و همین محبت خدا در او یک محرک عظیمی شد که هیچ سابقه ای نداشت. دعا و آرزوها و تنبیه های پدرش در حق او بی نتیجه نماند و امید و آرزوی خود او هم درباره حیات روحانی برآورده شد و معتقد گردید که به وسیله خون عیسای مسیح از گناه پاک شده است. همیشه به مردم موعظه کرده می گفت آمرزش و نجات فقط و فقط منوط به کاری است که عیسای مسیح برای ما انجام داده است، نه کاری که خودمان می کنیم.

عید میلاد سال ۱۸۲۶، عید تولد تازه ژرژ مولر بود. از این وقت به خواندن مجلات و روزنامه های کلیسایی شروع کرد و با قلبی مملو از محبت خدا و ایمان کامل که عیسای مسیح او را از قید گناه آزاد نموده است زندگی می کرد و با مردم معاشرت می نمود مژده محبت خدا را گوشزد خاص و عام می کرد. رفته رفته مایل شد که داخل اداره مرسلین شده و به جاهای دوردست برود و مژده محبت خدا را به بی ایمانان برساند. برای این کار مشغول دعا گردید و هر چه بیشتر دعا می کرد آتش عشقش تیز تر می شد. بی خبری دنیای بت پرست از نجات خدا در قلب او آتش اشتیاقی بود که او را برای بشارت انجیل در ممالک دوردست اعزام می داشت، لیکن بعضی پیشامدها این آتش اشتیاق را خاموش کرد.

در یکی از مجالس روحانی با دختری که از ایمانداران و همسالان خودش بود برخورد نمود و مجذوب او شد و خواست او را به عقد و ازدواج خود درآورد. بعد فهمید که پدر و مادر دختر راضی نیستند که داماد و دخترشان عضو اداره مرسلین باشند و در ممالک دوردست زندگانی کنند، پس خواست که از قبول شغل در اداره مرسلین خودداری نماید تا بتواند با آن دختر ازدواج کند. کم کم این فکر در او قوت گرفت و نیز در آن روزها کمتر دعا می کرد و کمتر کتاب می خواند و آن مسرت قلبی که داشت از بین رفت و جدا تصمیم گرفت که برای خاطر آن دختر از داخل شدن به اداره مرسلین خودداری کند و هر پیشنهاد دیگری هم که دختر و والدینش می کنند قبول نماید و مدت هفت هفته در یک بحران روحی بسر می برد، لیکن خداوند او را ترک ننمود و برای توبه و بازگشت او چاره ای اندیشید.

یک جوان مسیحی که اسمش هرمان بال بود در آن روزها تصمیم گرفت که داخل اداره مرسلین شده و با خرج خود برای بشارت به لهستان برود و مژده محبت خدا را به یهودیان آنجا برساند. ژرژ مولر، هرمان بال را می شناخت و می دانست که او بسیار متمول است و زندگانی اش با تجمل و رفاه می گذرد و وقتی که به لهستان می رود و با مرسلین بین یهودیان به خدمت بشارت مشغول می شود ناچار باید از لذت های زیادی دست بکشد و با سختی روزگار بگذراند و نیز از پول خودش خرج کند. این فداکاری هرمان بال به قدری در ژرژ مولر تأثیر کرد که شرمنده شده گفت که اگر هرمان بال حاضر است که برای محبت مسیح از آن همه عیش و عشرت و لذاتی که من می دانم صرف نظر کند تا

بتواند داخل اداره مرسلین شود، من چرا از این دختر صرفنظر نکنم تا بتوانم داخل اداره مرسلین شده خدا را خدمت کنم و به خود گفت که من برای دختری دعوت خدا را ترک کردم و صدای ضمیر خویش را نشنیده انگاشتم و شادی عظیمی که در خداوند داشتم از دست دادم، لیکن هرمان بال هزاران لذایذ دنیا را ناچیز شمرده به خوشی‌های دنیا و تجمل و شأن و شوکت جهانی پشت پا زده و خود را برای خدمت به خدا مستعد و آماده ساخته است.

هرمان بال مثل حضرت موسی است که قصر فرعون و جلال دنیا را ترک نمود تا خدا را خدمت کند، ولی من مثل عیسی هستم که برای یک شکم خوراک حرمت میراث و شرافت نخست‌زادگی خود را از دست داد، ولی همان وقت به زانو درآمده دعا کرد و همان روز فکر آن دختر را از سر بیرون نمود و فهمید که آن دختر در پیشرفت کار روحانی‌اش مانع عظیمی بوده، چونکه هیچ وقت برای ازدواج با آن دختر دعا ننموده و از خداوند مشورت و مسئلت نکرده بود. حالا مجبورا ژرژ مولر خود را تقویت می‌دهد که برخاسته جلو برود و از سستی و کاهلی و تنبلی خود پشیمان است. همانطوری که در چند ماه پیش ترجمه کتاب آلمانی را سوزانید الان هم تمایلات عاشقانه خود را نسبت به آن دختر آتش زد. ژرژ مولر خود را به خداوند تسلیم کرد. خداوند هم خسارت او را در موضوع آن دختر جبران نمود، چونکه دل و جان و تن و روان او از شوق و ذوق محبت الهی مملو و لبریز بود. خلاصه خداوند با او بود.

از فرط شوق و شغف به پدر و برادرش مراسله‌ای نوشت و مژده محبت فوق‌العاده خدا را به ایشان اعلام داشت و نیز نوشت که چطور خود او از گناهانش نجات یافته و چگونه الان مسرور و خوشوقت است و در ظل رأفت و رحمت و برکت و محبت خداوند زندگی می‌کند. ژرژ مولر گمان می‌کرد که پدر و برادرش از این مراسله خوشوقت می‌شوند و از شهادت او تقویت می‌یابند، ولی متأسفانه از این مراسله اوقاتشان تلخ شد و با خشونت جواب دادند. در این روزها دکتر تولوک استاد دانشگاه علم الهی وارد هال شد و از جهت محسنات صوری و معنوی این دکتر محصلین دانشگاه زیاد شدند. به این وسیله ژرژ مولر با اشخاص روحانی زیادی سر و کار داشت و روز به روز گرم‌تر می‌شد.

مراسله‌ای به پدرش نوشت و درخواست کرد که او را به آلمان بفرستند تا در مدرسه مرسلین تحصیل کند. پدرش از این مراسله غضبناک شده جواب یأس‌آمیزی به او نوشت و به او تذکر داد که تا به حال چقدر متحمل مخارج او شده و در آن مراسله صریحا نوشت که به تو مانند پسر خودم نگاه نمی‌کنم. ژرژ مولر به این مراسله اهمیت نداد و رابطه خود را با پدرش قطع نکرد. پدرش، چون دید ژرژ مولر در تصمیم خود باقی است و از آن منصرف نمی‌شود، فکر و لهجه خود را عوض کرد و نامه ملاطفت‌آمیزی به او نوشت و خواهش کرد که هر مبلغی که می‌خواهد تقاضا کند، لیکن از تصمیم خود منصرف شود و داخل اداره مرسلین نگردد. ژرژ مولر از خواندن این مراسله نرم شد و حاضر گردید به تقاضای پدرش تن در دهد، ولی بعد فهمید که باید به خداوند توکل کند نه به انسان و باید از معاونت و مساعدت انسانی صرفنظر نماید. پس به زانو درآمده دعا کرد و با خداوند عهد بست که منتظر حمایت و کمک انسان نباشد، بلکه رفع احتیاجات خود را از خداوند مسألت نماید.

از این پیشامد ژرژ مولر این درس را آموخت که انسان باید استقلال خود را حفظ کند تا صلاح خود را در خطر نیندازد. مسلما خداوند خادم جوان خود را هدایت کرده بود که از مساعدت انسان صرفنظر نماید. گرچه برای مخارج دو سال تحصیل در دانشکده مبلغ زیادی لازم داشت، اما یقین می‌دانست که خداوند احتیاجات او را رفع خواهد کرد. طولی نکشید که چند نفر امریکایی وارد هال شدند و سه نفر از آنها استاد دانشگاه هال بودند و می‌خواستند زبان آلمانی یاد بگیرند. دکتر تولوک به ایشان گفت بهتر است که ژرژ مولر را برای این منظور استخدام کنید، چونکه او به خوبی از عهده این کار برمی‌آید. پس امریکایی‌ها او را استخدام کردند. مبلغی که آن سه نفر به ژرژ مولر می‌دادند برای مخارج دانشگاه او کافی بود. خداوند به اینطور احتیاجات او را رفع نمود و او هم این آیه را نصب‌العین خود قرار داد: «ای مقدسین خداوند، از او بترسید، زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست» (مزمور ۳۴: ۹).

## فصل سوم: خادم خداوند باید منتظر باشد که خود خداوند کار و محل شغل او را تعیین کند

به تمام محصلین امثال و اقران ژرژ مولر در دانشگاه اعلام شد که هر کس باید در انتخاب شغل و محل خدمت خود منتظر هدایت خداوند باشد. ژرژ مولر با خود گفت یک بلیط بخت آزمایی می خرم، اگر در موقع کشیدن مبلغی نصیب شد معلوم است که خدا می خواهد من داخل اداره مرسلین شده و به کشورهای خارجه بروم، به این نیت یک بلیط بخت آزمایی خرید. اتفاقاً مبلغ کمی نصیب او شد. گمان کرد که خداوند به این طریق او را هدایت فرموده است. پس خود را به اداره مرسلین برلین معرفی و تقاضای رجوع خدمتی نمود، لیکن چون پدرش راضی نبود اداره مرسلین تقاضای او را رد کرد و ژرژ مولر، چون در خرید بلیط بخت آزمایی اشتباه نموده و به وسایل جسمانی و دنیوی می خواست کار روحانی از پیش ببرد و هدایت خدا را بفهمد از این جهت کاملاً مأیوس و دلسرد شد و از همین راه خداوند به او نشان داد که نباید عضو اداره مرسلین بشود، بلکه باید صبر کند تا خداوند کار او را معین نماید و در انتخاب شغل و محل کار خود عجله نکند.

همانطور که خداوند به حضرت موسی دستور داد که چهل سال صبر کند و بعد از برای نجات قوم خدا تصمیم بگیرد. همانطور که خداوند به شائول طوسوسی دستور داد که سه سال در عربستان بماند و بعد مشغول بشارت مژده محبت خدا به امت ها گردد، به همان طور به فرزند یگانه خود فرمود که سی سال صبر کند قبل از آنکه برای نجات جهان گناهکار قیام و اقدام نماید، به همین نهج خداوند عجله نمی کند در اینکه خادمی را در محلی نصب فرماید و برای هر کسی که می خواهد از روی عجله کار خود را پیش ببرد می گوید وقت من هنوز نرسیده، لیکن وقت شما همیشه حاضر است. ژرژ مولر دو مرتبه دیگر هم قرعه کشید و هر دو دفعه فهمید که بلیط بخت آزمایی و برد و باخت آن برای فهمیدن اراده خدا کار مناسبی نیست و در نتیجه دانست که بهترین راه برای رسیدن به معرفت خدا دعا و صبر کردن است. حقیقتاً سزاوار نیست که انسان از این دو مطلب صرف نظر کند. افکار جسمانی ناقص است و موافق اراده خدا نمی باشد. اگر گاهی خداوند در کار عجله نمی کند می توان گفت برای این است که ما بیشتر در دعا الحاح و اصرار نماییم و اراده خودمان را مطیع اراده خداوند کنیم. در چند سال بعد فهمید که وقتی برای معرفت اراده خدا قرعه کشیده است کار خوبی نکرده، چونکه این روزها هنوز برای چنین کاری حاضر نبود مخصوصاً که هنوز معلومات کافی از کتاب مقدس نداشت و نیز همان عجله او دلیل بر این بود که برای خدمت هنوز لیاقت ندارد.

بعدها کاملاً قانع شده و دانست که خداوند درباره او قصد مخصوصی داشته است و او خودش نمی فهمیده و برای درک مقصود خداوند حاضر و مستعد نبوده است. اگر در دنیا فقط یک نفر بوده که خداوند در زندگانی او دخالت کرده است، آن یک نفر ژرژ مولر بود و قصد خداوند این بوده که ژرژ مولر کاری بهتر از خدمت در اداره مرسلین هند بنماید یا در کشورهای دوردست بین امت های بت پرست مژده محبت خدا را برساند. این کار ژرژ مولر شبیه است به کار پولس وقتی که می خواست به بطینیا برود و روح او را منع نمود، چونکه در مقدونیه به خدمت او احتیاج داشتند. بعد از این هر فکری که به نظر او می رسید برایش دعا می کرد به طوری که در دعا کردن نمونه خوبی شده بود. خدا این برکت را به او عطا کرده بود که با سادگی روح اطفال عواطف و احساسات خود را به طرف خداوند معطوف و متوجه سازد و اگرچه او مرد دانا و تنومندی بود، لیکن در ایمان روح پسر خواندگی در بقیه زندگیش مانند اطفال معلوم و مشهود بود.

مستر هدسون تیلر می نویسد با اینکه قانون نشو و نمای طبیعی از طفولیت شروع و به پیری منتهی می شود، لیکن نشو و نمای حقیقی در فیض خدا از پیری شروع شده و به گهواره منتهی می شود. کاملیت شاگرد مسیح این است که در روح مانند بچه ها باشد. ژرژ مولر در سن نود و سه سالگی توانست به این کاملیت برسد. اگرچه ممکن نشد به هندوستان برود، لیکن در وطن خود به خوبی می توانست مژده محبت خدا را به دیگران برساند. مخصوصاً فرصت داشت که پیش رفقای سابق خود برود و به ایشان بگوید که به چه نحو خداوند او را از قید گناهانش نجات داده است. به اشخاص دیگر کتاب می داد تا بلکه در نتیجه خواندن آن تقویت روحانی بیابند، چون نتیجه خوبی از کارش می دید روز به روز در کار بشارت شوقش زیادتر می شد، گاهی بشارت دادنش مضحک بود. یک مرتبه با شخصی درباره نجات خداوند و آمرزنده و تقویت روحانی صحبت می داشت، لیکن طرف به حرف های او اهمیتی نمی داد.

ژرژ مولر، چون دید که آن مرد تمام سخنانش را نشنیده گرفت، شروع کرد با صدای بلند با او حرف زدن به گمان اینکه اگر اینطور با او صحبت کند لابد به حرف او اهمیت می‌دهد و مطیع او می‌گردد. در سال ۱۸۲۶، قرار شد موعظه کند، چونکه برای کمک کشیشی که جسمًا ضعیف بود دعوت شد. از آنجایی که تا به آن روز هیچ وقت موعظه نکرده بود معطل مانده و ندانست چه بکند. بالاخره فکرش به اینجا رسید که موعظه شخص دیگری را برداشته آن را حفظ کند و در موقع معین موعظه نماید و فکر می‌کرد که این موعظه برای تقویت شنوندگان مفید خواهد بود، لیکن این کار بسیار مشکل بود، زیرا لازم شد آن موعظه را یک هفته با زحمت تمام حفظ کند. ژرژ مولر نمی‌دانست شایسته نیست شخصی که خودش نمی‌تواند موعظه نماید موعظه دیگری را حفظ نموده وعظ کند. کمتر کسی از واعظین پیدا می‌شود که حس کند موعظه باید در نتیجه دعوت خدا باشد و یک شغل و کسبی شمرده نمی‌شود و کمتر کسی است که بفهمد خدمت موعظه کردن باید متضمن بیان کردن تجربیات شخصی باشد نه وعظ کردن با موعظه دیگران. باری در روز هفدهم آگوست سال ۱۸۲۶، در نمازخانه دانشگاه همان موعظه‌ای را که حفظ کرده بود وعظ نمود و سه ساعت بعد از آن باز همان موعظه را در کلیسای محلی وعظ کرد. بعد از ظهر همان روز قرار شد که باز موعظه کند، ولی چیزی نمی‌دانست.

بالاخره یا باید قبول نکند یا منتظر هدایت و مساعدت خداوند باشد. پس با خود چنین فکر کرد، فصل پنجم انجیل متی را می‌خوانم و آن را تفسیر می‌کنم و چنین کرد بنابراین هنگام موعظه با روح غیرت و شهامت پر شده و با قلبی مملو از روح شادمانی و سرور که بی‌سابقه بود به شرح تفسیر فصل پنجم انجیل متی پرداخت و شنوندگان را مجذوب نمود. وقتی که به حال برمی‌گشت در بین راه با خود چنین گفت: «به اینطور موعظه کردن بهتر است. اگرچه مردمان متمدن و شهری اینگونه موعظه را نمی‌پسندند، ولی با فلسفه و علوم انسانی نمی‌توان حقیقت صلیب را بیان نمود، چون موعظه‌ای را که عوام می‌فهمند اشخاص تحصیلکرده هم می‌فهمند. پس بهتر است که همیشه به این طرز موعظه کنم.» بدینطور ژرژ مولر یک قدم به طرف مقصود جلوتر رفت و چندین موعظه به همین ترتیب نموده و سبب برکت و تقویت بسیاری شد.

ژرژ مولر زیاد درو نکرد، لیکن فرصت زیادی برای کاشتن داشت. در این مدت ژرژ مولر در دانشگاه هال منزل داشت. در این دانشگاه شخصی معروف به ا. ه. فرانکی چند اتاق مخصوص برای محصلین یتیم و بی‌بضاعت ساخته بود. ژرژ مولر در یکی از این اتاق‌ها منزل داشت. اتاق ژرژ مولر برای او درس مخصوصی بود و از کاری که در آتیه بایستی بدان اشتغال ورزد نمونه خوبی شمرده می‌شد. آن عمارت او را به فکر انداخت که او هم مانند ا. ه. فرانکی یتیم‌خانه‌ای بسازد. کار اولش این بود که تاریخ زندگانی فرانکی را مطالعه کند. در این سرگذشت این جملات را خواند: «این شخص مقدس در دانشکده هال استاد درس حکمت الهی بود و صد سال قبل وفات یافته بود. در سال ۱۷۲۷، فقط به واسطه توکل به خدا موفق شد که یتیم‌خانه نامبرده را بسازد.» کار آتیه ژرژ مولر در برستول بر بنیاد کار همین شخص به همین ترتیب بنا شد؛ یعنی به واسطه اعتماد به خدا شروع و پیشرفت نمود. منزلی که ژرژ مولر در آن ساکن بود برهان صریحی شمرده می‌شد بر اینکه خداوند اجابت‌کننده دعاهاست و پیشنهاد و نصیحت سودمندی بود بر اینکه خود ژرژ مولر هم می‌تواند چنین یتیم‌خانه یا یتیم‌خانه بزرگتری بسازد.

ژرژ مولر این نصیحت و پیشنهاد را هرگز فراموش نکرد و در این کار تابع و پیرو ا. ه. فرانکی بود. همیشه می‌گفت من مدیون ا. ه. فرانکی هستم، چونکه دعا کردن به طور ساده و توکل به خدا را از او تعلیم گرفتم. زندگی ژرژ مولر در این روزها به کیفیت غریبی تغییر می‌یافت. مدتی این محصل غیور تصویر مصلوب شدن عیسی مسیح را در اتاق خودش نصب کرده بود و در زحمات آن نجات‌دهنده تفکر و تأمل می‌نمود. در آن روزها کارش زیاد بود، چونکه روزی چهارده ساعت به نوشتن می‌پرداخت و در نتیجه اعصابش سست شده در معرض آزمایش و تجربه افتاد. روزی به یک مغازه شیرینی فروشی رفت که در آنجا مشروبات هم می‌فروختند. هوس کرد که مشروب بخورد، لیکن خوشبختانه متنبه شد و گفت این حرکت لایق و شایسته پیروان عیسی مسیح نیست و فوراً از فکر پست خود پشیمان گردید. به یک خانم ثروتمندی نامه‌ای نوشته و مبلغی قرض خواست. شخص ناشناس همان مبلغ را در چوف نامه‌ای برایش فرستاد.

نامه نامبرده متضمن اندرزهای زیرین بود: «شب زنده‌دار باش، دعا کن، از اباطیل و لذات جسمانی دوری نما. متواضع و امین و آرام باش. از جمله اشخاصی که می‌گویند خداوند خداوند و در قلب خود او را قبول ندارند مباش. مسیحیت

ما مربوط به حرف‌های ما نیست، بلکه باید در داخل قلب ما و حیات روحانی ما باشد.» هنگامی این مکتوب به ژرژ مولر رسید که گناه قلبش را پر کرده بود و حتی راجع به پدر آسمانی افکار ناشایسته‌ای داشت، ولی از خواندن آن نامه چنان متنبه شد که آن را یک پیغام صریح و صحیحی از جانب خداوند دانست. بی‌اختیار از منزل خارج شد و در بیابان به محل خلوتی رفت و به دعا و توبه مشغول گردید. با اینکه هوا سرد و زمین از برف مستور بود قریب نیم ساعت روی برف‌ها زانو زد و برای آن مراسله خدا را شکر کرد و از افکار شرم‌آور خود پشیمان گردید، لیکن از آنجایی که قلب انسانی فریبنده و مایل به گناه است، پس از چند هفته باز در گناه افتاد به طوری که مدتی دعا نمی‌کرد.

یک روز میل کرد که شراب بنوشد، اما پدر مهربان فرزند خود را تسلیم جهالت و شرارت ننمود و از این کار نادم شد. کسی که بدون پروا گناه می‌ورزید و از معصیت خود حتی افتخار می‌کرد، کسی که ایده‌آل و آرزوی دلش ارتکاب گناه و شرارت بود، حالا به جایی رسیده که نوشیدن یک گیللاس مشروب را برای خود گناه می‌داند. یکی از جهاتی که ژرژ مولر اغلب در گناه می‌افتاد این بود که یک رفیق روحانی نداشت که در شرکت مقدس با او زندگی کند، زیرا که هر یک از شاگردان مسیح محتاج به یک زندگی پاک و مقدس می‌باشند. هنگامی که در گنادو که سه میل از اقامتگاه پدرس دور بود به واسطه تعطیل اقامت داشت، حیات روحانی‌اش به خوبی ترقی کرده و تقویت یافته بود، لیکن تا مدتی که در شهر هال بود هیچ مساعدت روحانی نداشت. به کلیسا می‌رفت، ولی انجیل را کمتر می‌شنید.

در آن شهر سی هزار جمعیت بود، لیکن بین تمام کشیشان آن محل یک نفر شخص روحانی یافت نمی‌شد. از این جهت برای شنیدن موعظه یک واعظی مثل دکتر تولوک مجبور بود که ده یا پانزده میل مسافرت نماید. مجالسی که در خانه برادر واگنر تشکیل می‌شد و مجالس دیگری که شب‌های یکشنبه در اتاق خودش منعقد می‌گردید و شش نفر یا بیشتر از محصلین روحانی در آنجا جمع می‌شدند برای تقویت روحانی او وسیله خوبی بود. از عید قیام سال ۱۸۲۷، تا انتهای مدتی که در هال بود همه هفته در اتاقش مجلس روحانی تشکیل می‌شد. این مجلس خیلی شبیه به مجالسی بود که صد سال قبل از آن در آکسفورد منعقد می‌شد و وسلی و هوایتفیلد در آنجا تربیت و تقویت می‌شدند. قبل از آنکه ژرژ مولر از هال برود عده اشخاصی که برای مجالس روحانی در منزلش حاضر می‌شدند به بیست نفر بالغ می‌شد. جریان و برنامه این مجلس بسیار ساده و مختصر بود و علاوه بر سرود و دعا و خواندن یک قسمت از کلام یکی از برادران برخاسته موعظه مختصری می‌نمود و چند جمله از کلام که قبلاً انتخاب کرده بودند می‌خواند.

در این مجالس ژرژ مولر قلب خود را برای پذیرفتن الهامات الهی باز کرد و به واسطه اندرزهایی که در آن مجلس می‌شنید و از جهت دعایی که خودش و دیگران می‌کردند، از دام بسیاری از گناهان نجات یافت. احتیاج عمده ژرژ مولر این بود که بداند سرچشمه تمام حکمت‌ها و قوت‌ها کتاب مقدس است. بسیاری هستند که خواندن کتاب‌های دیگر را بر کتاب مقدس ترجیح می‌دهند، لیکن این مطلب به طور آزمایش و تجربه ثابت شده که کتاب‌هایی که افکار ایمانداران ظاهری را به خود مشغول نموده مانند رمان‌ها به زبان فرانسه و آلمانی چیزهای زائد و بی‌فایده و گاهی هم مضر هستند. ژرژ مولر شروع کرد که هر روز به طور نظم و ترتیب کتاب مقدس را بخواند و تقریباً خواندن هر قسم کتاب دیگری را ترک کرد.

وقتی نود و دو ساله بود گفت: «من کتاب مقدس را ده برابر بیشتر از سایر کتاب‌ها می‌خوانم»، اما از ابتدای عمرش تا روزی که در نوامبر سال ۱۸۲۵، برای اولین مرتبه به منزل برادر واگنر در یک مجلس روحانی برای دعا با مؤمنین داخل شد، حتی یک فصل از کتاب مقدس نخوانده بود و در مدت چهار سال اول تولد تازه‌اش کتاب‌های معمولی را بر کتاب مقدس ترجیح می‌داد، ولی بعد از آنکه لیاقت و قابلیت بیشتری برای خواندن کلام خدا پیدا کرد نمی‌توانست بفهمد چرا در سال‌های قبل به خواندن کتاب مقدس اهمیتی نمی‌داده است. این حقیقت بر او مکشوف شد که خداوند به حدی متواضع گردید که به بعضی از مقدسین وحی و الهام کرده است تا کتاب مقدس را بنویسند و کلیه حقایق حیاتی را که محتوی سعادت بشر است به رشته تحریر درآورند. از این جهت لازم است که همه ما به مطالعه کتاب مقدس اهمیت زیادی بدهیم. ژرژ مولر هر چه در تعلیم کتاب مقدس بیشتر وقت صرف می‌کرد زیاده‌تر تقویت می‌یافت.

در بیست سال اخیر زندگی‌اش هر سالی چهار یا پنج دفعه از کتاب مقدس درس می‌داد، از این جهت در معرفت و محبت خدا ترقی و پیشرفت نمود. روسکن در کتاب خودش بنام «گنج‌های پادشاهان» چنین می‌نویسد: «مردم

حریصند که با طبقه تربیت شده و مشهور دنیا مجالست کنند و برای رسیدن به مقامات عالی و رفیع از هر عایق و مانعی عبور نمایند، چه زحماتی را متحمل می‌شوند. اجتماعی است که ورود در آن برای همه آزاد است که در آنجا بهترین اشخاص دنیا از قبیل پادشاهان، انبیا و وزرا و دانشمندان و دولتمندان حضور دارند و حاضرند که با ما گفتگو و از جهالت و فقر و پستی و حقارت ما صرف‌نظر کرده با ما معاشرت و مصاحبه داشته باشند و کلیدی که درب اتاق پذیرایی آنها را باز می‌کند نوشته‌های آنهاست تا درب حکمت کلام را به روی ما باز کند، با اینکه گفته روسکن سراسر حقیقت و راستی است، حتی بین مؤمنین کمتر کسی پیدا می‌شود که در نتیجه خواندن کتاب مقدس به خداوند تقرب جوید.

ما همه به طور تساوی فقیر و غنی، پست و شریف، جاهل و عالم، جوان و پیر در دربار پادشاه پادشاهان به شرط معرفت حقیقی قبول می‌شویم، از این جهت باید که با مواظبت و دعا کلام خدا را تفتیش کنیم و در طریق آن رفتار نماییم، چونکه در مزمور اول داوود وعده داده شده است که «کسی که رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند مثل درختی نشانده نزد نه‌های آب خواهد بود که میوه خود را در موسمش می‌دهد و برگش پژمرده نمی‌گردد و هر آنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود» (مزمور ۱: ۲-۴). «کسی که بر شریعت کامل آزادی چشم دوخت و در آن ثابت ماند، او، چون شنونده فراموشکار نمی‌باشد، بلکه کننده عمل، پس او در عمل خود مبارک خواهد بود» (یعقوب ۱: ۲۵).

«این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا بر حسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده عمل نمایی، زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت و همچنین کامیاب خواهی شد» (یوشع ۱: ۸). از روزی که ژرژ مولر این چشمه آب خوشگوار و منبع نور و رستگاری را یافت پیوسته از نوشیدن آن آب حیات عطش خود را رفع می‌نمود و این درس را تعلیم گرفت که سیر و سلوک را در کتاب مقدس می‌یابد. اشراف و دانشمندان و امرا در ملکوت خدا دانایان و اشراف دنیوی نیستند، بلکه فقرا و ضعفا و مسکینان و آنانی که به نظر مردم پست و حقیرند. اینگونه اشخاص در ساحت قدس الهی افتخار حضور را دارند و به واسطه خواندن کتاب مقدس با او گفتگو می‌کنند. خوشا به حال کسانی که نه تنها گنج‌های پادشاه را ملاحظه می‌کنند، بلکه به حضور خود پادشاه حاضر می‌شوند.



## فصل چهارم: قدم‌های مقدماتی

میل و اشتیاق برای نجات یافتن گناهکاران عشق و آتش الهی است. اکنون قلب ژرژ مولر از آن آتش عشق روشن و مشتعل است. در آگوست سال ۱۸۲۷، بیش از همه اوقات می‌خواست که عضو اداره مرسلین بشود. وقتی که شنید جمعیت بریتانیا کنتینانتال تصمیم دارند کسی را استخدام نموده به بخارا بفرستند، به وسیله دکتر تولوک خود را به جمعیت نامبرده معرفی کرد، چونکه دکتر تولوک نماینده آن جمعیت بود خیلی تعجب کرد وقتی که فهمید پدرش به این مسافرت تن در می‌دهد، با اینکه بخارا هزار میل از وطنش دور بود. چند روزی در منزل مانده و بعد به حال رفت در کار آینده خود فکر می‌کرد و هدایت و کمک خداوند را در سفر بخارا مسئلت می‌نمود و قوه تحمل زحمت و فداکاری در این کار را در دعا‌های خود از خداوند خواستار بود، لیکن خداوند برای ژرژ مولر قصد مخصوصی داشت و از همین جهت نتوانست به بخارا برود.

در ماه اکتبر هنگامی که هرمان بال از حال عبور می‌نمود در مجلس روحانی که در منزل ژرژ مولر تشکیل می‌شد یکدیگر را ملاقات کردند. هرمان بال گفت: «متأسفانه من به علت کسالت نتوانستم بین یهودیان لهستان خدمت کنم.» همان لحظه ژرژ مولر به خود گفت: «خوب است که من به جای هرمان بال کار کنم.» میل مفرط او به این کار از دو جهت بود، یکی اینکه برای قوم خدا خدمت می‌کند و دیگر اینکه فرصتی به دست می‌آورد که در معاشرت با یهودیان بر معلومات عبری خود بیفزاید، چونکه آن زبان را به خوبی می‌دانست. روز بعد دکتر تولوک را ملاقات کرد. دکتر تولوک از او پرسید: «آیا میل داری میان یهودیان خدمت کنی؟» ژرژ مولر از آن پرسش متعجب شد. دکتر تولوک در آن موقع نماینده مخصوص جمعیت مرسلین لندن بود و از این جهت که بین روسیه و ترکیه جنگ شروع شد هیأت مرسلین لندن از فرستادن یک نفر مبشر به بخارا صرف‌نظر کردند، لیکن همان وقتی که یک در به روی ژرژ مولر بسته شد در دیگری به روی او گشاده گردید.

وقتی که کمیته مرسلین در لندن فهمید که ژرژ مولر حاضر است بین یهودیان خدمت کند، او را طلبیدند که تا مدت شش ماه در مدرسه مرسلین به تحصیلات مخصوصی بپردازد، ولی مانعی در کار پیدا شد و آن این بود که طبق قانون نظام وظیفه پروسا هر شخصی باید سه سال در نظام خدمت کند و محصلینی که امتحانات مخصوصی داده‌اند اقلاً باید یک سال خدمت کنند. بنابراین ممکن نبود که ژرژ مولر از کشور خارج شود مگر به اجازه مخصوص نظام وظیفه، ولی چنین اجازه‌ای به او داده نشد. از این جهت بسیار ناامید گردید و در نتیجه یک مسافرت کوتاه به اتفاق یکی از استادان امریکایی سخت مریض شد. پس از او درخواست شد که چند هفته در برلین مشغول تدریس شود. از این دعوت خوشوقت شد و با خود گفت ممکن است در پایتخت پاسپورت مسافرت لندن را تهیه کنم، لیکن از توقف در برلین هم نتیجه‌ای حاصل نشد، چون دید چاره‌ای جز خدمت نظام ندارد به اداره نظام وظیفه رجوع کرد، ولی در معاینه رد شد و مرتبه دیگر مجدداً معاینه شد و این مرتبه حکم معافیت ابدی او از خدمت نظام به او داده شد و بدینوسیله خداوند او را از خدمت نظام آلمان نجات داد تا در قشون کلیسا خدمت کند.

تا مدتی که در برلین بود کارش بسیار مفید بود، چونکه هفته‌ای پنج مرتبه در محله فقرا موعظه می‌کرد و در روز یکشنبه در زندان برای زندانیان موعظه می‌نمود. در فوریه سال ۱۸۲۸، مسافرتی به لندن کرد. پدرش را در هیمرسلیبن ملاقات نمود و در هیجدهم مارس به پایتخت کشور انگلیس رسید و در یکی از دانشکده‌های حکمت الهی تحصیل می‌کرد و روزی دوازده ساعت عبری تحصیل می‌نمود. با اینکه می‌ترسید از زیادی کار بیمار شود باز هم کارش را ترک نکرد و قسمت‌های زیادی را از عهد عتیق به زبان عبری حفظ می‌نمود و این کار سخت با دعا پیشرفت کرد و به واسطه علاقه‌ای که به زبان مادری خود؛ یعنی آلمانی داشت در هنگام فراغت همیشه با آلمانی‌ها معاشرت می‌کرد و از این جهت زبان انگلیسی را خوب یاد نگرفت.

در مدتی که در انگلستان بود واقعه‌ای برای او رخ داد که خیلی در او تأثیر کرد و آن این بود که روزی به طور تصادف یکی از طلاب به ژرژ مولر گفت: «آقای گروز که دکتر دندانسازی است و منافع سالیانه او بالغ بر هزار و پانصد لیره می‌شود می‌خواهد که از این منفعت صرف‌نظر کند و عضو اداره مرسلین شده با خانواده‌اش به ایران برود.» این خبر

که دلیل بر عمل جانبازی و اعتماد به خداوند بود به طوری در قلب ژرژ مولر تأثیر کرد که به هیچ وجه نتوانست آن را از فکر خود خارج کند. در کتابچه یادداشت روزانه خود آن مطلب را ثبت کرد و در مراسلاتی که به آلمان برای دوستانش می‌نوشت آن را تذکر داد و بدینوسیله مجدداً درس تازه‌ای در موضوع اعتماد به خدا فرا گرفت و در بقیه عمرش همیشه متوجه این مطلب بود. در ماه می سال ۱۸۲۹، مریض شد و گمان کرد که از آن مرض بهبودی نمی‌یابد، این امر باعث شد که بیدارتر و هوشیارتر شود، چون هنگامی که تولد تازه یافت، سنگینی بار گناه را احساس نمی‌نمود و کمتر وقتی متوجه گناهان گذشته خود می‌شد، ولی رفته رفته او هم مانند سایر مقدسین به خوبی متوجه این خطر می‌شد که گناه در وجدان و ضمیر شخص ریشه کرده پا برجا می‌ماند و در افکار و گفتار و کردارش ظاهر و آشکار می‌شود.

هر چه بیشتر تقویت روحانی می‌یافت زیاده‌تر از گناه نفرت می‌کرد و به هر اندازه‌ای که شخص متوجه حق و حقیقت است و به هر نمونه و مقیاس که در نظر دارد همانطور رفتار می‌کند. هر چه حیات روحانی شخص بیشتر شود چشم روحانی او به همان اندازه بیشتر روشن‌تر شده و شومی و پلیدی گناه را احساس می‌نماید و به هر اندازه به قدوسیت حضرت باری تعالی معرفت حاصل کند و آن را در زندگانی خود منظور دارد بیشتر به ناپاکی و تبهکاری خود اقرار و اعتراف می‌کند، همانطوری که یک نفر نقاش تازه کار در ابتدای عمل از نقاشی خود راضی و مغرور است و چون رفته رفته در صنعت نقاشی مهارتی پیدا کرد و می‌فهمد که کارش رضایت‌بخش نیست روز به روز دقت می‌کند تا آن نواقص را برطرف کند. به همین نحو انسان هر چه بیشتر به خدا متوجه شود زیاده‌تر به خطا و معصیت خویش پی می‌برد. ایلیا یک نفر از فرزندان خدا بود که از قوت روح مملو بود. همان روحانیت عظیمی که داشت او را وادار نمود که مانند یک بنده گناهکار پریشان روزگار و مثل اشخاص مأیوس به عدم لیاقت و استحقاق خود پی برده اقرار و اعتراف کند. به همین دلیل هر قدر انسان پاک‌تر شود بی‌لیاقتی و قصور خود را بیشتر احساس می‌کند.

یکی از مبشرین در یکی از ایالات هندوستان در بازار گفتگو می‌کرد و راجع به گناهکاری عموم مردم حرف می‌زد. ناگاه یک مرد هندی پیش آمد و گفت: «چنین نیست، چونکه خانمی که من او را خدمت می‌کنم یک خانم مسیحی مقدسی است که به هیچ وجه نمی‌شود گناهی برای او قائل شد.» مبشر گفت: «خود آن خانم درباره خود چه می‌گوید؟» مرد هندی جواب داد که همیشه دعا می‌کند و پستی و بی‌لیاقتی خود را در حضور خداوند اقرار و اعتراف می‌نماید. خلاصه ژرژ مولر در هنگام بیماری به نحوی بیدار شد که تا آخر عمر خود به هیچ وجه نمی‌توانست برجستگی و بدی گناهان خود را فراموش کند، چونکه این تعلیم را از کلام خداوند یافته بود: «هر که گناه خود را پیوشاند، رستگار نمی‌شود و هر که به گناه خود اقرار کند و آن را ترک نماید آمرزش می‌یابد و گناهانش او را متوجه صلیب و عرش رحمت نموده، چونکه گناهکار فقط در سایه صلیب آمرزش خود را تحصیل می‌کند.»

از آنجایی که به محبت خدا اعتماد پیدا کرد و از قصاص گناه هیچ بیم و هراس نداشت، به نوعی که در هنگام بیماری‌اش مشتاق مرگ بود و آرزوی انتقال به حیات جاودانی را داشت، تا در آنجا با عیسای مسیح بماند، لیکن پس از دو هفته شفا یافت. گرچه تمنای مرگ داشت باز هم مطیع اراده خدا شده راضی بود که در این حیات جسمانی زندگی نماید و اوقات خود را با خوشحالی در خدمت و دعا صرف کند. در اوقاتی که مریض بود برای هر چیزی دعا می‌کرد. پس از معالجه قرار شد که چندی در «تینماف» تعطیل و استراحت کند. وقتی که به آنجا رسید و در نماز و تشریفات افتتاح کلیسایی شرکت کرد و همانجا با آقای گریک آشنا شد. بعداً یکی از دوستان صمیمی او بشمار می‌رفت و پیوسته در کارهای او شرکت می‌کرد. چنانکه خودش راجع به خود می‌گوید در این اوقات که هنگام استعداد شخصی او بود مکاشفات و حقایق روحانی بسیار بر او مکشوف می‌شد که به زندگی آتیه‌اش مربوط بود. وقتی به لندن برگشت به طور خوبی در روح و جسم تقویت یافته بود و با سایر محصلین حکمت الهی مشغول تحصیل شد و از ساعت شش تا هشت صبح هر روز کتاب می‌خواندند و دعا می‌کردند و در اطراف مطالبی که می‌خواندند یادداشت‌ها و ملاحظات می‌نوشتند.

این ریاضت روحانی به قدری باعث تقویت او شد که او را برای کارهای روحانی دیگری لایق و قابل گردانید و با یکی از برادران قرار گذاردند که از ساعت دوازده تا ساعت دو هر شب مجلس دعایی داشته باشند. این مجلس دعا هم خیلی باعث خوشحالی و تقویت روحانی وی گردید. این شاگرد جدید در ابتدای حیات روحانی از استاد عالیقدر خود این درس را تعلیم گرفت که کلام خدا نان زنده و دعای از روی ایمان نسیم حیات‌بخش است. از وقتی که وارد لندن

شد ده روز طول نکشید که دوباره مریض شد و معلوم گردید که نباید تا این اندازه وقت خود را صرف تحصیل و ریاضت کند بنابراین پس از قدری استراحت تصمیم گرفت که مشغول کار رسمی خود گردد.

ژرژ مولر در تحت تأثیر این حقیقت واقع شده بود که ازدیاد سعادت روحانی و جسمانی منوط و مربوط به خدمت دیگران است. پس از هیأت مرسلین تقاضا کرد که او را به محل خدمتش اعزام دارند و یک نفر شخص باتجربه‌ای را همراه او بفرستند که به او کمک بدهد. شش هفته منتظر شد و از طرف هیأت مرسلین جوابی به او نرسید. در این اثنا فکرش عوض شد و گفت منتظر کمک و معاونت بودن مطابق کلام خدا نیست. برنابا و شارل هر دو با هم قبل از اینکه کلیسا ایشان را برای خدمت بشارت معین کند از طرف خداوند دعوت و برای این کار مأمور شدند با این وجود بدون مشورت و یا صدور حکم و اشاره‌ای از طرف هیأت مرسلین تصمیم گرفت که میان یهودیان لندن به خدمت پردازد. جزوه‌هایی بین یهودیان منتشر نمود و اسم و عنوان خود را در آن جزوه‌ها درج کرد که اگر یک نفر بخواهد او را ملاقات کند به آسانی بتواند.

در محل اجتماعات یهودیان ایشان را ملاقات می‌کرد. مجلسی برای پنجاه نفر از جوانان یهودی تشکیل داد که هر هفته از کتاب مقدس برای ایشان می‌خواند. در یکی از مدارس یکشنبه تعلیم می‌داد. به عوض اینکه مانند یک زورق شکسته‌ای برای تعمیر در دریاچه‌ای متوقف شود، مانند یک کشتی کامل و درستی خود را در دریای شغل و عمل انداخت. مانند کسان دیگری که بین یهودیان کار می‌کنند او هم با اشکالات زیادی رو به رو شد. با این وجود راضی بود که به خاطر آقای خودش عیسای مسیح هر گونه سختی و صدمه و تحقیر و اهانتی را متحمل شود. قبل از پاییز سال ۱۸۲۹، فکر کرد که از هیأت مرسلین لندن قطع علاقه کند بدین معنی که حقوقی از ایشان نگیرد و به نظریه آنها هم در محلی کار نکند، بلکه هر طور که خداوند او را هدایت می‌کند مشغول کار شود. پس از چندی مراسله‌ای به هیأت مرسلین لندن نوشت و اظهار داشت که من حاضرم عضو هیأت شما باشم در صورتی که حقوقی از شما دریافت ندارم و هر وقت هر چه که خداوند مرا هدایت می‌کند عهده‌دار خدمت شوم. هیأت مرسلین لندن به او چنین جواب دادند که ما نمی‌توانیم کسی را جزو هیأت خود بدانیم که پول و برنامه ما را قبول نمی‌کند. بدین نحو از هیأت مرسلین لندن قطع علاقه و رابطه نمود و معتقد بود که کارش به هدایت روح پیشرفت خواهد کرد.

از ملاحظه زندگانی ژرژ مولر معلوم می‌شود که خداوند اراده داشت که او نه به طور معمولی و مثل دیگران عهده‌دار کاری بشود، بلکه به طور خصوصی کار تازه‌ای شروع کند و در نتیجه دعا و اعتماد به خدا برکت بیابد. ژرژ مولر مانند دیگران در معرض سقوط و آزمایش قرار می‌گرفت. در عید میلاد همان سال با اینکه با خوشی در مراسم و تشریفات عید شرکت کرد، باز هم خود را در ناامیدی ملاحظه می‌نمود و دعای خود را به کلی بی‌اثر و بی‌ثمر می‌دانست. در یکی از مجالس دعا یک نفر از برادران به او اصرار کرد که دست از دعا بردارد و با امید و اعتماد به خدا منتظر برکات روحانی باشد. برای همه کسانی که خود را از خداوند دور و برکنار می‌بینند، این درس خوبی است. مراقبت و مواظبت در دعا باید به طور استمرار و دائمی باشد.

هر وقت که انسان در خود حالت یأس تصور می‌کند نباید در دعا کردن تأخیر کند. قاعده این است که هر وقت شادی قلبی انسان کم می‌شود معلوم است که احتیاجش به دعا زیادتر است. پاره شدن رشته دعا در زندگی روح انسان را تیره و تار نموده و او را در دره ناامیدی پرتاب می‌کند، لیکن پیوند نمودن رشته دعا سبب روشنی جان و وجدان شده باعث فرح و شادی روحانی فراوانی می‌شود. فتح و پیروزی و ظفر و نصرت شیطان وقتی است که یکی از فرزندان خدا در دعای خلوتی ناامید شده و خود را به اضطراب و بلاتکلیفی تسلیم کند. ژرژ مولر در نتیجه مواظبت و مداومت در دعا و مناجات در شام همان روز بر شیطان غالب گردید و توانست در پیمان مقدس عشای ربانی با برادران شرکت نماید. اینک در سال ۱۸۲۹، به مرحله تازه‌ای از حیات ژرژ مولر رسیده‌ایم. فعلاً در سن بیست و پنج سالگی است و در چهار سال گذشته با مشقات و تجربیات و آزمایش‌هایی رو به رو شد که همه آنها برای زندگی و آتیه درخشان او سرمایه‌ای کافی بود.

توبه و تجدید ژرژ مولر و بازگشت او در نتیجه وسایل جذاب و فوق‌العاده‌ای نبود، بلکه به واسطه دعای صمیمانه بعضی از برادران و خواندن کلام خدا به این فیض رسید. بیست سال اول زندگانی ژرژ مولر و تحصیلات عالی او کافی بود که در تمام مدت عمر خود از خدا ناامید باشد و خود را به لذات جسمانی و شوؤنات فانی دنیا تسلیم کند، لیکن فقط

و فقط در نتیجه فیض خدا بود که تولد تازه یافت. در ابتدا برای تغییر زندگانی تصمیم گرفت که از ترجمه کتابی که منافع زیادی برای او داشت منصرف گردد و آن را سوزانید. دختری را که از صمیم قلب دوست داشت، ترک نمود و به لذت و ثروت دنیا پشت پا زد. از کمکهای پدر صرفنظر کرد و در موعظه نمودن طریق مناسبی را اتخاذ نمود و به مطالعه و دقت در کتاب مقدس مشغول شد و بهترین وقت خود را در دعای خلوتی صرف می نمود. متحمل زحمات و مشقات بسیار شده در احتیاجات جسمانی به خداوند رجوع نمود و خدا نیز با آغوش باز او را پذیرفته و تقویت فرمود این مطالب یک قسمت از حقایق آشکارا و واضحی است که در زندگانی ژرژ مولر واقع شده تا بدانیم که دست خدا بالای دست هاست و هر چیزی را با ترتیب و نظم به جای خود قرار داده و می دهد و خادم خود را به حکمت انتخاب می کند و او را برای کارهای معجزه آسایی که باید انجام دهد حاضر و مهیا می سازد.

در بین کارهایی که انسان در راه محبت خدا انجام می‌دهد از حیث عظمت و مسؤولیت کاری بزرگتر از کار خدمت روحانی نیست، چونکه به واسطه خدمت روحانی قوت خداوند برای نجات مردم عمل می‌کند، قبل از آنکه ژرژ مولر تولد تازه بیابد، برای اینکه در یک زندگانی پرآسایشی بسر برد به تحصیلات روحانی شروع نمود، لیکن امروز از طرف خداوند برای این کار دعوت شده با عشق و علاقه در هر جا به انجیل موعظه می‌کند. در اوایل سال ۱۸۳۰ که در تیگنماوٹ بود موعظه می‌کرد. همان وقت دعوت شد که به جای یک نفر از کشیشان که عازم سفر بود در کلیسا عهده‌دار خدمت روحانی شود. در مقابل این دعوت چنین جواب داد که خداوند مرا برای چنین خدمتی دعوت ننموده، بلکه کار یک مبشر سیاری به من سپرده است.

در این وقت عوض هنری کربک در شلدون موعظه می‌کرد، به این وسیله این دو برادر یک رابطه قلبی و معنوی پیدا کردند و هر چه بیشتر با هم کار می‌کردند، زیادتر یکدیگر را دوست می‌داشتند. در تیگنماوٹ بعضی از مردم موعظه‌های او را دوست نمی‌داشتند. ژرژ مولر خواست علت بی‌میلی ایشان را بفهمد. پس از تحقیق معلوم شد که، چون موعظه‌های او خالی از فصاحت و بلاغت می‌باشد و به خوبی نمی‌تواند به انگلیسی حرف بزند، مردم موعظه او را دوست نمی‌دارند، لیکن در نتیجه تفکر زیاد این مطلب بر او کشف گردید که در تابستان گذشته که احساسات روحانی‌اش کمتر بوده همین مردم بیشتر به او توجه داشتند و موعظه‌های او را زیادتر دوست می‌داشتند، پس چنین نتیجه گرفت که خداوند می‌خواهد که او در تیگنماوٹ کار کند، لیکن شیطان در مقابل پیشرفت کار روحانی حسد ورزیده و چندین نفر را واداشته است که به او تعرض کنند تا او دلسرد شده دست از کار بکشد، ولی در عین حال بسیاری هم دور او جمع شده و او را تحسین و آفرین می‌گفتند.

پس تصمیم گرفت که در همانجا بماند و به خدمت خداوند مشغول شود یا اینکه از طرف مخالفین مردود گردد یا اینکه خداوند او را برای خدمت در محل دیگری دعوت فرماید. پس به مخالفین خود چنین گفت: «حتی اگر حقوق مرا از کلیسا قطع کنید، برای من فرقی نمی‌کند، من احتیاجات خودم را به خداوند تسلیم کرده‌ام و من اطمینان دارم که خادم خدا هستم نه اجیر شما، با وجود این به ایشان می‌گفت باید اعانات زیادتری به کلیسا بدهید. اگرچه ایشان این حرف را از روی بی‌میلی تلقی می‌کردند با این وجود ژرژ مولر به ایشان نصیحت می‌نمود. تمام این زحمات و تجربیاتی که در تیگنماوٹ متحمل می‌شد، نمونه یک خدمت صحیحی بود. بعضی حرف‌های او را قبول می‌کردند و دسته‌ای سخنان او را رد می‌نمودند. بعضی کلیسا را ترک می‌کردند و چند نفری هم کلیسا را آشیانه روح دانسته باقی و برقرار ماندند.

عده دیگری اظهار خصومت می‌کردند، لیکن خیلی بی‌اعتنایی می‌نمودند و خداوند ژرژ مولر را تقویت می‌بخشید تا شهادت بدهد. بدون اینکه ژرژ مولر از کسی تقاضایی کند دو نفر از برادران حاضر شدند که متحمل مخارج و تمام احتیاجات او بشوند. پس از مدت کمی این کلیسا که فقط هجده نفر عضو داشت به ژرژ مولر پیشنهاد کردند که واعظ ایشان بشود و او هم با شادی پذیرفت. ایشان هم قرار گذاردند که هر سالی پنجاه و پنج لیره به او بدهند و نیز قول دادند که اگر اعضا زیادتر شدند بر این مبلغ بیفزایند. با این کیفیت ژرژ مولر (محصل کالج هال) برای خدمت کشیشی دستگذاری شد و از این وقت به معمول داشتن پیمان‌های مقدس عشای ربانی و تعمید می‌پرداخت و اوقاتی که مشغول مطالعه کتاب مقدس بود آیاتی برای تقویت روح و فکر خود پیدا می‌کرد.

پس از چندی فهمید اشخاصی که نسبتاً مبلغ زیادتری به کلیسا تقدیم می‌کنند، روح تکبر و غرور در ایشان تولید شده و مردمانی که کمتر به کلیسا می‌پردازند از فقر و تهیدستی خود خجل و شرم‌منده می‌باشند، از این جهت صندوقی در کلیسا گذارد و روی آن نوشت: «هر کس میل دارد برای معیشت خادم هدیه‌ای بدهد در این صندوق بیندازد.» گمان می‌کرد که این کار در نظر خداوند کامل است. پس از مدتی فکر کرد برای اینکه زندگانی‌اش کاملاً مطابق تعلیمات کتاب مقدس باشد هیچگونه مساعدتی از انسان قبول نکند، زیرا معتقد بود که خدا شنونده دعاهاست و اعتماد به خدا در زندگانی کافی است. در ۱۷ اکتبر سال ۱۸۳۰، هنگامی که ازدواج نمود بسیار شاد و مسرور گردید و از زندگانی خودش راضی و خوشوقت شد. اسم خانمش ماری گروز همشیره دکتر دندانسازی بود که با فداکاری کاملی به بشارت

انجیل پرداخت. چهل سال با آن زن زندگانی کرد و از این شریک زندگی خود کاملاً راضی بود. برای آن خانم دانای پر محبت که قلب او و همه یتیمانی که در تحت توجه او بودند جلب و جذب نموده و ایشان را مانند بچه‌های خود تربیت می‌کرد و خدا را شکر می‌نمود. با اینکه در زندگانی خانوادگی در ابتدای امر بعضی اوقات کدورت و دلتنگی پیدا می‌شود و در سال‌های بعد آن کدورت و دلتنگی به لطف و محبت مبدل می‌گردد، لیکن در بین ژرژ مولر و خانمش از همان روزهای اول زندگانی مهر و محبت کاملی حکمفرما بود. یکی از روابط محکمی که بین این زن و شوهر بود مطلب از خودگذشتگی و انکار نفس بود که با کمال صمیمت و اتحاد فرمایش نجات‌دهنده را قبول کردند که فرمود: «آنچه دارید بفروشید و صدقه بدهید و کیسه‌هایی بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نگردد، در آسمان در جایی که دزد نزدیک نیاید و بید تباه نسازد، زیرا جایی که خزانه شماست، دل شما نیز در آنجا می‌باشد» (لوقا ۱۲: ۳۳ و ۳۴).

این زن و شوهر دارایی اندک و ناچیز خود را فروخته صدقه دادند و برای اطاعت فرمان مسیح هیچگونه دارایی برای خود ذخیره ننمودند. چنانچه در متی ۶: ۱۹ تا ۳۴ می‌فرماید: «گنج‌ها برای خود بر زمین میندوزید جایی که بید و زنگ زیان می‌رسانند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌کنند، بلکه گنج‌ها به جهت خود در آسمان بیندوزید جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رسانند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند، زیرا هر کجا گنج توست دل تو نیز در آنجا خواهد بود. چراغ بدن چشم است، پس هر گاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود، اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد چه ظلمت عظیمی است. هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و یا به یکی می‌چسبد و دیگری را حقیر می‌شمارد.

«محال است که خدا و ممونا را خدمت کنید بنابراین به شما می‌گویم از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه بخورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید، آیا جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟ مرغان هوا را نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند آیا شما از آنها به مراتب بهتر نیستید و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید و برای لباس چرا می‌اندیشید. در سوسن‌های چمن تأمل کنید چگونه نمو می‌کنند، نه محنت می‌کشند و نه می‌ریسند، لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم با همه جلال خود، چون یکی از آنها آراسته نشد. پس خدا اگر علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین می‌پوشاند، ای کم ایمانان آیا نه شما را از طریق اولی، پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بپوشیم یا چه بنوشیم، زیرا که در طلب جمیع این چیزها امت‌ها می‌باشند، اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه چیز احتیاج دارید، لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد. بدی امروز برای امروز کافی است.» نیز در متی ۱۹: ۲۱ نوشته شده است: «عیسی بدو گفت اگر بخواهی کامل شوی رفته مایملک خود را بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت و آمده مرا متابعت کن.»

از اینکه به میل و رغبت دل خود فقر و بی‌چیزی را برای خود اختیار کردند هیچ وقت پشیمان نشدند، بلکه از همین جهت پیوسته در زندگی خوشحال بودند. از ملاحظه تاریخ زندگی ژرژ مولر واضح است که حقیقتاً از خود گذشته و خویشتن را در ۶۸ سال زندگانی‌اش وقف خدمت خدا نموده بود. از وصیت‌نامه‌اش معلوم شد که کلیه دارایی او بعد از مرگ صد و شصت لییره بوده است. این مبلغ را چندی قبل از مرگش به او تقدیم نموده بودند. خلاصه اینکه او در زندگانی‌اش وکیل امینی بود از این جهت که این زن و شوهر از ابتدای معاشرت و زندگی با هم عهد کردند که درویش و فقیر بمانند. هر دو نفر با صمیمت و اخلاص، قلب خود را به خداوند تسلیم کردند و شصت سال اخیر زندگی ایشان بر این ستون بنا شده بود که خداوند راستگوست. اگر کمتر اشخاصی عنایت و لطف عظیم خدا را در امور کوچک هم ملاحظه نمی‌کنند، لیکن ژرژ مولر اعتماد به کسی داشت که حتی موهای سر ما نزد او شمرده شده است و اطمینان به کسی داشت که حتی از گنجشک توجه می‌کند.

در فصل دهم انجیل متی نوشته شده است که دو گنجشک به یک فلس فروخته می‌شود و در لوقا ۱۲: ۶ نوشته شده است که پنج گنجشک به دو فلس فروخته می‌شود. از این دو آیه معلوم می‌گردد که اگر کسی دو فلس می‌دهد یک گنجشک علاوه به او داده می‌شود که قیمتی ندارد؛ یعنی یک گنجشک مجانی داده می‌شود به کسی که چهار گنجشک می‌خرد، لیکن خداوند همان یک گنجشک را که به حساب نمی‌آید فراموش نمی‌کند. چقدر خوشبخت است کسی

که اعتماد به این قول خدا دارد که می‌فرماید: «شما به مراتب از گنجشک‌ها بهتر هستید.» پیشرفت او روز به روز در روحانیت بیشتر می‌شد و هر چه به خداوند نزدیکتر می‌گردید به روح نویسنده مزمور ۶۶: ۲ نزدیکتر می‌شد و از قلب چنین دعا می‌نمود: «ای شنونده دعا» و معتقد شد که خداوند می‌تواند اشخاصی را که بر او توکل دارند حفظ و حمایت کند. عبرانیان ۶: ۱۸، ۱۰: ۲۳ می‌نویسد که وعده‌دهنده امین است. از تجربیات خود نتیجه گرفت که در سخت‌ترین اوقات کافی است که شخص به خداوند اعتماد کند. در یادداشت‌ها خود چنین می‌نویسد که پنجاه هزار مرتبه دعایش مستجاب شده و بسیاری از اوقات ملاحظه می‌کرد که رحمت و برکت خداوند او را احاطه نموده است.

در آگوست سال ۱۸۳۱، هنگام وضع حمل خانم او رسید و طفل مرده‌ای زایید و مدت شش هفته به سختی بیمار بود. در این وقت روحانیت ژرژ مولر رو به ضعف نهاده بود و ملاحظه می‌نمود با اینکه هر طفلی در یک خانواده‌ای برکت الهی است با این وجود او از داشتن اولاد خوشوقت نیست. زن و فرزند عطیه الهی شمرده می‌شوند، در صورتی که ما ایشان را جواب دعای خود پنداشته و از دست خداوند ایشان را قبول کنیم. زن و فرزند نه اینکه مانع پیشرفت انسان می‌شوند، بلکه در زندگانی روحانی کمک‌های شایانی به انسان داده و درس‌های مهمی به شخص می‌آموزند. هنگامی که منافع شریک زندگانی؛ یعنی یک فرزند صالحی را در نظر می‌گیرید، می‌فهمید آنهایی که بر ضد ازدواج هستند چقدر اشتباه می‌کنند. نباید فراموش کنیم که خداوند وعده داده است که اگر دو نفر از شما در امری بر روی زمین متفقا دعا کنند، از جانب خدای پدر به ایشان عطا می‌شود. کلمه یونانی که برای لفظ اتفاق در ترجمه یونانی به کار برده شده معنی هماهنگی آوازه‌است. از وحدت و اتفاق یک زن و شوهر برکت عظیمی در زندگانی از طرف خدا به انسان عطا می‌شود و فیض و رحمتی که در خلوتگاه دعای زن و شوهر به ایشان داده می‌شود، همه اینها نتیجه و حسن ازدواج و اتفاق روحی و جسمی زن و شوهر است.

در این اوقات همسرش بیمار شد و مخارج زیادی برای این منظور لازم بود. ژرژ مولر هیچ نداشت نه در نتیجه بی‌احتیاطی در امر معاش، بلکه از این رو که تصمیم گرفته بود که پیوسته در امر معاش بر خداوند توکل داشته باشد و چیزی پس‌انداز نکند. باری، مخارج مدت بیماری از راه دیگر تأمین شد. از این هنگام بیشتر تصمیم گرفت که تمام احتیاجات خود را به خداوند بسپارد. اینگونه پیشامدها و تجربیات ژرژ مولر و خانمش را قانع نمود تا معتقد شوند که اعتماد به خدا هر احتیاجی را در زندگی رفع می‌کند و فهمیدند که ممکن است انسان به سادگی برای تدبیر احتیاجات فوق‌العاده به خداوند توکل کند. همچنانکه در مسأله تدبیر نان کفاف روزانه به او اعتماد می‌نمایند. ژرژ مولر برای زندگانی خودش قانون دیگری وضع نمود و آن این بود که تصمیم گرفت بر طبق رومیان ۱۳: ۸ هیچ وقت مقروض نشود. «مدیون احدی به چیزی مشوید، جز به محبت نمودن با یکدیگر.» حتی برای لازم‌ترین مخارجی قرض نمی‌نمود و نیز معتقد شد که هر مبلغی که برای مصرف معینی به او داده می‌شود از جانب خدا تهیه و تدارک شده است و از این رو هر مبلغی را به مصرف مخصوص به خودش صرف نمود.

می‌گفت موقعی که ما تمامی کارهای خود را به خداوند تسلیم کنیم او هم کارها را به طوری ترتیب می‌دهد که محتاج نشویم که قرض کنیم یا پولی را که برای مصرف مخصوص تخصیص داده شده برای مصرف دیگری خرج کنیم. او می‌گفت اشتباهات مضر که ناشی از بی‌ایمانی است در هنگام بروز سختی و مشکلات متوجه ما می‌شوند. در همان اوقات اتفاق افتاد که رئیس یک کالاجی مقروض و ورشکست شد و اعتماد عمومی از او سلب گردید، از این جهت که احتیاجات خود را به وسیله قرض رفع می‌نمود یا آنکه پولی را که برای مصرف معینی به او داده می‌شد برای همان مصرف خرج نمی‌کرد. حیات مؤمن فقط زندگانی بر حسب ضمیر و وجدان است، زیرا که ایمان به خدا و توکل به او با رفتار کردن با امانت با مردم همراه و همدوش می‌باشند.

همانطوری که با احترام و تواضع باید اشیای مقدس را لمس نمود به همین نحو باید یادداشت‌های ژرژ مولر را که عبارت از معامله خدا با وی می‌باشد با حس احترام بخوانیم، زیرا که این یادداشت‌ها عبارت از هدایت و ارشاد خداوند در حیات انسانی هستند. این یادداشت‌ها محتوی کارهای ژرژ مولر یا مقاصد یا زحمات و خدمات شخصی او نیستند، بلکه متضمن معاملات خدا با ژرژ مولر در کار خداست که به وسیله او انجام یافته است. نظیر این واقعه‌ای است که در کتاب اعمال رسولان ۱۴: ۲۷، ۱۵: ۱۸ مرقوم است: «چون وارد شهر انطاکیه شدند کلیسا را جمع کرده ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امت‌ها باز کرده بود. پس مدت مدیدی با شاگردان بسر بردند و تنی چند از یهودیه آمده برادران را تعلیم می‌دادند که اگر بر حسب آیین موسی مختون نشوند ممکن نیست نجات یابند، چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد قرار بر این شد که پولس و برنابا با چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مسأله بروند.

«پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از فینیقیه و سامره عبور کرده ایمان آوردن امت‌ها را بیان کردند و همه برادران را شادی عظیم دادند و چون وارد اورشلیم شدند کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود خبر دادند. آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند برخاسته گفتند اینها را باید ختنه نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه دارند. پس رسولان و کشیشان جمع شده تا در این امر مصلحت بینند، چون مباحثه سخت شد پطرس برخاسته بدیشان گفت ای برادران عزیز، شما آگاهید که از ایام اول خدا از میان شما اختیار کرد که امت‌ها از زبان من کلام بشارت بشوند و ایمان آورند و خدای عارف‌القلوب بر ایشان شهادت داد بدینوسیله روح‌القدس را به ایشان داد چنانکه به ما نیز و در میان ما و ایشان هیچ فرقی نگذاشت، بلکه محض ایمان دل‌های ایشان را طاهر نمود. پس اکنون چرا خدا را امتحان می‌کنید که یوغی بر گردن شاگردان می‌نهد که پدران ما و ما نیز طاقت تحمل آن را نداشتیم، بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسای مسیح نجات خواهیم یافت همچنانکه ایشان نیز نجات خواهند یافت.

«پس تمام جماعت ساکت شده به برنابا و پولس گوش گرفتند، چون آیات و معجزات را بیان می‌کردند که خدا در میان امت‌ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود. پس، چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده گفت ای برادران عزیز مرا گوش بگیرید. شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امت‌ها را تفقد نموده تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه مکتوب است که بعد از این رجوع نموده خیمه داوود را که افتاده است باز بنا می‌کنم و آن را برپا خواهم کرد تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امت‌هایی که بر آنها نام نهاده شده است. این را می‌گویند خداوند که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است.» در این قسمت که عبارت از بیست آیه است پانزده مرتبه ذکر شده است که فقط خداوند در آن وقایع عامل مهمی بوده است. پولس و برنابا به کلیسای انطاکیه و اورشلیم نه از آنچه که برای خداوند کرده‌اند می‌گویند، بلکه راجع به آنچه خداوند همراه ایشان به عمل آورده است و همچنین می‌گویند که چطور خداوند دروازه ایمان را برای امت‌ها مفتوح نمود و از معجزات و عجایبی که خداوند به واسطه ایشان میان امت‌ها ظاهر فرموده است سخن می‌رانند.

پطرس هم به واسطه داشتن همان روح در وسط مجمع به طور تأکید می‌گوید خداوند خواسته است که به وسیله او انجیل به امت‌ها موعظه شود تا امت‌ها ایمان بیاورند و عطیه روح‌القدس را بیابند و بین یهودیان و امت‌ها فرقی قائل نشده است، چونکه به وسیله ایمان دل‌های ایشان را طاهر ساخت و چونکه خدای عارف‌القلوب برای ایشان شهادت داد. سپس یعقوب به همین نهج سخن می‌گوید. در این فصل توضیح می‌دهد که فقط دست خداوند در کار است و پطرس و پولس تنها اسباب دست خداوند بودند. ما اشتباه می‌کنیم که به این طریق کتاب اعمال رسولان را می‌خوانیم که وقایع مندرجه در آن کتاب کارهای خداست که به وسیله رسولان انجام یافته است. باری حقیقتاً سزاوار است که بگوییم یادداشت‌های ژرژ مولر عبارت از معاملات خداوند با وی می‌باشد.

اگر بخواهیم تمام این وقایع و معاملات را بنویسیم به یک میلیون کلمه بالغ می‌شود. در اینجا فقط هفت فقره از آن



وقایع را می‌نویسیم. اول، چندین مرتبه تنگدستی برای پول. پول‌هایی که برای احتیاجات شخصی و کارهای زیاد دیگر که در تحت نظر او اداره می‌شد، گاهی بیش از یک لیره نبود. بعضی از اوقات هم دارایی‌اش فقط ده شاهی بود. گاهی به کلی تنگدست بود و از این جهت محتاج می‌شد که منتظر مساعدت خدا باشد تا به او کمک کند. بعضی از اوقات مخارج بیش از یک ماه را نداشت. بعضی اوقات مخارج یک هفته یا یک روز یا یک ساعت را بیشتر نداشت. از این جهت پیوسته با ایمان منتظر کمک خدا بود. دوم، آنکه خداوند که پدر آسمانی اوست تغییرناپذیر است. مدت زیادی متحمل سختی و تنگدستی شد، لیکن یک مرتبه هم مایوس نشد، چونکه در هنگام صرف خوراک اگرچه به قدر اندازه کمی هم بود خداوند به ایشان مساعدت فرمود. یک مرتبه ژرژ مولر به نویسنده گفت نه یک دفعه و نه پنج دفعه و نه پانصد دفعه، بلکه هزارها مرتبه در این شصت سال اتفاق افتاد که بیش از یک دفعه خوراک یا پول آن را نداشتیم، لیکن خداوند حتی یک مرتبه هم ما را ناامید نگذاشت، یک دفعه هم اتفاق نیفتاد که یتیمان گرسنه بمانند. از سال ۱۸۳۸ تا سال ۱۸۴۴، روزگار تنگدستی طولانی بود، لیکن هر وقت به هر چه محتاج شدیم در همان لحظه آخرین خداوند احتیاج ما را رفع نمود.

سوم آنکه خداوند در عقل و قلب و ضمیر کمک کنندگان عامل مهمی بود. مردان و زنان و اطفال از اطراف دنیا که شخصا ژرژ مولر را رو به رو ندیده بودند، خداوند ایشان را هدایت فرمود که در موقع تنگدستی عینا همان مبلغی را که احتیاج داشت برایش می‌فرستادند. چندین مرتبه در حالی که زانو زده و دعا می‌کرده جواب دعایش را می‌شنید، بدین معنی که مبلغی مطابق احتیاجش به او می‌رسید. چهارم وابستگی و تعلق خاطر به خدای غیر مرئی بود. رسم ژرژ مولر بر این بود که هر سال صورت حسابی از دخل و خرج یتیم‌خانه خود تهیه کرده به هر یک از هدیه‌دهندگان نسخه‌ای می‌داد و از انتشار این صورت حساب قصدش این نبود که مردم را به هدیه دادن تشویق و وادار کند. یک مرتبه به احتیاج شدیدی رو به رو گردید و بدین جهت از انتشار صورت حساب خودداری نمود مبادا گمان کنند برای این است که مردم پولی به او بدهند. از آنجایی که ژرژ مولر خداوند را رئیس یتیم‌خانه می‌دانست و نه خود را، نخواست به وسیله خواهش از مردم رفع احتیاج کند.

پنجم قبول نموده هدیه‌ای که با خلوص نیت و به طور رضا و رغبت تقدیم می‌شد و اینکه آن هدیه از کسب هلالی تهیه شده باشد و شرح کیفیت صرف نمودن آن مبلغ برای اشخاصی که می‌خواهند مانند وکلا امین خدا باشند. این طرز کار ژرژ مولر نمونه بسیار خوبی است. اشخاصی که از روی بی‌میلی و ریاکاری هدیه تقدیم می‌کردند و نیز اشخاصی که از روی ظلم و بی‌انصافی پول جمع می‌کردند هر گاه هدیه‌ای می‌دادند، هدیه ایشان را قبول نمی‌کرد. ششم احتیاط؛ یعنی پنهان داشتن اسرار از اینکه اشخاص به احتیاجات ایشان مطلع نشوند. فقط کارمندان یتیم‌خانه حق داشتند که از وضعیت مالی و احتیاجات آن بنگاه مسبوق باشند تا بتوانند بیشتر برای رفع احتیاجات از خداوند خود یاری بطلبند و سعی می‌کردند که راجع به احتیاجات خود به کسی چیزی نگویند، بلکه برای هر احتیاجی فقط به خدا متوجه و متوسل شده دعا می‌کردند و به هیچ کس جز خدا پناهنده نمی‌شدند.

هفتم شجاعت زیاد در ایمان و توکل کامل به خدا در کارهای مهم، هر چه بیشتر با ایمان زندگی می‌کرد نشاط و شادمانی‌اش زیادتر می‌شد. حتی اینکه برای او یک مسأله ساده و طبیعی بود که با اطمینان تمام صد لیره یا هزار لیره یا ده هزار لیره و یا ده شاهی برای رفع احتیاج خود از خدا مسألت کند. پس از آنکه روح اطمینان به خدا در او قوت گرفت و از محبت خداوند خاطر جمع شد، برای او کار مشکلی نبود که با توکل به خدا عهده‌دار تربیت دو هزار یتیم در یتیم‌خانه خود بشود و سالیانه بیست و پنج هزار لیره با دعا از خداوند درخواست کند. در ابتدای کارش برای بیست نفر یتیم سالیانه دویست و پنجاه لیره لازم داشت. هر گاه که می‌خواهید در ایمان قوت بیابید مطابق ایمان خود عمل کنید؛ یعنی علاوه بر ایمان قلبی ایمان عملی داشته باشید، زیرا که ایمان عملی بی‌ایمانی را از بین می‌برد و بی‌ایمانی کارهای عظیم خدا را به تأخیر میندازد.

اینها مطالب مختصری هستند از وقایع مفصلی که برای ژرژ مولر اتفاق افتاده است و همین وقایع دلیل بر این است که خداوند همراه او کار می‌کرد و او نیز پیوسته خود را برای خدا وکیل امینی می‌دانست و هدیه‌هایی که به او تقدیم می‌شد آنها را با امانت و درستکاری خرج می‌کرد. همیشه مقصودش این بود که پیش مردم تدارک کارهای نیکو ببیند و اقدام به کارهای نیک نماید. هرگز راپورتی از کار خودش انتشار نداد. با اینکه دائماً سعی می‌کرد که در نظر خداوند وکیل امینی باشد با این وجود بعضی از مردم در امانت و درستکاری او شک داشتند. در این اوقات به بعضی از مردم

پول‌هایی می‌رسید که برای مصارف خیریه لازم صرف کنند. این اشخاص پول را گرفته خرج می‌کنند، ولی حساب آن را به صاحبان پول‌ها نمی‌دهند. این قبیل اشخاص مردمان امین و درستکاری هستند، لیکن حساب ندادن ایشان نه تنها جهالت و غفلت است، بلکه این کار فرصت می‌دهد که بعضی گمان کنند حساب ندادن ممکن است برای خیانت‌های زیاد ایشان روپوش و پرده ضخیمی باشد، لیکن ژرژ مولر به طوری با دقت حساب خرج هدایا را نگاه می‌داشت که در هر ساعت حاضر بود که هر کس بخواهد دفتر دخل و خرج او را تفتیش نماید. مراجعه مختصری به یادداشت‌های ژرژ مولر حتی اشخاص بی‌دین را متحیر و مبهور می‌نماید. کسانی که شک دارند که دعا باعث برکت آسمانی است یا اشخاصی که ایمان را از خرافات و خدعه و نیرنگ می‌دانند، وقتی که یادداشت‌های ژرژ مولر را ملاحظه می‌کنند تصدیق می‌نمایند که این شخص فقط آلت دست خدا بوده است.

نباید عقیده‌مند باشیم که ژرژ مولر چنان ایمان کاملی داشته که هرگز ضعف روحانی به او دست نمی‌داده و در معرض تجربه واقع نمی‌شده، بلکه برعکس او همیشه در معرض امتحان و آزمایش گناه قرار می‌گرفته است. ملاحظه می‌شود که در بسیاری اوقات مانند دیگران به گناهان زیادش اقرار می‌کند، حتی از گناه بی‌ایمانی، بعضی اوقات قلبش پر از غم می‌شد، چونکه ملاحظه می‌نمود از خدا دور شده است. گاهی طبیعتاً خود را مجرم و گناهکار ملاحظه می‌کرد. خوشبختانه همین حس گناه و مشاهده عدم لیاقتش بود که او را به دعا کردن وادار می‌نمود و از این راه به پدر آسمانی خود نزدیکتر می‌شد. از آنجایی که بسیار ضعیف بود، به بازوی خداوند تکیه کرد، چونکه می‌دانست که نه اینکه قوت خدا فقط در ضعف ظاهر می‌شود، بلکه از این رو که قوت خدا در ضعف کامل می‌شود.

دوم قرن‌تیاں ۱۲: ۹ می‌فرماید: «مرا گفت فیض من تو را کافی است، زیرا که قوت من در ضعف کامل می‌شود. پس به شادی بسیار از ضعف‌های خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود» و نیز از یادداشت‌های او معلوم می‌شود که این مرد به هیچ کار کوچک یا بزرگی دست نمی‌زده جز اینکه از خداوند مشورت می‌نموده است. بسیاری اشخاص هستند که در کارهای بزرگ و مهم از خداوند مشورت می‌کنند، لیکن کارهای کوچک خود را به خداوند واگذار نمی‌نمایند و نیز کوشش داشت که همیشه به محبت بی‌نهایت خداوند شهادت دهد. در ماه جولای سال ۱۸۳۱، خبر دروغی منتشر شد که خلاصه‌اش این است: «ژرژ مولر و خانمش از گرسنگی مشرف به موت می‌باشند و به واسطه نداشتن خوراک کافی هر دو مریض شده‌اند.» برای تکذیب این خبر ژرژ مولر بیانیه‌ای بدین مضمون منتشر نمود: «اگرچه اوقاتی رسیده است که پول ما منحصر به ده شاهی بوده، ولی هیچ وقت نبوده که ما بدون خوراک کافی باشیم.»

حتی تا روزهای مردنش اینگونه حرف‌ها را تکرار می‌کرد و خدا را شکر می‌نمود و به محبت پدر آسمانی شهادت می‌داد. یکی از خوشبختی‌های او این بود که هر وقت به کلام خداوند موعظه می‌کرد، شنوندگان از موعظه او استفاده می‌کردند و موعظه و خدمت روحانی او بی‌نتیجه نمی‌ماند. چنانکه در اشعیا فصل ۵۵ فرموده است: «همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود و نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت، بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید.» از یادداشت‌ها او چنین برمی‌آید که جسم بسیار ضعیف بوده و به وسیله ایمان قوی خودش بر ضعف جسمانی غلبه می‌یافته است.

در سال ۱۸۴۴، بیمار شد و در نتیجه خون زیادی از او دفع گردید. روز بعد که روز یکشنبه بود لازم شد که مطابق برنامه‌اش در چهار مجلس موعظه کند، چونکه ضعیف بود بهتر دید از کسی دیگر خواهش کند که به جای او این خدمت روحانی را انجام دهد، لیکن پس از آنکه یک ساعت دعا کرد فوراً یقین نمود که خداوند به او قوت می‌دهد که به خدمت پردازد. همان لحظه لباس پوشیده به کلیسا رفت. با اینکه از راه رفتن قدری خسته شد، با وجود این به حسب معمول موعظه کرد. بعد از موعظه دکترش به او گفت اگر چند روز استراحت نکند مرضش سخت‌تر خواهد شد. ژرژ مولر در جواب دکتر گفت من به اراده و قوت خدا این کار را می‌کنم. باز هم بعد از ظهر و شب موعظه کرد و هر دفعه که موعظه می‌کرد قوت و نشاطش زیادتر می‌شد.

اشخاصی که تاریخ زندگانی ژرژ مولر را می‌خوانند، بعضی طرز زندگانی او را تحسین می‌کنند و بعضی مذمت می‌نمایند. خودش در یادداشت‌هایش چنین می‌نویسد: «کسی نباید مانند من زندگی کند جز آنکه ایمان داشته باشد.» خلاصه یادداشت‌های ژرژ مولر نشان می‌دهد که شالوده زندگانی او «اطمینان و توکل به خدا» بوده است. باری ژرژ مولر به

خدا ایمان داشت و چون به خدا ایمان داشت دعا می کرد و منتظر اجابت بود. هر چه خواهش می کرد به او بخشیده می شد. «خوشا به حال کسی که ایمان آورد که آنچه از جانب خدا گفته شده است انجام می پذیرد.»

## فصل هفتم: هدایت شدن ژرژ مولر به کار تازه به وسیله روح القدس

گرچه انتخاب و اختیار خدمتی برای خادم خداوند مستلزم چندین جهت و سبب است از قبیل محل کار و وقت آن و نتیجه‌ای که از آن خدمت به نظر می‌رسد و اشخاصی که با آنها در خدمت شریک و همکار می‌شویم و غیره، ولی علاوه بر اینها لازم است که خادم خدا قبل از آنکه می‌خواهد به خدمتی بپردازد از خود خداوند مشورت کند تا از خداوند اجازه داشته باشد. اینک خداوند شغل و کار رسمی و دائمی را که ژرژ مولر باید در آینده انجام دهد به وی نشان می‌دهد. در سال ۱۸۳۲، یکی از دوستان ژرژ مولر، هنری کربک از شالدون به برستول رفت. ژرژ مولر یقین داشت که خداوند برای هنری کربک در برستول کار دائمی رجوع خواهد کرد، ولی هنوز نفهمیده بود که خودش هم از جانب خدا به همان کار در آن محل گماشته خواهد شد و در آتیه آن محل میدان سعی و عمل او خواهد بود. خداوند بار دیگر کور را به محلی که نمی‌دانست هدایت کرد.

او بیشتر معتقد شد که خداوند می‌خواست خدمت او را در تاینموت خاتمه دهد در صورتی که هنوز جای دیگری برای خدمتش تعیین ننموده بود. برای موعظه و تقویت مؤمنین به چندین محل مسافرت کرد. در ۱۳ آوریل مراسله‌ای از آقای کربک به او رسید که به منزله دعوت‌نامه‌ای بود که ژرژ مولر را به خدمت در برستول تشویق و دعوت نموده بود. ژرژ مولر برای اینکه اراده خدا را در این کار بفهمد دعا کرد. در یکشنبه آینده که در موضوع آمدن خداوند موعظه می‌کرد در ضمن مذاکره به شنوندگان اظهار داشت حالا دیگر وقت آن فرا رسیده است که ایشان را ترک کرده به محل دیگری که خداوند او را دعوت می‌فرماید منتقل شود. در بیستم آوریل به سمت برستول رفت. در این سفر مانند شخصی بود که نمی‌توانست راجع به محبت خدا با احدی گفتگو نماید یا یک جزوه‌ای به یک نفر بدهد. علت این کسالت و ضعف روحانی او این بود که ساعت سکوت و آرامی را که بیشتر از روزها داشت ترک کرده بود، با اینکه خود ژرژ مولر می‌دانست که ساعت سکوت و آرامی برای روح او به منزله غذای مقوی است.

کسالت و ضعف روحی ما هم از این جهت است که در ۲۴ ساعت روز وقتی برای سکوت و آرامی و تأمل در کلام خدا و شنیدن پیغام او نداریم. هیچ یک از اعمال ظاهری ما مانند ساعت تفکر و آرامی و سکوت روح را تقویت نمی‌دهد. اگر ما به عوض حضور در مجالس و گفتگوهای زیاد قدری از وقت خود را در خلوت و سکوت و آرامی بگذرانیم روحمان بیشتر قوت می‌گیرد. انسان مایل است که وقت خود را در مجالس پرجمعیت صرف کند و از مجلسی به مجلس دیگر برود بدون اینکه قبل از وارد شدن در مجلسی چند دقیقه در خلوت دعا کند و از خداوند تقویت یابد. انسان مایل است که بیشتر وقت خود را با رفقا و دوستانش بسر برد. گرچه آن مرافقت او را از ادای واجب و انجام وظیفه روحانی باز دارد، ولی اگر هنگام معاشرت با همان دوستان عذر خواسته و بگوییم حالا موقع دعا و خلوت است ممکن است به این سبب پیش اشخاصی که مرافقت ایشان ما را از ادای واجب و انجام وظیفه بازمی‌دارد برای خداوند شاهدان امینی باشیم.

ژرژ مولر در نصایح خود در این موضوع می‌گوید هنگامی که ما می‌خواهیم دیگری را از غذای روحانی سیر کنیم لازم است که اولاً خود ما رفع گرسنگی نموده باشیم. دعاها و مزامیر و سرودهای روحانی که در اجتماعات می‌خوانیم مانند دعای خلوتی تأثیر عمیقی ندارند. خلوتی که درش بسته و پنجره‌اش باز است، محلی است که در آنجا می‌شود خدا را به تنهایی ملاقات کرد. چنانکه در یوشع ۸: ۱ می‌فرماید: «این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا بر حسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه عمل نمایی، زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت و همچنین کامیاب خواهی شد» و مزمور ۱: ۲ و ۳ می‌فرماید: «بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند، پس مثل درختی نشانده نزد نه‌های آب خواهد بود که میوه خود را در موسمش می‌دهد و برگش پژمرده نمی‌گردد و هر آنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود» و نیز در یعقوب ۱: ۲۵ می‌گوید: «کسی که بر شریعت کامل آزادی چشم دوخت و در آن ثابت ماند او، چون شنونده فراموشکار نمی‌باشد، بلکه کننده عمل است. پس او در عمل خود مبارک خواهد بود.»

این سه شهادت از سر رستگاری که عبارت از دقت و ملاحظه در کتاب مقدس است گفتگو می‌کند، چونکه برای

خواننده به منزله آب حیات است که قلب را تازه می‌کند و روح را قوت می‌بخشد. مطالعه کتاب مقدس بدون حالت دعا و انتظار پیغامی از خدا، خطای فاحشی است. کتاب مقدس را با دعا بخوانید و در همان لحظه منتظر پیغامی از جانب خداوند باشید. سر عظیم در تقویت درونی همین است، زیرا کسی که برای خدا کار می‌کند لازم است که از ابتدا با خدا کار کند. در هر صورت موفقیت مربوط به این است که خود را از هر جهت آماده کنیم و از همین سبب باید مدتی وقت را در خلوت با روح خدا صرف کنیم تا آنکه از او پیغامی گرفته به دیگران برسانیم. سر موفقیت ژرژ مولر همین بوده است و هر کس به همین وسیله می‌تواند تقویت یابد. چطور ممکن است که خودمان به معرفت خدا نائل شویم و دیگران را تقویت دهیم در حالی که سهل‌انگاری نموده از خواندن کلام خدا و تفکر در آن غفلت ورزیم؟ کلمه زنده خدا در کتاب مقدس عبارت از خود مسیح است. پس شناختن مسیح منوط به خواندن کتاب مقدس است.

در بیست و دوم آوریل که ژرژ مولر در کلیسای جدعون موعظه کرد، مرحله تازه‌ای از زندگانی او شروع شد، چونکه از آن زمان به بعد تا شصت و شش سال اسم او همیشه با کلمه برستول ذکر می‌شد. روزی که در کلیسای جدعون موعظه می‌کرد نمی‌دانست خداوند به واسطه او چه کار بزرگی در آن شهر انجام خواهد داد که اسم او در تمام آن نواحی منتشر شود. حتی بعد از مرگش آن کار سبب برکت و خیر کثیری برای بسیاری شود. در یک یکشنبه‌ای در کلیسای پیشای خداوند برکت زیادی در موعظه او به شنوندگان عطا کرد، چون یکی از میگساران معروف آن محل به خدا ایمان آورد و در همان روز آقای کربک هم موعظه کرد و ژرژ مولر از شنیدن آن موعظه قانع شد که خداوند او را برای خدمت در برستول دعوت کرده است.

پس از چندی فهمید که توقف در برستول مستلزم مشورت با اشخاص مخصوصی است، از همین جهت به محل خود برگشتند. در آنجا منتظر بودند که خداوند ایشان را هدایت کند. در اول ماه می به دیونشایر مسافرت کردند و در کلیسای بیت حسدا متفقا با یکدیگر به خدمت پرداختند. خداوند هم برکت مخصوصی به خدمت ایشان بخشید. عده کثیری به کلیسا می‌رفتند و بسیاری از اوقات برای چندین نفر که می‌آمدند جای نبود. این روزها برای ژرژ مولر فرصت خوبی بود که خود را به فروتنی و تواضع عادت دهد. هنگامی که می‌دید خداوند نعمت و برکت زیادی به آقای کربک عطا کرده است و از این راه خوشوقت بود که دو نفر بهتر و بیشتر از یک نفر می‌توانند خدمت کنند و به یکدیگر کمک دهند. هر وقت ملاحظه می‌کرد که خداوند برکت و نعمت بیشتری به رفیقش آقای کربک بخشیده، مانند یحیای تعمیددهنده چنین می‌گفت: «کسی نمی‌تواند چیزی داشته باشد جز آنکه از آسمان به او عطا شود.» اراده خدا این بود که ژرژ مولر با آقای کربک از تاینموت به برستول مسافرت کنند.

چند روز بعد از توقف در برستول در کلیسای جدعون چنین اظهار داشتند که حقوق معینی از اعضای کلیسا نگیرند، بلکه احتیاجات خود را به خداوند تقدیم کرده و با هدایایی که اعضای کلیسا با میل و رغبت می‌دادند زندگی نمایند. در مدت یک ماه در کلیسای بیت حسدا خدمت کردند و خداوند به خدمت ایشان برکت بخشید. در آن اوقات در شهر برستول مرض وبا شیوع یافت و مدت سه ماه طول کشید. در هر محله نفوس زیادی مردند. آقای کربک و ژرژ مولر و چند نفر دیگر با کمال جدیت به خدمت مریضان مشغول بودند. به غیر از یک نفر، کسی دیگر از ایشان در نتیجه پرستاری و کفن و دفن مبتلایان به وبا وفات نکرد. در اوقاتی که مرض وبا در شهر بروز کرده بود خانم ژرژ مولر وضع حمل نموده خداوند دختری به ایشان بخشید که اسم او را لیدیه گذاشتند. این طفل کوچک به خوبی تربیت شده و یک نفر از زنان مقدسه در کلیسا محسوب گردید و با جیمز رایت ازدواج کرد و خدمات بسیار به کلیسا نمود.

کمتر وقتی است که انسان از ابتدا آینده طفلی را حدس بزند. گاهی یک طفل مانند سموئیل یک نفر از کاهنان می‌شود و برای خدمت مخصوص تقدیس می‌گردد، گاهی مانند لیدیای فیلیپی می‌شود که خداوند قلب او را باز می‌کند و او را دعوت می‌نماید تا در اروپا ستون کلیسا شود. تواضع و سادگی و خوش خلقی واقعی که یکی از نعمت‌های خداداده به ژرژ مولر بود به خوبی از رفتار لیدیه دخترش مشاهده می‌شود. وقتی که به واسطه موعظه‌های آقای کربک بسیاری به خداوند نزدیکتر می‌شدند، این امر سبب شد که ژرژ مولر از نواقص و عیوب روحانی و اخلاقی خویش تفحص و تجسس بنماید و در نتیجه به سه مسأله مهم برخورد.

نخست آنکه فهمید آقای کربک بیشتر از او در فکر روحانیت است. دوم آنکه بیشتر از او در دعا پافشاری می‌کرد و به وسیله دعا خود را تقویت می‌داد. سوم آنکه مستقیماً با اشخاص بی‌دین و سست عقیده صحبت می‌کرد. پس از

اطلاع بر عیوب و نواقص خود برای رفع و دفع آنها مجدانه حاضر شد و برای مساعدت و تقویت اشخاص بی‌ایمان و سست عقیده خود را حاضر کرد. از همان اوقات خداوند به خدمات او مانند رفیقش آقای کربک برکت زیادی بخشید همانطور که یک نفر پزشک برای هر یک از بیماران خود دارویی جداگانه و مخصوص می‌دهد، ژرژ مولر هم به اقتضای محل و موقع و مناسب حال شنوندگان از کلام خداوند می‌خواند و آن را تفسیر می‌کند. یک نفر واعظ باید به تمام کتاب مقدس آشنا باشد تا بتواند در موقع معین و مناسب حال شنوندگان از کلام خدا مطلبی بخواند.

در سال ۱۸۳۲، به زندگانی کامل‌تری شروع می‌نماید، چونکه به مطالعه و دقت در تاریخ زندگانی ا. ه. فرانکی می‌پردازد که در شهر هال یتیم‌خانه‌ای تأسیس نمود. خداوند تاریخ زندگانی فرانکی را وسیله قرار داد که ژرژ مولر تصمیم بگیرد مانند خود فرانکی زندگی نماید و بدین نحو به عالم انسانیت خدمت کند. «اگسٹس. ه. فرانکی» یک نفر از همشهری‌های ژرژ مولر بود که به وسیله اعتماد و توکل به خدا موفق به ساختن عمارت و تأسیس بنگاهی شد که دو هزار یتیم در آنجا منزل داشتند و خوراک و لباس به آنها داده می‌شد. خود فرانکی مدت سی سال مدیر این یتیم‌خانه و بنگاه بود تا آنکه در سال ۱۷۲۷، وفات یافت و پس از آن دامادش به جای آقای فرانکی عهده‌دار مدیریت آن یتیم‌خانه شد.

اینک دویست سال است که آن بنگاه به کار خیریه خود ادامه می‌دهد. بیشتر از صد سال بعد از وفات آقای فرانکی ژرژ مولر یتیم‌خانه خود را تأسیس نمود و از چندین جهت کارش مانند آقای فرانکی بود. اول آنکه بیش از دو هزار نفر را در یتیم‌خانه خود منزل و لباس و خوراک می‌داد و دو برابر مدتی که آقای فرانکی خودش عهده‌دار یتیم‌خانه شد او نیز مدیریت یتیم‌خانه خود را داشت؛ یعنی مدت شصت سال در آن یتیم‌خانه به خدمت پرداخت و نیز همانطوری که پس از مرگ فرانکی دامادش کار او را به عهده گرفت، پس از فوت ژرژ مولر هم دامادش عهده‌دار کار او شد. نتیجه مطالعه تاریخ زندگانی آقای فرانکی برای ژرژ مولر این شد که او هم تصمیم گرفت کارهای مفید و سودمندی برای اشخاص محتاج و بینوا شروع کند و حاضر شد که برای فقرا و مسافریں کمک و مساعدت نماید و برای این کار بسیار دعا می‌کرد و هدایت و ارشاد روح خداوند را مسألت می‌نمود.

روز دوازدهم جولای که هنوز سنش به بیست و هشت سال بالغ نشده بود شروع به کار نموده هر روز صبح کار اولش این بود که بچه‌های بینوا را از کوچه‌ها جمع‌آوری می‌نمود و بعداً برای ناشتایی بچه‌ها خوراک تهیه می‌کرد و پس از ناشتایی یک ساعت وقت خود را صرف تعلیم دادن به آنها می‌کرد و از کتاب مقدس برای ایشان می‌خواند و بعد مشغول خدمت و پرستاری مردان و جوانان می‌شد. در ابتدای کارش می‌توانست به سی‌الی چهل نفر خوراک بدهد و یقین داشت که هر قدر بیشتر جمعیت یتیمان و بینوایان زیادتر شود خداوند بیشتر به ایشان برکت عطا می‌کند. در آن اوقات منزلشان وسیع و مناسب نبود. یک روز که راجع به منزلشان با آقای کربک صحبت می‌کرد و می‌گفت منزل مناسبی ندارم، آقای کربک منزلی به او نشان داد که گنجایش صد و پنجاه نفر را بچه داشت و در سال نصف لیره اجاره آن بود و بعد از چندی یکی از برادران سالخورده حاضر شد که مجانا به یتیمان درس بدهد. موانع زیادی برای پیشرفت کارش پیدا می‌شد، لیکن همه آنها به وسیله دعا و اعتماد به خدا مرتفع شدند. باری به زودی جای مناسبی برای بچه‌ها و محلی برای تدریس کتاب مقدس حاضر و آماده شد. هر لحظه‌ای که برکت و نعمت خدا را ملاحظه می‌کرد که خداوند بیش از امید و آرزوی وی فیض عطا فرموده است، توکلش به خدا زیادتر می‌شد و از صمیم قلب خدا را شکر می‌کرد.

در پایان سال ۱۸۳۳، چنین گفت: «در این چهار سال که برای احتیاجات جسمانی شروع کردم به خداوند پناه ببرم، به هیچ چیز محتاج نشدم.» در سال اول یک صد و سی لیره به او رسید و در سال دوم یک صد و پنجاه لیره و در سال سوم یک صد و پنجاه لیره و در سال چهارم دویست و شصت و هفت لیره و همه این پول‌ها هدیه‌هایی بودند که مردم با میل و رغبت به او می‌دادند. نه اینکه خداوند فقط به قدر احتیاجش به او مساعدت کرده، بلکه سال به سال زیادتر به او بخشیده است. بسیاری از این هدیه‌ها از جاهای دوردست از اشخاصی که ژرژ مولر آنها را نمی‌شناخت می‌رسید. تجربیات و تعلیمات روحانی که در این چهار سال فرا گرفت او را برای کار آینده‌اش حاضر کرد. خداوند راه‌هایی به بنده خود نشان داد که آنها را هرگز نمی‌دانست و از این راه ظرف برگزیده خود را تهیه و تدارک نمود. در فصل‌های بعد از این کتاب راجع به کارهای مفیدی که خداوند ژرژ مولر را برای انجام آن حاضر کرد منحصر می‌خوانیم.

## فصل هشتم: درختی که به دست خداوند غرس شده است

حالا دیگر وقتی است که خداوند از درختی در مزرعه برستول غرس نموده بود استفاده عظیمی ببرد. آقای کربک و ژرژ مولر، چون تصمیم گرفتند که در قید قوانین و نظامات مرسلین نباشند و نیز خواستند زندگانی و سیاست کلیسا را روی پایه کتاب مقدس قرار دهند و احساس کردند که هر عملی که برای خداست لازم است که مطابق اراده او باشد تا آنکه خداوند به آن عمل برکت بدهد و نیز می‌دیدند بسیاری از نظامات و قوانین جمعیت مرسلین اگر برخلاف کتاب مقدس نیست، باز هم مطابق کتاب مقدس نیست، بنابراین تصمیم گرفتند که اینگونه تظاهرات را رد کنند. مثلاً، ژرژ مولر معتقد بود که حالا وقتی است که کلیسای پراکنده را از طرف و اکناف عالم جمع‌آوری نمایند و نیز به نظر ایشان کار مرسلین از دنیا برکنار نبود. می‌دیدند که گاهی کسی از آن جهت که مبلغ زیادی به کلیسا هدیه می‌دهد عضو کلیسا شمرده می‌شود، ولی حقیقتاً آن شخص عضو کلیسا نیست و نیز به وسایل غیر مشروعی برای کلیسا پول جمع‌آوری می‌نمودند. خلاصه با این جهات نامبرده و چندین جهت دیگر نخواستند عضو اداره مرسلین باشند، بلکه تصمیم گرفتند مستقلاً در کلیسا عهده‌دار خدمتی باشند. با این وجود مؤسسه‌ای تأسیس نموده و در پنجم مارس بیانیه زیر را منتشر کردند:

- ۱- بر هر مؤمنی لازم است که در کار خداوند کمک نماید.
- ۲- هیچ کمکی از بی‌ایمانان برای کار خداوند نباید قبول کرد.
- ۳- برای کار خداوند نباید مقروض شد.
- ۴- جمعیت زیاد و پول فراوان دلیل موفقیت در کار خداوند نیست.
- ۵- به وسایل غیر مشروح و جسمانی نباید متمسک شد.
- ۶- هر عملی که سبب تعطیل کار خداوند باشد یا باعث اغتشاش دیگران گردد باید از آن دوری نمود و از این جهت باید به ارشاد و هدایت کلام خداوند جلو برویم و به برکات الهی در اجابت دعاها اعتماد داشته باشیم.

برای اینکه علت تأسیس مؤسسه را گوشزد خاص و عام نماید بیانیه زیر را چاپ نمود و نشر داد:

اول، مقصد این مؤسسه تأسیس مدارس است که به سرپرستی ایمانداران اداره می‌شود و بر مبادی و اصول کتاب مقدس بنا شده است (مدارس روزانه، مدارس یکشنبه، مدارس مخصوص جوانان). دوم، انتشار کتاب مقدس در صورتی که اجزای آن کامل باشد در دوردست‌ترین جاها به قدر امکان. سوم، مساعدت مرسلین و معاونت خادمین کلیساها در هر محلی (اشخاصی که بر مبادی و اصول مسیحیت زندگانی می‌کنند و آنهایی که احتیاجات خودشان را فقط از خداوند مسئلت می‌کنند). تأسیس چنین مؤسسه‌ای به این نظم و ترتیب در چنین وقتی دلیل بر ایمان زیاد ژرژ مولر است. در یادداشت‌های وی چنین نوشته شده است: «بیش از پنج شاهی نداریم.» چنین شخصی اگر نگاهش فقط به کیسه خالی خودش بود ممکن نبود که کارش پیشرفت کند، لیکن خوشبختانه به گنج ابدی و تمام نشدنی خدا توکل داشت و از این رو هر وقت پولش تمام می‌شد، نمی‌ترسید و کار خود را ترک نمی‌کرد.

در ۱۹ مارس همین سال خداوند پسری به ژرژ مولر کرامت فرمود و اسم او را ایلیا نهادند که به معنی «خدای من پرورنده من است» می‌باشد، همین معنی شعار زندگانی وی بود. تا این وقت فامیل آقای کربک و ژرژ مولر در یک منزل زندگانی می‌کردند، لیکن از این به بعد حکمت را در این دانستند که منزلشان از یکدیگر جدا باشد. در پایان سال ۱۸۳۴، سرگذشت و تاریخ آن سال را مطالعه نمود و فهمید که در اواخر سال خداوند نعمت بزرگ و برکت زیادی به وی عطا فرموده است، در مدرسه یکشنبه صد و بیست نفر طفل مشغول تحصیل بودند. جوانان محصل چهل نفر بودند. در چهار مدرسه روزانه سیصد و نه نفر پسر و دختر بودند. چهارصد و هشتاد و دو جلد کتاب مقدس و پانصد و بیست جلد عهد جدید منتشر نموده بودند. پنجاه و هفت لیره به مرسلین اعانه داده بود. در جواب دعاها ایشان بیشتر از صد و شصت و هفت لیره خداوند به ایشان بخشیده بود. بالاتر و برتر از همه اینها خداوند دعایشان را مستجاب نموده برادران و خواهران زیادی به ایشان بخشید که با او مساعدت و همکاری کنند. در این اوقات به فکر تأسیس یتیم‌خانه‌ای افتاد و با توکل به خدا شروع کرد که برای این کار دعا کند. در همین روزها اعضای کلیسا روز به روز زیادتر شده به دویست و پنجاه و هفت نفر بالغ شده بود. مهم‌ترین چیزی که باعث برکت کار ژرژ مولر شده

بود این بود که خود را به کلی هیچ پنداشته و به اراده خدا اهمیت زیادی می‌داد و کاملاً خود را به خدا تسلیم کرده و هر چیزی را به خداوند سپرده بود. به وسیله‌های زیر ژرژ مولر برای کار خود آماده و مهیا شد:

نخست به واسطه روح مبشری که در او بود. همین آتش مشتعل بود که او را خادم امین قرار داده بود و هر کجا که می‌خواست او را می‌فرستاد و به هر کاری که می‌خواست او را وادار می‌نمود. دوم، از خودگذشتگی؛ یعنی فداکاری و انکار نفس، که هر گونه علاقه دنیوی را به خاطر مسیح ترک کرد، زیرا علاقه‌های دنیوی در نظر بت پرستی و مانع از زندگی با امانت بود. سوم، به طریق فوق‌العاده و در وقت فوق‌العاده‌ای مانند پسر گمشده به سوی خداوند بازگشت نمود، چهارم، از ابتدای تولد تازه‌اش خود را عادت داده بود که در هر کاری از خداوند مشورت نماید. پنجم، طبیعت متواضع و آرام. طبیعتش مانند طبیعت اطفال متواضع و آرام و مطیع بود، پدر آسمانی به طوری فرزند خود را جلب و جذب نموده بود که هر وقت دعا می‌کرد و هر وقت به خداوند توکل می‌نمود یقین داشت که خداوند قابل اعتماد است. ششم، اسلوب موعظه کردنش از اوایل امر در ظل هدایت و تعلیم معلم الهی یاد گرفت که چگونه با اعتماد به روح خدا با سادگی موعظه کند و کتاب مقدس را در لغت اصلی تحصیل می‌کرد، لیکن نه به حکمت کلام.

هفتم، گوشه‌گیری و سلب اعتماد او از مخلوق. وی هر گونه درخواستی برای رفع احتیاجات جسمانی خود و قرض نمودن و قبول کردن هر گونه حقوق یا ماهیانه‌ای را از طرف هر شخص از فکر خود خارج نموده و برای کلیه احتیاجات خود به خداوند متوسل شد. هشتم، خوشوقتی و مسرتش در کلام خدا بود. هر چه بیشتر در کلام مقدس پیشرفت می‌نمود محبتش به کلام خدا بیشتر می‌شد. از مطالعه هیچ کتابی مانند کتاب مقدس خوشوقت نمی‌شد. نهم، دقت در کتاب مقدس. کتاب مقدس را چندین مرتبه از ابتدا تا انتها خواند و مقدار زیادی از آیات آن را از بر داشت و در تعلیمات آن دقت و مواظبت می‌نمود. دهم، زندگانی خود را با تعلیمات الهی تطبیق می‌کرد و هم از هر گونه تسلط و قدرت انسانی آزاد بود. او حس کرد که نباید بر انسان تکیه و اعتماد نماید. بنابراین بر خدا توکل نموده و هر قید و بندی را که مانع آزادی در تعلیم یا موعظه یا در پیروی هدایت روح خدا بود از دست و پای خود برداشت و آزادانه به خدمت خداوند پرداخت. یازدهم، غنیمت شمردن وقت. سعی می‌کرد تا خود را به دیگران نزدیک نموده و مژده محبت خدا را به ایشان گوشزد نماید، حتی موقعی که در اتوبوس نشسته بود. همیشه سعی داشت که یک نفر را به مسیح نزدیک کند. به وسیله موعظه یا به وسیله تقدیم داشتن کتابچه کوچکی یا به وسیله اخلاق و رفتار خودش اشخاصی را به مسیح نزدیک می‌نمود.

دوازدهم، معافیت از نظام وظیفه. از عنایات الهی از خدمت نظام وظیفه معاف شد و بعد مانند یک سرباز فداکار صالحی به خدمت خداوند پرداخت. سیزدهم، همکاری. خداوند دو شریک خوب برای او تهیه کرد. اول برادرش آقای کربک که در اعمال روحانی با یکدیگر همفکر بودند. دوم همسرش که به منزله بخشش از خداوند بود. چهاردهم، بیشتر راجع به آمدن خداوند فکر می‌کرد. همیشه از این مطلب خوشحال بود که منتظر ظهور عیسی مسیح است. ژرژ مولر به کلی در تحت تأثیر این فکر قرار گرفته و می‌خواست کلیسا را مانند عروسی برای ظهور عیسی حاضر کند. پانزدهم، همیشه منتظر بود که خداوند پیغامی به او بدهد. پیوسته دعا می‌کرد که خداوند پیامی به او بدهد که او نیز با سادگی و اخلاص و برهان روح القدس آن پیغام را به شنوندگان برساند.

شانزدهم، در مقابل اوامر الهی خاضع بود. تمامی اعمال و افکار خود را مطابق دستور کتاب مقدس ترتیب و تنظیم می‌نمود. هفدهم، در زندگانی روحانی برای همه کس نمونه بود. از ابتدای امر که در کار روحانی داخل شد، قصدش این بود که مانند چوپان نیکو از اعضای کلیسا توجه و پرستاری نماید و پیوسته اصرار داشت که دیگران مطابق انجیل موعظه کنند. هیجدهم، در هدایای اختیاری نیز سختگیری می‌کرد. با اینکه حقوق معینی از اعضای کلیسا برای خودش نمی‌گرفت، باز هم همیشه تعلیم می‌داد که کار خداوند به وسیله هدایایی که مؤمنین به اختیار خود می‌دهند پیشرفت می‌کند. نوزدهم، خواهش‌های دنیوی را از خود دور نمود. در ابتدا خودش و زوجه‌اش هر چه داشتند فروختند و به فقرا دادند و همیشه در حالت فقر و بدون هیچگونه پس‌اندازی زندگی می‌کردند.

بیستم، پیوسته در خلوت دعا می‌کرد و دعای خلوتی از مهم‌ترین واجبات زندگی او بود. نداشتن دعای خلوتی برای او خسارت جبران‌ناپذیری بشمار می‌رفت. بیست و یکم، در شهادت دادن به محبت خداوند غیور بود. هیچ چیزی مانع نمی‌شد که او با صراحت لهجه به محبت خدا شهادت دهد. بیست و دوم، کارهایش منظم و مرتب بود. بیست و سوم،



نسبت به یتیمان بسیار مهربان بود. فقرا و بدبختان و مخصوصاً یتیمان را دوست می‌داشت و به محض اینکه تاریخ ا. ه. فرانکی را خواند، تصمیم گرفت که یتیم‌خانه‌ای بسازد. علاوه بر همه اینها خداوند او را هدایت کرد که از محل تولد خودش (پروسیا) به لندن برود و از آنجا متوجه تاینموت بشود و بعداً به برستول برود و به این کیفیت این ظرف برگزیده مسیح برای کار مخصوص خودش حاضر شد.

اسباب تعجب است که خداوند بدین طرز ژرژ مولر را برای کار خود تهیه و انتخاب نمود، چونکه هر کار برجسته‌ای که بعد انجام داد ربط کاملی به زندگانی سابقش داشت، گویی زندگانی سابق ژرژ مولر نسبت به زندگانی کنونی‌اش دبستانی بوده که ژرژ مولر در آنجا طرز زندگانی فعلی را برای خود تحصیل نموده است. ژرژ مولر خود را جز ظرف سفالینی نمی‌دانست که خداوند او را برگزیده و از جواهرات روحانی مملو نموده است. همین شعور و احساس سبب خوشبختی و تواضع و فروتنی او بود. هر قدر سنش زیادتر می‌شد بیشتر متواضع می‌شد و زیادتر به عجز و قصور خود اعتراف می‌کرد. بسیاری از اوقات دلتنگ می‌شد، چون ملاحظه می‌نمود و می‌دید عوض اینکه مردم به مسیح متوجه شده آن قدوس متعال را تمجید کنند، خود ژرژ مولر را تحسین می‌کردند. از این رو پیوسته مردم را به مسیح متوجه نموده می‌گفت: «همه چیز متعلق به خداست و او تنها شایسته تمجید و سپاس و ستایش است و بس»، چونکه او آلمانی زبان بود در سال ۱۸۲۵، برای کمک به آقای کروز که برای مساعدت مرسلین از هند شرقی اعزام شده بود به آلمان رفت.

وقتی که برای گرفتن گذرنامه به شهربانی لندن رجوع کرد، معلوم شد که در نتیجه اینکه از قوانین کشور بی‌اطلاع بوده و برخلاف قانون رفتار نموده بدین معنی که هر خارجی شش ماه یک مرتبه می‌بایست جواز اقامت خود را تجدید نماید و متخلفین به جریمه پنج لیره یا چند روز حبس محکوم می‌شدند، ژرژ مولر در آنجا اقرار کرد که، چون قانون را نمی‌دانسته از قانون تخلف نموده است، بالاخره محکوم به حبس و جریمه نشد. دو ماه در پاریس و ستراسبوک و بعضی از شهرهای دیگر مسافرت نمود. همین که به حال رسید پس از هفت سال دکتر تولوک را مجدداً ملاقات کرد، دکتر از دیدار او بسیار خرسند شد و از او خواهش کرد که چندی در منزلش بماند، روزها دکتر تولوک راجع به رفقای سابقش با او حکایت می‌کرد و ژرژ مولر مسرور می‌شد وقتی که می‌شنید که دوستانش که سابقاً با او در گناه شرکت داشتند به خداوند ایمان آوردند و در روحانیت ترقی کرده‌اند.

در همان هفته به یتیم‌خانه آقای فرانکی رفت و یک شب در همان اتاقی که سابقاً زندگی می‌کرد و به فکر تأسیس یتیم‌خانه افتاد توقف نمود. در آنجا بسیاری از دوستان خود را که سابقاً با هم مجالس و محافل روحانی داشتند ملاقات کرد. در هر جا به محبت خداوند شهادت می‌داد. مدتی که در منزل پدرش بود به طور غیر واضحی پیش پدر و برادرش به محبت مسیح خدا شهادت می‌داد، چونکه اگر واضح و صریح شهادت می‌داد می‌ترسید که پدرش غضبناک شده نتیجه بدی ببخشد. در آن روزها شخص بی‌دینی در منزلشان میهمان بود. پیش او به طور صریح به محبت خدا شهادت داد و بالاخره آن مرد به خدا ایمان آورد. خلاصه به وسیله رفتارش ثابت کرد که مسیح او را از گناه نجات بخشیده و در روحانیت ترقی داده است.

نتیجه زندگی ژرژ مولر در منزل پدرش این شد که قبل از آنکه خواست به انگلستان برود پدرش به او چنین گفت: «پسر، امیدوارم که خداوند به من کمک ببخشد که من هم مانند تو بشوم و همانطوری که مرا موعظه نمودی زندگی کنم.» در ۲۲ جولای سال ۱۸۲۵، پدرزن ژرژ مولر وفات یافت و هر دو بچه‌اش هم مریض شدند و ایلیا چهار روز بعد از مرگ پدر بزرگش وفات یافت، لیکن ژرژ مولر و زنش برای این قضیه غم‌انگیز آماده بودند و بعد از آن هم دیگر اولادی پیدا نکردند. فقط لیدیا فرزند یگانه ایشان بود. یک ماه بعد ژرژ مولر به واسطه مرض «تنگ سینه» مجبور شد که استراحت کند و برای تغییر آب و هوا به جزیره وایت برود و چندی در آنجا توقف نماید. این تعطیل مستلزم مبلغ هنگفتی برای مخارج بود، لیکن از لطف خداوند آن مبلغ پیدا شد و به زودی خداوند بدو شفا عنایت فرمود و به برستول مراجعت کرد. در اوقاتی که در جزیره وایت توقف داشت برحسب اتفاق موفق شد که تاریخ زندگانی نیوتن را بخواند. در آن کتاب معاملات خداوند را با نیوتن ملاحظه نمود و سبب تقویت ایمانش گردید. همانطوری که سرگذشت ا. ه. فرانکی در حیاتش تأثیر عمده‌ای بخشید، همچنین تاریخ حیات نیوتن نیز در زندگانی‌اش بی‌نهایت مؤثر واقع شد.

## فصل نهم: رشد و نمو درختی که خداوند غرس فرموده است

پرده دیگری از خدماتی که در زندگانی ژرژ مولر ملاحظه می‌کنیم تأسیس یتیم‌خانه‌ای است که بسیار معروف و مشهور است. حتی کوچکترین مطلبی که مربوط به این موضوع است دارای یک معنی عجیب و جاذبه‌گرایی است. در بیستم نوامبر سال ۱۸۳۵، در منزل یک نفر از خواهران مسیحی برای صرف چای دعوت داشت در آنجا یک نسخه از سرگذشت آقای فرانکی به او داده شد. این مرتبه دوم بود که ژرژ مولر به این کتاب برخورد کرد و تحت تأثیر مطالب آن قرار گرفت. گرچه او نمی‌خواست که کورکورانه از آقای فرانکی تقلید کرده باشد جز اینکه خداوند ذهن او را باز کرد و تصمیم گرفت که یتیم‌خانه‌ای نظیر یتیم‌خانه آقای فرانکی تأسیس کند. با اعتماد و توکل به خدا شروع به کار نمود. از مبلغی که برای شروع کار لازم داشت ده لیره زیاده‌تر به او داده شد. ژرژ مولر این ده لیره زیادی را به فال نیک گرفته شروع به کار کرد.

بیش از هر چیز برای این کار دعا می‌کرد که خداوند او را در این عمل هدایت فرماید. همیشه مواظب بود برخلاف اراده خداوند کاری نکند و پیوسته به برادر آقای کربک می‌گفت که اگر چیز نامشروعی در کارش مشاهده می‌کند فوری او را متنبه سازد. آقای کربک هم برای او زیاد دعا می‌کرد و او را تقویت می‌نمود تا آنکه در دوم دسامبر سال ۱۸۳۵، نخستین قدم را برداشته و اعلانی چاپ و نشر نمود مبنی بر اینکه در هفته آینده یتیم‌خانه مفتوح خواهد شد. در آن اعلان از همه برادران خواهش کرد که برایش دعا کنند که خداوند او را در این کار هدایت فرماید. پس از سه روز که مشغول عبادت و دعا بود به این کلمات برخورد نمود و در تحت تأثیر آنها قرار گرفت: «دهان خود را نیکو باز کن و آن را پر خواهم نمود.» کلمه «پر می‌کنم» و این وعده شیرین او را تقویت بخشید و پس از آن پیوسته آن کلمات را تکرار می‌کرد.

یک مرتبه به هزار لیره احتیاج پیدا کرد، شروع کرد که برای این موضوع دعا کند، پس از دو روز پنج شاهی به او رسید و پس از دو روز دیگر صندوق بزرگی مملو از لباس برایش فرستاده شد. در نهم دسامبر قرار شد که در یک مجلس عمومی راجع به کارش صحبت کند. اگرچه مقصودش این نبود که در آن مجلس اعانه‌ای جمع‌آوری کند، با این وجود نیم لیره به عنوان هدیه به او داده شد و یک نفر از خواهران حاضر شد که وقت خود را به یتیم‌خانه تقدیم کند. در شانزدهم ژانویه سال ۱۸۳۶، بیانیه زیر راجع به کارش چاپ و منتشر گردید: «ژرژ مولر در تمام بقیه زندگانی‌اش به کار خود مشغول خواهد بود و خودش راجع به مقصودش از تأسیس یتیم‌خانه مطالب زیر را اظهار می‌دارد: اول، تمجید خدا به واسطه آماده شدن وسایل کار آشکار می‌سازد که توکل بر خدا باطل نیست. دوم، برای ازدیاد سعادت روحانی یتیمان. سوم، برای تعلیم و تربیت جسمانی و ظاهری یتیمان.»

قانون ژرژ مولر این بود که یتیمان را از دو ساله تا دوازده ساله قبول نماید، گرچه قبلاً چند بچه کوچکتر را هم پذیرفته بود. پسران را شغل تجارت و دختران را کار پرستاری می‌آموخت. از این به بعد برکت الهی پیوسته شامل حال ژرژ مولر بود. در این ایام فقط به چند نفر کارمند مساعد و موافق و توانا احتیاج داشت. موفقیت خود را در این می‌دید که مردان و زنان لایق و کارآمدی در این مؤسسه خدمت کنند که در فکر روحانی با او متحد باشند و هم بتوانند به خوبی از بچه‌ها توجه نمایند. چنین فکر می‌کرد که اگر اخان در لشکر اسرائیل سبب شکست شد و حنایا و سفیره در کلیسا باعث اضطراب گردیدند، چنانچه در یتیم‌خانه نیز یک نفر باشد که ایمان ندارد و از صمیم قلب طالب پیشرفت کار خدا نیست و از دل دعا نمی‌کند، بلکه تنها طالب منافع شخص خودش می‌باشد، نه تنها در کار مساعدت نمی‌کند، بلکه حتماً باعث شکست و اضطراب می‌گردد. ژرژ مولر حالا دعا می‌کند و منتظر است که خداوند کارمندان مفید و کارآمدی برای یتیم‌خانه بفرستد.

در دهم دسامبر مراسله‌ای به مضمون زیر به او رسید که دو نفر برادر و خواهر ژرژ مولر می‌نویسند: «اگر در مالیاقتی باشد خودمان را برای خدمت در یتیم‌خانه تقدیم می‌کنیم. ما حاضریم که هیچگونه حقوق و دستمزدی برای این منظور به جهت خود قائل نشویم و ما ایمان داریم که اگر اراده خداوند باشد همه احتیاجات ما را به سخاوت الهی رفع و دفع خواهد فرمود.» چند روز بعد یک نفر دیگر به همین منوال پیش آمد. مطلب قابل ملاحظه و سبب خوشحالی این است که گرچه ماه به ماه کار بیشتر می‌شد و احتیاج به کارمندان سودمند زیاده‌تر می‌گردید، با این وجود کارمندان در موقع

بروز احتیاج پیدا می‌شدند. اولین کسی که به این مؤسسه هدیه داد یک زن خیاط فقیری بود که صد لیره تقدیم کرد. خداوند اغنیا را رد کرده و فقرا را اختیار می‌فرماید. عمارت یتیم‌خانه دختران محل مناسبی لازم داشت، از این جهت در اول آوریل سال ۱۸۳۶، محل جداگانه مناسبی برای منزل دختران یتیم معین شد و آن عمارت شماره ۶ از کوچه ولسون بود که آن را برای یک سال اجاره کردند و در ۱۸ ماه می اعلانی منتشر نمود که به زودی یتیم‌خانه مختلطی مفتوح خواهد شد.

این مطلب از تجربیات ژرژ مولر است. با اینکه کلیه احتیاجات خود را به خداوند عرض می‌کرد از قبیل کار بین یتیمان و کارمندان و اجاره منزل و اثاثیه و پول برای مصارف متنوع و غیره با این وجود خودش اقرار و اعتراف می‌کند که هیچ وقت دعا نکرد تا خدا یتیمان را بفرستد. وقتی که روز سوم فوریه رسید؛ یعنی روزی که یتیم‌خانه تازه باز شد، همه چیز حاضر بود جز یتیمان. فهمیدند که برای پیدا شدن یتیمان باید دعا کرد، زیرا هیچگاه دعا نکرده است. پس با کمال صمیمیت به دعا کردن شروع نمود. چند روز بعد دو سه نفر یتیم به یتیم‌خانه آمدند و چندین نفر هم تقاضا کردند که اطفالی که از هفت سال کمتر دارند در یتیم‌خانه پذیرفته شوند. پس از آنکه یتیم‌خانه دخترانه را مرتب کرد برای یتیم‌خانه دیگری تصمیم گرفت. خداوند دعای او را شنیده و وسایل یتیم‌خانه دیگری را از همه جهت فراهم کرد. خلاصه پس از هفت ماه یتیم‌خانه دیگری برای دختران تأسیس نمود.

ممکن بود بعضی از دخترانی که در یتیم‌خانه اولی بودند، در یتیم‌خانه دومی خدمت کنند. در هشتم آوریل در هر یک از یتیم‌خانه‌های دخترانه سی نفر دختر یتیم بودند. ژرژ مولر می‌گفت: «هر وقت که ما چیزی در دعا مسألت می‌کردیم یقین داشتیم که آن چیز به ما رسیده است. همانطوری که در مرقس ۱۱: ۲۴ گفته شده است: «بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سؤال می‌کنید یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد.» و نیز در اول یوحنا ۵: ۱۴ مذکور است: «هر چه بر حسب اراده او سؤال کنیم ما را می‌شنود.» پس از آن عزم کرد که مؤسسه را توسعه داده یتیم‌خانه سومی برای کودکانی که بیش از هفت سال دارند تأسیس نماید. در نتیجه دعا و توکل به خدا آن یتیم‌خانه مرتب و منظم شد و چهل نفر یتیم در آن منزل کردند. مدارس روزانه نیز مرتب و منظم شدند و بیشتر از هزار نفر محصل در آنجا تحصیل می‌کردند و بیشتر از چهارصد نسخه کتاب مقدس بین ایشان توزیع شده بود.

وقتی که برای اولین مرتبه می‌خواست گزارش کار خود را منتشر کند شک داشت که آیا این کار خوب است یا خیر؟ خواهی نخواهی یک قسمت از کار خود را گزارش نموده انتشار داد و خوشبختانه نتیجه خوبی بخشید و فهمید به واسطه توجه به مسیح توانست روی آب راه برود، به واسطه توجه به مسیح ما هم در دریای اضطراب و گناه غرق نمی‌شویم. این مرد خدا هنگامی که خود را در معرض آزمایش می‌دید متوجه مسیح می‌شد. دعا می‌کرد که به واسطه او نام خداوند بی‌احترام نشود و حاضر بود بمیرد و باعث بی‌احترامی نام خداوند نشود. یادداشت‌های ژرژ مولر نه اینکه تنها کارهای او را توضیح می‌دهد، بلکه ما را به حیات روحانی آشنا می‌سازد. از همین یادداشت‌ها معلوم می‌شود که او به چه نحو بر سختی‌ها و ضعف‌های روحانی و جسمانی خود غالب شده و روز به روز در روحانیت ترقی می‌نمود و نیز آن یادداشت‌ها به ما می‌فهماند که ضعف و سستی نباید سبب ناامیدی باشد، بلکه ما را معتقد می‌کند که هر گونه ضعف و سستی را خداوند شفا می‌دهد. روی هم رفته سه مطلب از یادداشت‌های ژرژ مولر معلوم می‌شود که خدا را پیوسته شکر می‌کرده و اینکه به وسیله کار او یک عده از اطفال یتیم و بی‌خانمان و بی‌مربی در یتیم‌خانه او به طور صحیح تربیت می‌شوند و از اینکه در این کار اسباب دست خدا شده است، بسیار خوشوقت و شکر گزار بود دیگر آنکه بر ضد هوی و هوس خود رفتار می‌نموده و در این کار به خداوند پناهنده شد.

در یکی از صفحه‌های یادداشتش چنین نوشته است: «من امروز به خانم عزیزم توهین و بی‌احترامی کردم در صورتی که یک ساعت قبل خدا را شکر کرده بودم که چنین خانم مهربان و نجیب و خوش رفتاری به من عطا فرموده است.» به این نحو اعتراف می‌کند که حیات خانوادگی او خوب نبوده و برکت و قوت خداوند را در حیات خانوادگی درخواست می‌کند، مسلماً شخصی که توهین و بی‌احترامی به خانم خود را گناهی می‌داند و اینکه در حضور خداوند به آن اعتراف کند و نجات از آن گناه را از خداوند بخواهد، در روحانیت پیشرفت و ترقی می‌نماید. ما نمی‌توانیم بر مجد و جلال خدا بیفزاییم، لیکن می‌توانیم که مردم را متوجه مجد و جلال و کبریایی و بخشش‌های او نماییم. همانطوری که حضرت موسی دعا می‌کرد و برای بنی‌اسرائیل شفاعت نمود، به همان نحوی که ایلیا برای خداوند غیور بود، ژرژ مولر هم در دعای خود می‌گوید: «ای خداوند و ای معبود من، بنده تو مرد حقیری است که بر تو توکل دارد و برابر مردم به تو

افتخار می‌کند، به تو متوسل شده خواهش می‌نماید که او را وا نگذاری که رسوا شود تا دیگران بگویند که این کارها را بر اثر خودخواهی می‌کرد و نه برای کمک به یتیمان و محبت خدا.»

در اواخر سال ۱۸۳۷، چنین نوشته است: «تا به حال سه یتیم‌خانه باز شده که هشتاد و یک نفر یتیم در آنجا پرستاری و توجه می‌شوند و نه نفر معاون کمک می‌دهند و در مدارس یکشنبه سیصد و پنجاه نفر می‌باشند و خداوند بیش از سیصد و هفت لیره برای رفع احتیاجات جسمانی عطا فرموده است.» در این پنج سال اخیر با آقای کربک در برستول با وحدت و اتفاق کاملی مشغول کار بودند و در نتیجه صد و هفتاد نفر به خداوند ایمان آوردند و عدد اعضای کلیسا به سیصد و هشتاد نفر بالغ شد. این جمعیت را به طور مساوی بین کلیسای جدعون و کلیسای بیت حسدا تقسیم کردند. خلاصه تاریخ این چند سال از نعمت و برکت خداوند مملوست.

انسانیت و کیفیت شخص از عاداتش معلوم می‌شود، بلکه عادت قالبی است که شکل اخلاقی انسان را معین نموده آن را آشکار می‌سازد. در اوایل سال ۱۸۳۸، ژرژ مولر شروع کرد به خواندن سرگذشت وایتفیلد که به قلم فیلیپس نوشته شده بود. این سرگذشت و تاریخ زندگانی نیوتن در حیات او تأثیر کرد. قصه حیات دوست یتیمان فرانکی، او را بر آن واداشت که به خدمت یتیمان قیام نماید و ایمان او در دعا کردن زیاد شد و معتقد گردید که فقط و فقط باید به خدا اعتماد داشته باشد. تاریخ حیات جان نیوتن او را با معاملات خداوند آشنا نمود و او را تقویت کرد که به محبت خداوند ایمان کاملی داشته باشد. قصه حیات مبشر عظیم وایتفیلد به او برکتی بخشید که برای خدمت عمومی و موعظه حاضر شد و او را تحریک کرد که با جدیت و غیرت و توکل به خدا و تقویت یافتن از روح القدس موعظه کند.

آنچه که بیشتر از هر چیز در ژرژ مولر تأثیر می‌کرد این بود که فهمید پیشرفت فوق‌العاده کار وایتفیلد در موعظه او از دو جهت بوده، یکی روح دعا به طور غیرعادی و دیگری خواندن کلام در حالتی که زانو زده است. واعظ معروف قرن گذشته وایتفیلد مهم‌ترین درسی که خوانده بود عبارت از اعتقاد به عجز کلی و عدم صلاحیتش بود، بلکه خود را شخصا هیچ پنداشته و می‌گفت بدون کمک خدا هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم و معتقد بود مادامی که روح القدس ذهن او را روشن نمی‌کند نمی‌تواند کلام خدا را بفهمد و ممکن نیست مطابق کلام خداوند زندگانی کند. خلاصه از این جهت که از روح القدس مملو بود در کارش موفقیت کامل حاصل کرد. این مرد وایتفیلد در سن شصت و پنج سالگی در سال ۱۷۷۰، وفات یافت و در سال ۱۷۳۶، در گلاستر دفعه اولش بود که موعظه کرد. از آن وقت دیگر بدون تعطیل مدت سی و چهار سال به موعظه پرداخت.

در اثنای مسافرتش به امریکا ۱۷۵ مرتبه در مدت هفتاد و پنج روز موعظه کرد، علاوه بر این بیشتر از هشتصد میل در عرابه‌ای کندرو مسافرت کرد، وقتی که بیمار شد کمتر موعظه کرد، ولی باز هم هر روز یک مرتبه موعظه می‌نمود، جز روزهای یکشنبه که سه مرتبه موعظه می‌کرد. در فضای بستون سی هزار نفر در حالت سکوت و آرامی موعظه او را شنیدند. یک مرتبه که برای کارگران معدن ذغال سنگ موعظه کرد، همگی به گریه درآمدند. ژرژ مولر می‌خواست اسرار تقرب به خدا و خدمت به مردم را بفهمد. از مطالعه در تاریخ زندگی وایتفیلد این حقیقت را فهمید که فقط خداوند می‌تواند یک روح تازه‌ای در او ایجاد کند که لایق و قابل خدمت خداوند باشد. سر دیگری از اسرار حیات و موفقیت وایتفیلد که فهمید این بود که هر وقت کلام خدا را می‌خواند زانو می‌زد و بسیاری از روزها چند ساعت را صرف دعا و تفکر می‌کرد و بعضی از روزها چند ساعت به مطالعه و دقت در یک مزمور یا یک فصل از کتاب مقدس می‌گذرانید و به برکت عظیمی نائل می‌شد.

بیا باید با هم مشورت کنیم و پس از تبادل افکار از یکدیگر بی‌رسیم که چرا باید قبل از خواندن کلام دعا کنیم؟ از آنجایی که این کار را تجربه کرده‌ام می‌توانم با صدای ضعیف خود شهادت بدهم به اینکه این کار مهم و ذی‌قیمتی است. اولین قاعده این عادت این است که ما حس می‌کنیم که برای فهمیدن مطالب این کتاب کمک و هدایت روح القدس لازم است و کسی که در حالت زانو زدن کلام خداوند را می‌خواند به اهمیت و احترام نویسنده و مطالب کتاب اقرار و اعتراف می‌کند، چونکه زانو زدن، بر ضد روح تحقیر و استخفاف است و علاوه بر این روح وقار و احترام و تفکر را در خواننده تولید می‌کند، لیکن اگر کسی در حالی که زانو زده است کلام خدا را تحقیر و توهین کند به روح خود جراحت و صدمه وارد می‌آورد. کسی که با فروتنی کلام خدا را می‌خواند اعمال و رفتار خود را با کلام خدا تطبیق نموده و معایب نفس خویش را می‌فهمد و در صدد اصلاح آن برمی‌آید و مانند حضرت داوود دعا می‌کند که: «ای خداوند مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکر مرا بدان و ببین که آیا در من راه فساد است و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما» (مزمور ۱۳۹: ۲۳ و ۲۴).

کلمات الهی در زندگانی مؤثر است و اخلاق انسان را بر حسب میل خداوند تغییر و تبدیل می‌دهد. به همین نظر پولس رسول در دوم قرنتیان ۳: ۱۸ چنین می‌گوید: «لیکن همه ما، چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم از جلال تا جلال به همان صورت مبدل می‌شویم چنانکه از خداوند که روح است.» بهترین فایده‌ای که هنگام خواندن

کتاب مقدس عاید می‌شود این است که جمله‌ها و کلمات کتاب مقدس در ذهن ما می‌ماند و در وقت دعا خیلی به ما کمک می‌کند، چونکه نمی‌دانیم چگونه دعا کنیم و نمی‌فهمیم برای چه مطالبی درخواست نماییم، لیکن وقتی که جمله‌ها و کلمات کتاب مقدس در ذهن ما ماند، آنها به منزله قالبی هستند که شکل مناسب و مخصوصی به دعاها می‌دهند. در این صورت دعاها را بی‌فایده و بدون اثر نخواهد بود، زیرا که وصایا و وعده‌های خداوند همه در آن جمله‌ها و کلمات یافت می‌شود.

به علاوه در کتاب مقدس دعاها را مخصوصی است که در دعا کردن به ما کمک می‌دهد. در این صورت یقیناً چیزی را که مخالف اراده خداوند باشد از او مسألت نمی‌کنیم، چونکه از هوای نفس دعا نمی‌کنیم، بلکه در نور هدایت کلام خداست که دعا می‌کنیم. در این حالت البته خدا دعای ما را می‌شنود چنانکه در اول یوحنا ۵: ۱۴ و ۱۵ نوشته شده است: «و این است آن دلیری که نزد وی داریم که هر چه بر حسب اراده او سؤال کنیم ما را می‌شنود و اگر دانیم که هر چه سؤال کنیم ما را می‌شنود پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم می‌یابیم» ژرژ مولر به اینطور دعا می‌کرد وقتی که در عبرانیان ۱۳: ۸ تفکر می‌کرد: «عیسای مسیح دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است.» این جمله در فکر او به یک دعایی تغییر شکل داده و با توکل به خداوند متوسل شد و اعتماد داشت که دعایش مستجاب شده است و یقین می‌کرد که همچنانکه عیسای مسیح از قدرت و محبت خود احتیاجات او را در گذشته رفع و دفع نموده در آینده نیز با همان قدرت و محبت احتیاجات او را رفع می‌نماید و در این صورت وعده خداوند که فرموده است عیسای مسیح دیروز و امروز و فردا همان است، به یک دعایی عوض نشده، بلکه به یک نبوتی تغییر شکل داده است؛ یعنی به برکت خداوند اعتماد و یقین حاصل کرده و از شادی و مسرت مملو می‌گشت.

عادت کردن به خواندن کلام خداوند در حال زانو زدن فواید بسیاری دارد و برای نزدیک شدن ما به خدا، کلام خدا طریق صاف و همواری مهیا می‌کند. کلام خدا قناتی است که معرفت خدا را به ما می‌رساند. در میان خدا و انسان تنها کلام خدا می‌تواند مترجم و واسطه باشد. کلام خدا واسطه‌ای است که خدا را به انسان نزدیک می‌کند. وقتی که به خداوند تقرب جستیم، هرگاه بخواهیم گوش بدهیم که کلام خدا را بشنویم، تنها همان کلام است که آواز و اراده خدا را به ما گوشزد می‌نماید. باعث نمو و ترقی حیات روحانی ژرژ مولر همین بود که با دعا و احترام کلام خدا را می‌خواند و به موجب آن رفتار می‌کرد و روز به روز به خدا نزدیکتر می‌شد و از خواندن مزمور ۶۳: ۴ و ۸ تقویت می‌یافت. مزمور ۶۳: ۴ و ۸ می‌فرماید: «تا زنده هستم تو را متبارک خواهم خواند و دست‌های خود را به نام تو خواهم برافراشت. جان من به تو چسبیده است و دست راست تو مرا تأیید کرده است.» شادی‌ها و مصیبت‌های او در نور و روشنائی دعا درخشان می‌شد به طوری که در هنگام ابتلا به مصیبتی در دعای خود چنین گفت: «نمی‌خواهم که این بلا مرتفع شود تا آن برکتی را که خداوند می‌خواهد به وسیله این بلا به من عطا کند آن را دریافت کنم.»

چونکه به این درجه خود را به اراده خداوند تسلیم نموده بود، در امور روحانی و اعتماد به خدا ترقی و پیشرفت می‌نمود. یک روز که مشغول خواندن کلام خدا بود در مزامیر ۶۵ به این آیه رسید: «ای شنونده دعاها» این وعده و پیغام چنان اطمینان او را به خدا قوت داد که در همان لحظه زانو زد و هشت مطلب را از خداوند مسألت نمود. در یادداشت‌هایش چنین می‌نویسد: «وقتی که این هشت مطلب را از خدا درخواست کردم، از آنجایی که همه این درخواست‌ها مطابق اراده خدا بود یقین کردم که خداوند همه این چیزها را به من عطا می‌فرماید.» در اول یوحنا ۵: ۱۴ و ۱۵ چنین می‌خوانیم: «این است آن دلیری که نزد وی داریم که هر چه بر حسب اراده او سؤال نماییم ما را می‌شنود و اگر دانیم که هر چه سؤال کنیم ما را می‌شنود، پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم می‌یابیم.» این مرد سست ایمان از کلام خدا قوت و برکت تحصیل می‌نمود. این وعده «شنونده دعاها» برای او به منزله یک چوبدستی و عصایی بود که در زندگانی به آن تکیه می‌کرد.

آن روزی که آن عصا را در دست گرفت و به آن تکیه داد در یادداشت‌هایش نوشت که من یقین دارم که خداوند بارهای سنگین مرا برمی‌دارد و همان روزی که به عصا تکیه نمود دشواری‌هایی را که با آنها رو به رو می‌شد در یادداشتش نوشت و شروع کرد که برای آنها دعا کند و از صمیم قلب خود را به خداوند تسلیم نماید. یک روز هنگامی که زانو زده بود و کلام خدا را می‌خواند در مزامیز کلمه «پدر یتیمان» او را جذب نمود و با خود گفت این دلیل دیگری است که من باید به خداوند اطمینان کنم چنانکه در مزامیز ۹: ۱۰ نوشته شده است: «آنانی که نام تو را می‌شناسند، بر تو توکل خواهند داشت.» این دو کلمه پدر یتیمان را نصب‌العین خویش قرار داد و گفت به کمک خداوند این دو کلمه

برای من دلیلی است که خداوند یتیمان را مساعدت می‌کند. نه اینکه کلام خدا برای ژرژ مولر به دعایی تغییر داده شد، بلکه یک نوع زندگانی و عملی را در نفس ژرژ مولر تولید می‌نمود. چقدر خود را خوشبخت دانست وقتی که به این کلمه «پدر یتیمان» ایمان آورد.

وقتی که دوستانش از او می‌پرسیدند که چطور سرپرستی این همه اطفال یتیم را عهده‌دار می‌شود و به چه نحو بی‌دغدغه خاطر و اضطراب فکر وسایل آسایش ایشان را فراهم می‌کند؟ می‌گفت: «به مساعدت خداوند این کار را می‌کنم، چونکه این کار را به دست خداوند سپرده‌ام و این عمل متعلق به خود خداوند است. اگرچه در این کار بسیار ضعیف و ناتوان هستم، لیکن تمام این مشکلات کار را به خداوند تسلیم می‌کنم، چونکه قبل از تولد من او پدر یتیمان است.» اگرچه ژرژ مولر به موفقیت‌های عظیمی نائل شده، باز هم خودش به قصور خویش اقرار نموده می‌گوید: «اگرچه خواندن تاریخ وایتفیلد برای من باعث برکت زیادی شد، اما به وسیله همین کتاب شیطان مرا از خواندن کتاب مقدس به طور منظم باز داشت.» تاریخ حیات ژرژ مولر برای مؤمنین پر از تشویق و تحذیر است.

در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد که دعای سری در هنگام گفتگوی با مردم یا خواندن با ایشان یا دعا کردن برای ایشان باعث شفای درد سر و عقل خودش بوده است. همچنانکه هودسن تیلر می‌گوید: «گفتگو با خدا در هر وقتی باعث راحت و برکت است. شیطان می‌تواند موانعی برای ما بتراشد، لیکن نمی‌تواند بالای سر ما سقفی بسازد و ما را از نگاه کردن به آسمان بازدارد.» در ضمن تجربیات خودش چنین می‌نویسد: «من به واسطه دعا موفقیت‌هایی داشته‌ام که به واسطه موعظه نداشته‌ام.» وقتی که مرتبه دوم به آلمان مراجعت کرد پدر و برادر بزرگ خود را ملاقات کرد و راجع به محبت نجات‌دهنده با ایشان گفتگو کرد و باعث تقویت روحانی ایشان شد. هنگام جدا شدن از یکدیگر خیلی متأثر شدند، چونکه امیدی نداشتند که مجدداً یکدیگر را ببینند. در مدت بیست و دو هفته که در آلمان بود سبب شد که دوازده نفر از برادران و سه نفر از خواهران برای بشارت کلام خدا عازم هند شرقی شوند.

در ۱۳ جولای سال ۱۸۳۸، خانم ژرژ مولر وضع حمل نموده طفل مرده‌ای زایید و مدت دو هفته در خطر مرگ بود، لیکن به واسطه دعا کردن از خطر بیماری نجات یافت. پس از یک ماه دوباره در کارهای یتیم‌خانه تجربه و آزمایش دیگری رخ داد و آن این بود که در یک سال پیش از آن هفتصد و هشتاد لیره داشتند، ولی در این وقت فقط بیست لیره در دست آنها بود. غیر از ژرژ مولر و خانمش و آقای کربک و یک نفر از کارمندان هیچ کس از این تنگدستی و کسر بودجه خبر نداشت. این چهار نفر همه با هم مشغول دعا شدند. آنچه که قابل ملاحظه است این است که ژرژ مولر شهادت داده گفت: «در این اوقات ایمان من از یک سال پیش قوی‌تر و محکم‌تر بود، با اینکه یک سال پیش مبلغ زیادی در دست داشتیم» و اگرچه در این روزها مبلغ کمی در دست داشتند، باز هم اعلان کردند که می‌توانیم پنج نفر دیگر را بپذیریم. اینک ساعت تجربه فرا رسیده است؛ یعنی پول تمام شده و در همان ساعتی که زندگانی می‌کردند هیچ چیز نداشتند، لیکن راجع به استجابت دعایشان گویا خداوند گفته است که هنوز ساعت من نرسیده است.

با اینکه به مبلغ زیادی محتاج بودند و حتی ده شاهی هم نداشتند، یک روز پیش چهار لیره به ایشان رسید، ژرژ مولر خواست سه لیره آن را برای احتیاجات چند روز بعد پس‌انداز کند، لیکن فوراً یادش آمد که در کتاب مقدس نوشته شده است که: «بدی امروز برای امروز کافی است.» فوراً خود را به خدا تسلیم نمود. در این روزها خداوند آقای کربک را هدایت نمود که از سفر پیدایش فصل دوازدهم راجع به ابراهیم موعظه کند. دو حقیقت را در موعظه خود آشکار نمود، اول آنکه مادامی که ابراهیم به اراده خدا رفتار می‌کرد همه کارهای او به خوبی رو به راه بود. دوم آنکه هر وقت در برکات خداوند شک و تردید به خود راه می‌داد و مرتکب گناهی می‌شد، به کلی مأیوس می‌گردید. ژرژ مولر این پیغام را به خودش تخصیص داد. دو نتیجه عملی از آن موعظه استخراج کرد که مطابق آن زندگی کند. اول آنکه به فکر خود از مضیقه و بلا خود را نجات ندهد، بلکه در مضیقه و بلا صبر کند تا خداوند راه نجات و خلاص برای او تهیه کند. دوم آنکه به قدر فرصتی که دارد خداوند را تکریم و تمجید کند.

در همان وقتی که بسیار محتاج بود، دویست لیره در بانک در اختیار خود داشت که برای مصرف معینی آن مبلغ را خرج کند. با اینکه ممکن بود این مبلغ را به عنوان قرض برداشته مصرف کند و خود را از مضیقه و تنگدستی نجات دهد یا اینکه اگر به صاحبان آن مبلغ رجوع می‌کرد و احتیاجات خود را بیان می‌نمود ممکن بود ایشان آن پول را به او بدهند یا آنکه احتیاج خود را به بعضی از اشخاص دیگر ابراز نماید، لیکن رجوع کردن این مطلب را به دیگران

تجربه سخت‌تری پنداشته و خودش به فکر خود خواسته از مضیقه رهایی یابد. همچنان که حضرت ابراهیم به فکر خود خواست از مضیقه رهایی یابد و برای این منظور به مصر رفت و بعد منتظر شد تا خداوند هدایت کند که به چه نحو از مضیقه خلاصی یابد، او با خود گفت اگر این دفعه به فکر خود خویشتن را از تنگدستی برهانم عادت می‌کنم که پیوسته خودم به فکر خودم، خود را نجات دهم و خدا را فراموش کنم و ایمانم به کفر مبدل شود.

خلاصه در این حالت تنگدستی خواست بر همه کس مبرهن و آشکار سازد که اعتماد به وعده خدای امین یگانه راهی است که انسان به وسیله آن امانت خدا را ملاحظه کند و آن را برای دیگران توضیح دهد. ژرژ مولر این حکایت را از مرقس ۷: ۲۵ بسیار دوست می‌داشت: «زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را شنید فوراً آمده بر پای‌های او افتاد و او زن یونانی از اهل فینیقیه سوریه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند. عیسی وی را گفت: «بگذار اول فرزندان سیر شوند، زیرا نان فرزندان گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.» آن زن در جواب وی گفت: «بلی خداوندا، زیرا سگان نیز پس خورده‌های فرزندان را از زیر سفره می‌خورند.» عیسی مسیح به وی گفت: «به جهت این سخن برو که دیو از دخترت بیرون شد، پس، چون به خانه رفت دیو را بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.»

ژرژ مولر از مباحثه و محاجه آن زن کنعانیه خوشش می‌آمد، چونکه او اعتراض مسیح را به یک سبب مخصوصی عوض کرد. «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن شایسته نیست.» زن گفت: «بلی ای آقا، چون سگان از ریزه‌های افتاده زیر سفره آقایان خود می‌خورند.» این محاجه غریبی است. این زن از گفته خود مسیح استحقاق خودش را ثابت و مدلل ساخت. مسیح از این محاجه خوشوقت شده فرمود: «ای زن ایمان تو عظیم است، بر حسب ایمانت به تو عطا شود.» این محاجه در کتاب مقدس بی‌مثل و مانند نیست. حادثه دیگری که شبیه به این واقعه است در کتاب مقدس یافت می‌شود و آن مسأله سرهنگ در کفرناحوم است هنگامی که خداوند به او وعد داد که می‌رود و غلامش را شفا می‌بخشد و او در جواب مسیح گفت: «به آمدن خودت احتیاجی نیست، فقط سخنی بگو و خادم من شفا می‌یابد.» حالا اساس این محاجه را ملاحظه کنید، زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست دارم، چون به یکی گویم برو می‌رود و به دیگری گویم بیا، می‌آید و به غلام خود بگویم فلان کار را بکن، می‌کند. شفادهنده بزرگوار می‌تواند برای شفای مریض فقط امریه‌ای صادر کند.» از این جهت خداوند به او فرمود: «حتی در اسرائیل هم چنین ایمانی نیافته‌ام.»

نه اینکه ما به واسطه حرف‌های خودمان خدا را قانع می‌کنیم، بلکه خودمان را قانع می‌کنیم که خداوند به ما حق داده که دعا کنیم و او دعای ما را دوست دارد، زیرا که نمی‌تواند خود را انکار کند. در کتاب میکای نبی عبارت می‌آید که روح‌القدس بیان می‌کند که ما حق داریم با خدا محاجه کنیم. میکای نبی ۷: ۲۰ می‌گوید: «امانت را برای یعقوب و رأفت را برای ابراهیم بجا خواهی آورد چنانکه در ایام سلف برای پدران ما قسم خوردی. آمرزش و طهارت قلب نتیجه عدل و امانت انسان نیست، بلکه نتیجه رأفت و محبت خداست.» پس از آنکه خدا تعهد فرمود که عاصی توبه کار را بیامرزد و او را از قید گناه آزاد سازد دیگر رأفت و نعمت در کار نیست، بلکه امانت و عدالت، چونکه خداوند به مردم اطمینان می‌دهد که به وعده خود وفا کند و گناه توبه کار را بیامرزد، نه از جهت رحمتش، بلکه از جهت امانتش بنابراین ما جرأت پیدا می‌کنیم که با خداوند خود محاجه کنیم.

خداوند مدیون است که در وعده خود امین باشد و بنابر عدالتش گناهکاری را که مسیح گناهش را بر خود گرفته قصاص نمی‌کند. از این رو پیوسته ژرژ مولر با خدا محاجه داشته است. وقتی که کتاب مقدس می‌خواند، وعده‌های خداوند را در حافظه خود نگاه می‌داشت و در هنگام دعای خلوتی به وسیله آن دعاها با خدا محاجه می‌نمود. کار شایسته و مناسبی است که ما در اتاق خلوت دعا ژرژ مولر را پیروی کنیم و در آنجا قلب خود را به حضور خدا باز کنیم و دعا نموده با خدا محاجه نماییم که اسم خود را در معرض اهانت نگذارد. این مرد خدا بیش از شصت سال در برستول با خداوند محاجه داشت. می‌شود تصور کنیم که محاجه او بدین نحو بوده است: «ای خداوند این یتیمان مال تو هستند و این کار متعلق به تو می‌باشد، از آنجایی که تو خودت تصریح کرده‌ای که پدر یتیمانی و مرا به این خدمت توفیق عطا فرموده‌ای، من فقط اسبابی هستم که نمی‌توانم خودم خویشتن را برای این کار حاضر کنم یا خود را به کار وادارم. آیا تیشه می‌تواند خودش چوب را قطع کند یا شمشیر می‌تواند خودش ضربت بزند؟ اگر این کار یتیم‌خانه مربوط به توست مگر تو نباید کار خود را به خوبی اداره کنی، آیا در این کار قصدی جز تمجید نام تو هست؟ آیا از



بی‌احترامی به نام خودت خوشوقت می‌شوی؟» مگر کلیسای ضعیف‌الایمان و دنیای بی‌ایمان منتظر نیستند که ببینند چطور به وعده خود وفا می‌کنی؟ آیا راضی هستی که بی‌ایمانان تو را مسخره کنند؟ مگر نباید تو به وسیله مقدسین خودت دلایل قاطعی بر عدالت و امانت خود اقامه کنی و بی‌ایمانان را شرم‌نده سازی؟ هر مؤمنی که به خداوند تقرب جسته به وسیله وعده‌های خدا احتجاج کند برکت و رحمت زیادی نصیبش می‌شود. کم اتفاق می‌افتد که اشخاصی پیدا شوند که با ایمان این سرود را بخوانند: «من ایمان دارم که خداوند دعا را اجابت می‌کند. پیوسته تا به ابد اجابت‌کننده دعاهاست. غم و اندوه زیاد خود و بارهایی را که از حمل آنها عاجز هستیم به او تقدیم می‌کنیم. غم‌ها و بارهای سنگین خود را به خدا تقدیم می‌کنیم. او شنونده دعاهاست. ای جان من مادامی که با جرأت اجازه تقرب داری، ناامید مباش. داخل خلوتخانه دعای خود می‌شوم تا برای من ثابت شود که خداوند اجابت‌کننده دعاهاست.»

حساب خدا با حساب عموم مردم خیلی فرق دارد. مثلاً، چون معجزه برکت یافتن پنج نان و دو ماهی را ملاحظه کنیم می بینیم که خداوند به شاگردانش فرموده است: «شما به ایشان غذا بدهید.» هنگامی که شاگردان خوراک را توزیع می کردند، خداوند آن را برکت عطا می کرد. هر قدر شاگردان به واسطه بخشش کم می کردند، خداوند آن زیادتر می کرد. دانشمندی گفته است: «غم ها و غصه ها وقتی که بین چند نفر تقسیم شد کم می شوند و حقیر شمرده می شوند و خوشی ها و شادی ها وقتی که بین عده ای تقسیم می کردند، بزرگتر شده افزونی می یابند.» سابق بر این خواندیم که به چه نحو مجلس دعا توسعه می یافت و مؤسسه یتیم خانه و احتیاجات آنها به دست خداوند سپرده شد و فقط دو سه نفری که از احتیاجات یتیم خانه مسبوق بودند عبارت بودند از خود ژرژ مولر و خانمش و آقای کربک و یکی دو نفر از کارمندان معتمد.

بعد از این تصمیم گرفتند که به اشخاصی که او را در کار مساعدت می کنند حق بدهد که عضو مجلس دعا شوند و به این وسیله از احتیاجات مؤسسه مطلع گردند، چونکه بدون این شرکت ممکن نبود که برای حضور خدا و قدرت او در استجاب دعا دلیل کافی داشته باشند و برای رفع احتیاج و اجابت دعا خدا را شکر گویند، بنابراین همه برادران و خواهرانی که در این کار شرکت داشتند جمع نموده و بدون اینکه جزئی چیزی از ایشان مخفی و مستور بدارد همه مطالب را بی پرده توضیح داد و احتیاجاتی را که داشتند بیان کرد و به ایشان اطمینان داد که به واسطه دعا ممکن است که تمام این اشکالات رفع شود. از آن روزها مقرراتی برای یتیم خانه معین کرد، منجمله هر قدر محتاج باشند قرض نکنند و برای اینکه هیچ یک از بچه ها را برای احتیاجات لازمه معطل نگذارند بهتر است بعضی را از یتیم خانه خارج کنند و نیز یکی از مقرراتش این بود که از آنجایی که این مؤسسه برستول بدین منظور بنا شده است که همه کس یقین کنند که خداوند امین است و به وعده خود وفا می کند. بنابراین نباید احتیاجات این مؤسسه را پیش مردم اظهار و ابراز بداریم، بلکه لاینقطع برای هر گونه احتیاجی باید دعا کنیم و از مردم منتظر هیچگونه مساعدتی نباشیم. علاوه بر این از همه اعضا این مجلس دعا تقاضا کرد که هر روز در پیمان مقدس شرکت کنند تا بدین وسیله اتفاق و اتحاد روحانی بیشتر بین ایشان تولید شود و همه به یک دل برای احتیاجات یتیم خانه دعا می کردند. هیچ کس مخصوصاً به یتیمان از احتیاجات خود حرفی نمی زد. قحطی و گرسنگی ابداً در این خانه راه نیافت.

در آگوست سال ۱۸۴۰ قرار گذارند که معلمان مدارس یومیه هم عضو مجلس دعا شوند به شرط اینکه هر چه راجع به احتیاجات مؤسسه می فهمند به هیچ کس اطلاع ندهند. از وقتی که کارمندان و معلمان را در جلسه شرکت دادند و ایشان را از احتیاجات مؤسسه مسبوق نمودند کارشان بهتر شد و خداوند برکت بیشتری به ایشان عطا کرد. مخصوصاً اعضای مجلس دعا کمکهای مهم و سودمندی کردند. علاوه بر ژرژ مولر سایر کارمندان و معلمان مدرسه یکشنبه هم در کار مؤسسه فداکاری کردند. بعضی از هدایای ایشان شبیه به دو فلس آن بیوه زن فقیر بود که در هیکل تقدیم نموده بود؛ یعنی بعضی تمام دارایی خود را تقدیم مؤسسه می کردند. بعضی حتی زینت آلات و زیورهای خود و یادگاری هایی که از دوستان خود داشتند هر قدر هم که ارزنده و ذی قیمت بود تقدیم مؤسسه می کردند.

یکی از اعضای مجلس دعا یک روز گفت: «من حس کرده ام مادامی که خودم از دارایی خود به یتیم خانه ندهم بی فایده است که دعا کنم تا دیگران به یتیم خانه هدیه بدهند.» از این مطالبی که در یادداشت های ژرژ مولر نوشته شده است و اینک ذیلاً بعضی از آنها را درج می کنیم معلوم می شود که کارمندان و معاونین ژرژ مولر مانند خودش به خدا اعتماد داشتند. یک روز چند خانم برای تماشای یتیم خانه آمدند. عده زیادی از بچه های یتیم را دیدند که به خوبی تربیت و پرستاری می شوند، یکی از آن خانم ها از یک نفر از کارمندان پرسید که: «البته یک سرمایه هنگفتی برای اداره کردن این یتیم خانه دارید؟» کارمند نامبرده به آرامی پاسخ داد: «بلی، سرمایه این یتیم خانه در بانکی است که هرگز ورشکست نخواهد شد.» در نتیجه این جواب چشم خانم پر از اشک شد و مبلغ پنج لیره اعانه داد و این هدیه بسیار به موقع بود، چونکه در همان روز حتی ده شاهی هم نداشتند. کارمندان این مؤسسه با صمیمیت و فداکاری خدمت می کردند و روز به روز سبب تقویت ایمان ژرژ مولر می شدند.

ژرژ مولر و کارمندانش احتیاجات خود را مخفی داشته به دعا می پرداختند و وقتی که آن احتیاج مرتفع می شد، برای اینکه به امانت و محبت خدا شهادت بدهند به دیگران می گفتند که به چه نحو خداوند ایشان را از مضیقه نجات داده است. صرفه جویی در خرج بدین ترتیب بود که هر چه می خریدند فوراً قیمت آن را می پرداختند. حتی کرایه منزل را هفته به هفته می دادند. مسأله آزمایش خدا و حوصله ژرژ مولر به طول انجامید بدین معنی که تا مدتی مبلغ های مختصری که تقریباً برای احتیاج همان روز کافی بود به دست می آمد، لیکن یک مرتبه هم اتفاق نیفتاد که به احتیاجی برخورد کنند و رفع احتیاج ایشان نشود. غالباً دعاها و درخواست های ایشان با حس شکرگزاری مخلوط بود. چیز تعجب آور این است که پیوسته هدایا در هنگام مضیقه و تنگدستی به ایشان می رسید گاهی هدیه ای می رسید که بدون یک شاهی کم یا زیاد مطابق احتیاج همان روز بود. بعضی اوقات هم پیش از آنکه بودجه هفته قبل تمام شود مبلغی به مقدار حاجت و بودجه هفته بعد می رسید. غیرممکن است که کسی به این طرز و اسلوب زندگی کند، مگر آنکه از صمیم قلب به خداوند ایمان داشته باشد. این مسأله از مطلبی که در زیر نوشته می شود معلوم می گردد:

در اواخر سال ۱۸۳۸، گویا خدا می خواست به طور سختی ایشان را امتحان کند تا به وسیله این آزمایش ها ایمان این اشخاص را تقویت نماید، چونکه یتیم خانه ها در یک سختی و مضیقه فوق العاده ای افتاد به طوری که بعضی اوقات حتی یک شاهی هم نداشتند. علاوه بر این حق نداشتند که راجع به فقر و تنگدستی خودشان به کسی شکایت کنند. یک مرتبه یکی از برادران پرسید: «مبلغی که در دست دارید آیا برای خرج یک سال کافی است؟» ژرژ مولر به آرامی جواب داد: «بودجه ما در سال آینده به قدری خوب است که باعث خوشوقتی خداوند است.» اینطور جواب داد تا بفهماند که آسودگی و آرامی در توکل به خداست. وقتی که ما اقرار می کنیم که ژرژ مولر گاهی به صدمات و اشکالاتی برخورد می کرد، باید بگوییم کسی که در این دنیا مقصودش این است که به امانت و محبت خدا شهادت بدهد، لابد با مشکلاتی رو به رو می شود بنابراین ژرژ مولر با توکل به اینکه خداوند شنونده و اجابت کننده دعاست و توجه به خدا و انتظار نجات با تصمیم قطعی و چهره باز و خندان هر پیشامد سخت و ناگواری را تحمل می نمود.

اشخاصی که اطلاعات زیادی از مؤسسه یتیم خانه ژرژ مولر نداشتند، می گفتند علت پایداری و نظم و ترتیب این مؤسسه در نتیجه هدایای زیادی است که پس از انتشار گزارش های سالیانه داده می شود و خود این گزارش ها طلب مساعدتی از مردم است. این فکر به واسطه این بود که این اشخاص به خدا ایمان نداشتند. هیچ وقت روح بی ایمانی اعمال عجیب خدا را نمی فهمد و قبول نمی کند و از علت بی اطلاعی، به امور روحانی و حقیقت معجزه و قوه دعا معتقد نیست. بسیاری از اشخاص مهربان و نیک اندیش به یتیم خانه کمک مالی می کردند و عده زیادی از ایمانداران از صمیم قلب با دست خود در یتیم خانه خدمت و مساعدت می کردند. گرچه غرض اصلی انتشار گزارش ها شهادت به امانت و محبت خدا بود، لیکن در عین حال برای جمع آوری هدایا هم وسیله مفید و سودمندی بود.

در سال ۱۸۳۹، مجدداً ژرژ مولر مریض شد و مجبور گردید که مدتی استراحت کند، از این جهت به سمت ترو بریج و اکستر و تاینموت مسافرت نمود. در این مدت که مریض بود خداوند تجربیات و درس های مفیدی به وی آموخت. وقتی که در تاینموت بود در خود احساس کرد که باید هر روز صبح زود از خواب برخاسته مشغول دعا شود و هنگامی که در حال توقف داشت هر روز قبل از آفتاب برمی خاست و به عبادت و دعا و درس کلام می پرداخت، چونکه عادتش این بود که صبح برخیزد، این کار به سلامتی جسمانی او خیلی صدمه وارد آورد. پس لازم شد که صبح ها هر روز تا ساعت ۷، بخوابد. کم کم حالت ضعف روحی و جسمی به او دست داد و روز به روز هم کارش به طوری زیاده تر می شد که برای دعای خلوتی و قرائت کلام خدا هیچ فرصتی نداشت.

همان اوقاتی که در تاینموت بود یک روز در تحت تأثیر اندرز و موعظه یکی از برادران واقع شد، بدینطور که یک مرتبه یکی از برادران راجع به قربانی ها از سفر لایوان موعظه می کرد. در موعظه خود گفت لازم است بهترین وقت خود را به خداوند تقدیم کنیم؛ یعنی بهترین ساعت های روز را در عبادت صرف نماییم. ژرژ مولر در مطلب این موعظه تفکر نمود و تصمیم گرفت که بهترین وقت خود را در خوابیدن صرف نکند، بلکه در عبادت و قرائت کلام خدا صرف نماید، اگرچه این امر بدین منتهی شود که صحت جسمانی خود را از دست بدهد. از این جهت هفت ساعت در شب می خوابید و بعد از ظهرها استراحت نمی کرد و هر روز صبح زود برمی خاست. این کار فرصت بیشتری به او داد که وقت خود را در دعا و قرائت کلام خداوند صرف کند. در اثر این عمل صحت جسمانی اش هم روز به روز بیشتر می شد و توانست زیاده تر مشغول کار شود. آن وقت فهمید که خواب زیاد او را سست کرده بود و از قوای روحانی او

کاسته بود و همیشه تهیدست بود و همین فقر و تنگدستی او بیشتر به او اجازه می‌داد که از خداوند مساعدت بطلبد و اگر چیزی داشت که لازمش نبود همین که مشتری پیدا می‌کرد می‌فروخت. وقتی که به کلی بی‌چیز می‌شد خود را تسلیت داده می‌گفت خداوند ما را فراموش نمی‌کند، بلکه شدت احتیاج ما به خداوند فرصت می‌دهد که محبت خود را آشکار کند.

در فوریه سال ۱۸۴۰، باز مریض شد و ناچار بود که به آلمان برود و پنج هفته در آنجا بماند، وقتی که در هیمرسلیبن به سختی مریض شد و به مرض سرفه مبتلا گردید. منزلی که در آن روزها وقت خود را در آنجا به دعا و قرائت کلام خدا می‌گذرانید، همان منزلی بود که بیست سال پیش چون یک گناهکار تبه روزگار در آن زندگی می‌کرد. هنگامی که در ولفنبوتل بود مهمانخانه‌ای را که در آنجا مقروض شده بود می‌دید و از خاطراتی که به نظرش رسید محزون و دلتنگ گردید. در هنگام خداحافظی از پدرش، سخت دل افسرده شد، چونکه احتمال می‌داد بار دیگر به دیدارش نائل نگردد و در عین حال هم خیلی شاد بود از اینکه می‌دید پدرش به خداوند ایمان آورده و قلب خود را به نجات‌دهنده تسلیم کرده است. این آخرین دفعه‌ای بود که چشمش به دیدار پدرش روشن می‌شد، چونکه پدرش در ماه مارس همین سال نزد خداوند رفت.

مقصود عمده‌اش از مسافرت به آلمان این بود که چند نفر مبشر به سمت مشرق بفرستد. وقتی که در ساندرس لیبین رفیق خودش استالشمیت را دیدن نمود فهمید که او با چند نفر دیگر از مؤمنین مجلس روحانی دارند، ولی این مجلس مخفیانه و سری است، چونکه حکومت محل اینگونه مجالس را قدغن کرده بود؛ یعنی کسی حق نداشت آزادانه عبادت کند. یازده سال قبل از این وقتی که آقای استالشمیت به این محل آمد غیر از یک نفر خانم کسی دیگر از مؤمنین را ملاقات نکرد و در آن روزها مجلس دعای ایشان از دو نفر یا سه نفر تشکیل می‌شد، چون عده اعضای مجلس دعا زیاد شد، حکومت وقت به واسطه پلیس مخفی از آن مجالس مسبوق گردید. فوراً یک نفر از اعضای آن مجلس را که آقای کرول نام داشت احضار نموده و او را تهدید کرد که دیگر به اسم عیسای مسیح بشارت ندهد. همچنان که در ابتدای کلیسا یهودیان شاگردان را تهدید کردند، لیکن مسیحیان از آن پیشامد خود را نباختند و همه به یکدل در دعا وقت می‌گذرانیدند و از حمله پاسبان و جریمه باک نداشتند، ولی مجالس ایشان مخفی و محرمانه بود و یک وقت مخصوصی در یک محل معینی مجلس خود را تشکیل نمی‌دادند.

یک مرتبه که ژرژ مولر به آن مجلس دعا رفت، مجلس در بالاخانه منزل یک نفر نساج فقیری تشکیل شده بود. در آن بالاخانه غیر از یک کرسی چیز دیگری نبود. بیست و پنج الی سی نفر در آنجا حضور داشتند. وقتی که در هالرستادت بود هفت کلیسای بزرگ در آنجا دید، ولی یک نفر کشیش در آنجا نبود که تولد تازه یافته باشد و یک نفر مؤمن حقیقی در تمام کلیساهای وجود نداشت. مؤمنین حقیقی از اینکه در یک مجلس با یکدیگر دعا کنند ممنوع بودند و پس از آنکه چند هفته در آلمان ماند به برستول مراجعت کرد، وقتی که رسید فهمید مؤسسه یتیم‌خانه‌ها در فقر و تنگدستی مالی بودند. اتفاقاً همان دو سه روز مراسله‌ای از یکی از آشنایان به وی رسید، در آن مراسله از او درخواست شده بود بگوید به چقدر پول احتیاج دارد تا برایش فرستاده شود. صاحب این مراسله قبلاً هم برای ژرژ مولر هدیه‌ای فرستاده بود و از کار او با اطلاع بود. برای کسی که با ایمان و دعا زندگی می‌کند، چنین مراسله‌ای آزمایش بزرگی است، اما ژرژ مولر شک نداشت که اگر احتیاج خود را در پاسخ آن مراسله علنی و آشکار کند، هم برای خودش و هم برای دوستانش تولید خطر می‌کند، چونکه پیوسته مساعدت‌های انسانی را ترک می‌کرد و منتظر کمک خداوند بود.

این مرد خدا تجربه و آزمایشش در زندگانی این بوده که دعای صمیمانه در هر سختی کمک بزرگی می‌کند. با آنکه در آن وقت چیزی جز دوازده ریال برای خوراک و لوازم زندگانی صدها یتیم نداشت، باز هم با این فقر و تنگدستی در پاسخ مراسله‌ای نامبرده چنین نوشت: «از محبت شما ممنونم. بنده آزاد نیستم که بگویم موجودی ما عبارت از چه و احتیاج ما چقدر است، چونکه مقصود کار ما این است که اشخاص سست ایمان را متوجه خدا کنیم.» این مراسله را پست کرد و زانو زد و دعا نموده گفت: «خداوند تو بهتر می‌دانی که محض کار تو احتیاج خود را به این برادر نگفتم. پس خودت او را وادار کن که ما را مساعدت کند.» خداوند هم این دعای صمیمانه را مستجاب فرمود و آن شخص را وادار کرد که مبلغ یک صد لیره برای کار ژرژ مولر بفرستد و این مبلغ هنگامی رسید که حتی یک شاهی هم نداشتند. تجربه دیگر ژرژ مولر این است که خودش شهادت داده است: «با اینکه پولی پیش ما نبود و گاهی بسیار کم و ناچیز بود، بعضی اوقات ما مخارج سه روزمان را نداشتیم با وجود این در ۱۸ سپتامبر سال ۱۸۲۸، چنین تجربه کردم که اگر

خداوند دعای ما را اجابت نمی‌کند و در موقع معین مساعدت نمی‌فرماید، علت این تأخیر فقط امتحان ایمان ماست، نه اینکه او ما و کار ما را فراموش می‌کند. این مطلب باعث تقویت و شجاعت می‌شود تا آنکه بیشتر اعتماد کنم و در شدت فقر و تنگدستی از صمیم قلب به او پناهنده شوم.»

## فصل دوازدهم: درس‌های تازه در دبستان الهی در موضوع دعا

گاهی لازم است که معلم هم شاگرد بشود، بنابراین کسی که می‌خواهد پیوسته معلم باشد لازم است که پی در پی درس‌های تازه‌ای فرا گیرد. چیزی که دلیل بر حیات روحانی و صدق و شهادت ماست و چیزی که به ما کمک می‌کند که هر روز بتوانیم به دیگران تعلیمات مفید روحانی بدهیم این است که هر روز درس‌های مفید تازه‌ای در دبستان دعای خلوتی فرا گیریم. وقتی که مردم به ژرژ مولر می‌گفتند: «اگر خدا به تو مساعدت نکند و موقع ظهر خوراک نرسد و پولی هم نداشته باشی، چه خواهی کرد؟» در جواب می‌گفت: «غیرممکن است که خداوند بی‌وفایی کند، لیکن با وجود این لازم است که دعا کنیم و از او بخواهیم» و همیشه می‌گفت که دعاهایی که مستجاب می‌شود، پنج شرط دارد: «نخست اینکه اعتماد و اطمینان کامل بر شفاعت و وساطت عیسای مسیح خداوند داشته باشیم، بلکه این مطلب باید اساس و شالوده هر دعایی باشد. در یوحنا ۱۴: ۱۳ آمده است: «که اگر چیزی به اسم من سؤال کنید من آن را بجا خواهم آورد.» دوم، دوری جستن از هر گناه معروفی. در مزمو ۶۶: ۱۸ آمده است: «اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتی خداوند دعای مرا نمی‌شنید.»

سوم، ایمان به وعده‌های خدا. در عبرانیان ۶: ۱۳ آمده است: «زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم خورده گفت هر آینه من تو را برکت عظیمی خواهم داد و تو را بی‌نهایت کثیر خواهم گردانید و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت.» چهارم، درخواست به حسب اراده خدا؛ یعنی فقط برای خوشی و خواهش دل خود از خداوند چیزی نخواهیم. چنانکه در یعقوب ۴: ۳ مرقوم است: «سؤال می‌کنید و نمی‌یابید از این رو که به نیت بد سؤال می‌کنید تا در لذات خود صرف نمایید.» پنجم، اصرار و لجاجت در دعا کردن لازم است و نیز که حوصله داشته باشیم و با صبر منتظر نجات خداوند باشیم چنانکه در یعقوب ۵: ۷ آمده است: «پس ای برادران هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک دهقان انتظار می‌کشد برای محصول گرانهای زمین و برایش صبر می‌کند تا باران اولین و آخرین را بیابد.»

در شرط اول بیان می‌کند که اساس و شالوده هر دعایی بر پایه اتحاد با عیسای مسیح است. شرط دوم ما را از گناه دور می‌دارد، شرط سوم به ما تعلیم می‌دهد که خداوند را محترم شماریم و شرط چهارم شرکت ما را با خدا تعیین می‌کند و شرط پنجم تعلیم می‌دهد همین که شروع به دعا کردیم باید منتظر برکت خدا باشیم. اگر خداوند بدون مراعات این شرایط دعایی را اجابت کند، به ذات خود اهانت نموده و به روح شخص دعاکننده زبانی وارد آورده است، چونکه به این وسیله تشویق می‌شوند که به خدا نزدیک شوند در حالی که به عدالت خود اعتماد دارند و برای آرامش و استراحت خود از خداوند مسألت می‌نمایند و با روح شریر عاصی دعا می‌کنند. خلاصه ژرژ مولر همیشه موعظه کرده می‌گفت در دعا کردن این شرایط را مراعات کنید. از زمان هابیل تا به امروز همه مقدسین این شرایط را در دعا مراعات می‌کردند. به هر اندازه‌ای که با عیسای مسیح متحد هستیم به همان اندازه دعای ما مستجاب می‌شود، چونکه او اساس نزدیک شدن ما به خداست و او یگانه واسطه‌ای است برای رسیدن ما به خداوند.

دعایی که از روی صمیمیت و ایمان باشد مستجاب می‌گردد، لیکن نه به طوری که ما می‌خواهیم، بلکه به نحوی که خداوند میل دارد. مثلاً در نوامبر سال ۱۸۴۹ یک خانمی ده لیره برای یتیم‌خانه هدیه داد. این هدیه بسیار به موقع بود و ژرژ مولر خیلی خوشوقت شد، چونکه منتظر بود که در همان چند دقیقه هدیه‌ای برسد، زیرا که در یکی از یتیم‌خانه‌ها به هیچ وجه نان و شیر و پول نبود. چند دقیقه قبل از رسیدن عرابه خوراک ده لیره نامبرده به ژرژ مولر رسید. ژرژ مولر چنین تعلیم می‌داد که هر قدر ما در دعا کردن امین باشیم و به خداوند توکل داشته باشیم لازم است که در به کار بردن وسایل مشروعه و صحیح جدیت کنیم و برای توضیح این مطلب می‌گفت وقتی که من مسافرت می‌کردم دعا می‌کردم که خداوند کشتی ما را از خطر محافظت فرماید، با این وجود خودم قبل از مسافرت وضعیت کشتی را در نظر می‌گرفتم.

در بین هدایایی که به ژرژ مولر رسید، هدیه‌ای بود که در مارس سال ۱۸۳۹، به او رسید که بسیار مهم و قابل ذکر است، زیرا که موقعیت وصول آن هدیه تأثیر بسیاری در او بخشید. قضیه این بود که یکی از گزارش‌های سالیانه را

به یک نفر از برادران تقدیم داشت. آن برادر پس از ملاحظه گزارش برای کار ژرژ مولر دعا کرد. این شخص یک نفر از برادران را می‌شناخت که لباس‌ها و جواهرات قیمتی داشت که خودش ابدًا محتاج به استعمال آنها نبود و هیچ فایده‌ای از آنها نمی‌برد جز اینکه لازم بود برای نگهداری آنها مدتی وقت صرف کند. این برادر مدتی دعا نمود و از خداوند مسألت کرد که آن برادر را هدایت کند تا آن لباس‌ها و جواهرات را به ژرژ مولر تقدیم کند. باری خداوند دعایش را مستجاب فرمود و در همان روز آن برادر لباس‌ها و جواهرات را که در بین آنها یک انگشتر الماس بسیار قیمتی بود به ژرژ مولر تقدیم داشت.

در آن روز ژرژ مولر خیلی به کمک محتاج بود. تمام جواهرات و لباس‌ها را فروخت و مخارج یک هفته یتیم‌خانه را فراهم کرد و حقوق کارمندان را نیز پرداخت. هنگامی که می‌خواست آن انگشتر الماس نامبرده را بفروشد، پیش از آنکه آن را به مشتری تسلیم کند با نگین الماس آن روی شیشه پنجره اتاقش این جمله را نوشت: «خداوند تدبیر می‌کند.» از آن روز به بعد هر وقت در تنگی میفتاد به آن پنجره نگاه می‌کرد و از خواندن آن کلمات و یادآوری آن واقعه تسلی می‌یافت. چقدر از مؤمنین دیگر ممکن است در نتیجه توکل به وعده‌های خدا حیات تازه و الهام نوین را به دست بیاورند. بسیاری از ایشان اسم خداوند را بر کف دست و بر دیوارهای منزل خود می‌نوشتند تا همیشه در این فکر باشند که خداوند امین است.

در سال ۱۸۴۰، ژرژ مولر در یادداشت‌های خودش چنین می‌نویسد:

- ۱- با آزمایش‌های زیادی که داشتیم، هرگز یتیمان به چیزی محتاج نشدند.
- ۲- هنگام تجربه به جای اینکه مأیوس شود برعکس فهمید که این امتحانات برای تقویت وی بوده تا بداند که خداوند در زمان تنگی هم کمک می‌کند.
- ۳- زندگانی به این ترتیب باعث می‌شود که انسان به خداوند نزدیکتر شود.
- ۴- اعتماد و توکل به خدا برای اعمال و ریاضت‌های روحانی آنقدر مفید است که منتهی به شرکت با خدا و مسیح می‌شود.
- ۵- بعضی از مؤمنین را خداوند دعوت نمی‌کند که مثل ژرژ مولر کار کنند، ولی دعوت می‌شوند که به درجه ژرژ مولر ایمان داشته باشند و ممکن است که تجربه نموده ملاحظه کنند که چطور خدا در کارشان دخالت می‌کند.
- ۶- از آنجایی که قرض کردن در کتاب مقدس قدغن شده است، بنابراین گناهی است که باید آن را از خود دور کنیم والا ما نمی‌توانیم با خداوند شرکتي داشته باشیم و او هم نمی‌تواند در کار ما دخالت کند.

در مزمور ۹: ۱۶ نوشته شده است: «خداوند خود را شناسانیده و داوری کرده است و شریر از کار دست خود به دام گرفتار گردیده است.» عمل داوری دلیل بر این است که مقصودی در کار هست. این آیه توضیح می‌دهد که هر کس چاه بکند، خود در آن چاه خواهد افتاد. وقتی که ملاحظه می‌کنیم که چگونه خداوند دعا را اجابت می‌کند، به وجود خدای شنونده‌ای معتقد می‌شویم. نه تنها خود ژرژ مولر شهادت می‌دهد که در نتیجه دعاها احتیاجات یتیم‌خانه برآورده می‌شد، بلکه بعضی از هدیه‌دهندگان شهادت می‌دهند که در نتیجه دعا و الهامات غیبی هدایایی به یتیم‌خانه تقدیم نموده‌اند. در جولای سال ۱۸۴۱، مراسله‌ای به ضمیمه پنجاه لیره به ژرژ مولر رسید که در آن مراسله این جمله نوشته شده بود: «مدتی بود که می‌خواستم این مبلغ را برای شما بفرستم، ولی به وسیله یک الهام قلبی ممنوع می‌شدم، لیکن امروز به وسیله همان الهام قلبی مجبور شدم که این مبلغ را به خدمت شما تقدیم دارم و گمان می‌کنم تا به حال محتاج آن نبوده‌اید.» راجع به این مراسله ژرژ مولر می‌نویسد که این جمله آخر در من بسیار تأثیر نمود.

دعایی که مستجاب می‌شود باید از طرف کسی باشد که پیوسته در هر امر مطیع اراده خداست. طریق دیگری یافت نمی‌شود که ما به خدا نزدیک شویم جز اینکه هر وقت نور و هدایت تازه‌ای به ما داده می‌شود بر حسب راهنمایی آن نور و هدایت، پیش برویم. یکی از اسرار حیات ژرژ مولر همین است که هدایت خدا را اطاعت می‌کرد. خداوند خواست که ایمان کارمندان این بنگاه را به طوری سخت‌تر از سابق در تحت آزمایش درآورد. پس از آنکه مدتی هدایای زیادی به ایشان می‌رسید و برای مخارج یتیم‌خانه بودجه مکفی داشتند، در این روزها بودجه تمام شد و هدایای خیلی کم و کوچکی می‌رسید به نحوی که پس از ناشتایی برای نهار چیزی نداشتند، لیکن ایمان ایشان ضعیف نشد، بلکه توکل ایشان به خدا بیشتر شد.

گرچه مدتی بود که دعا می‌کردند و دعاهایشان بدون جواب می‌ماند، باز هم به خدا اعتماد داشتند. یک مرتبه یک زن فقیری هشت شاهی فرستاد و در مراسله خود نوشته بود: «گرچه این مبلغ در حکم هیچ است، با این وجود امیدوارم که برای شما مفید واقع خواهد شد.» اتفاقاً رسیدن این مبلغ بسیار به موقع بود، زیرا که در همان وقت نان برای نهار خریده بودند و فقط هشت شاهی کسر داشتند. یک مرتبه دیگر فقط به سه ریال احتیاج داشتند و همان وقت هدیه‌ای به ایشان رسید که فقط سه ریال بود. همین مطلب کوچک اعتماد و توکل ژرژ مولر و کارمندان را به خداوند زیاده‌تر می‌نمود. برای اینکه نشان بدهند که در کار خود فقط به خداوند اطمینان دارند، مجمع سالیانه و انتشار گزارش کار خود را در سال ۱۸۴۱، برای شش ماه به تأخیر انداختند. با اینکه به واسطه تشکیل مجمع سالیانه و انتشار گزارش ممکن بود مبلغ زیادی عایدشان بشود.

با این وجود ژرژ مولر یقین داشت که خداوند او را ترک نمی‌کند، لیکن سخت در مضیقه افتاد. پس به دعا کردن پرداخت تا بالاخره آن سختی و تنگدستی رفع شد، چونکه یک نفر از برادران ده لیره فرستاد و از آن روز به بعد برای هر یتیم‌خانه‌ای مبلغی فرستاده می‌شد و همه یتیمان خوراک کافی داشتند. در سال ۱۸۴۳، احساس کرد که ممکن است یتیم‌خانه چهارمی را باز کند و چندین یتیم دیگر را پذیرفته پرستاری کند. برای این کار خیلی دعا کرد، زیرا که موانع زیادی در کار خود می‌دید. در این خصوص به کسی اظهاری نکرد حتی به خانم خود و منتظر بود که خداوند او را هدایت کند. آن روزها اینطور دعا می‌کرد: «ای خداوند، اگر تو مایل نیستی که یتیم‌خانه چهارمی باز شود، من نیز حاضر نیستم.» پیش از مجلس سالیانه سال ۱۸۴۴، بودجه بسیار خوبی داشتند، چونکه در موقع بستن حساب بیش از بیست لیره اضافه داشتند.



در مزمور ۳۸: ۲۳ نوشته شده است که: «خداوند قدم‌های انسان را مستحکم می‌سازد.» از این معلوم است که هر قدمی که انسان برمی‌دارد به هدایت خداوند است و بعضی به طور ظرافت گفته‌اند که حتی توقف انسان نیز از خداوند است. ژرژ مولر سعی می‌کرد که به ارشاد و هدایت خداوند قدم بردارد. در اواخر ماه می سال ۱۸۴۳، تنگدستی سختی رخ داد و این پیشامد خود برای امتحان ایمان وی فرصت مناسبی بود. یک روز یک خانم آلمانی از شهر ورتمبرک برای مشورت پیش ژرژ مولر آمد. ژرژ مولر در نتیجه مذاکره با وی فهمید که تا به حال در خصوص محبت خدا چیزی نشنیده است. شروع کرد به صحبت با او درباره محبت خدا و بالاخره آن خانم به خداوند ایمان آورد. ژرژ مولر کتابچه سرگذشت خود را به او داد تا بخواند. خواندن آن کتابچه برای آن خانم باعث تقویت عظیمی شد به طوری که آن خانم خود را به خداوند تسلیم نمود و تصمیم گرفت به خرج خود آن کتابچه را چاپ و منتشر نماید به امید اینکه خواندن آن کتاب برای بسیاری سبب برکت و تقویت روحانی باشد.

این باعث شد که ژرژ مولر بدین فکر بیفتد که به آلمان رفته در آنجا بین هموطنان خود به محبت مسیح خداوند بشارت دهد. برای رفتن به آلمان چندین جهت را در نظر گرفته بود. اول برای تقویت برادرانی که برای استراحت ضمیر خود خویشتن را مجبور می‌دیدند که از کلیسایی که تابع حکومت شده است جدا شوند و یک جمعیت روحانی مستقل تشکیل دهند. دوم برای اینکه خودش آلمانی است و به لغت و آداب و عادات و افکار آلمانی‌ها آشناست می‌تواند کار مفیدی در آنجا انجام دهد. سوم سرگذشت خود را به زبان آلمانی چاپ و نشر نماید. چهارم در شتوتگارت برای خود وسایلی را می‌دید که ممکن بود در آنجا به بشارت محبت خداوند پردازد، اگرچه در آن محل دشمنانی هم داشت. پنجم مسؤولیتی در خود احساس می‌کرد که می‌فهمید به واسطه رفتن به آلمان رفع آن مسؤولیت می‌شود، لیکن از طرف دیگر می‌فهمید که به چندین علت نباید به آلمان برود، اول از این جهت که به همین زودی‌ها یتیم‌خانه چهارمی باید دایر گردد و لازم است که خودش هم حاضر باشد. دوم در اوقاتی که در آلمان است باید مبلغ زیادی برای خرج یتیم‌خانه‌ها در محل داشته باشد. سوم، مبلغی برای خرج سفر لازم دارد.

چهارم، مبلغ زیادی لازم است برای طبع و نشر هزاران نسخه از ترجمه سرگذشت خودش که بتواند به قیمت ارزانی آنها را بفروشد. پنجم، برای اداره کردن یتیم‌خانه چهارمی شخص مناسب و شایسته‌ای پیدا نکرده بود. با توجه به این مطالب ژرژ مولر بر سر دو راهی واقع شده بود و نمی‌دانست کدام را اختیار کند، به آلمان برود یا در برستول بماند. در چنین اوقاتی فرزندان خدا مشکوک می‌شوند و گاهی هم به اشتباه می‌روند، لیکن خوشبختانه در کلام خدا وعده مهمی برای ایشان موجود است. در مزامیر ۲۵ نوشته شده است: «مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد.» در اینجا ملاحظه می‌شود که شرط رهبری و تعلیم یافتن راه خدا، مسکین بودن در مقابل اراده خداست؛ یعنی اگر خواهش نفسانی خود را ترک نموده و بخواهیم بر حسب اراده خدا رفتار کنیم، اگرچه برخلاف اراده ما باشد، در این صورت خداوند اراده خود را به ما می‌فهماند و از هیچ مانعی دلتنگ نمی‌شویم، بلکه هر مانعی یک نوع نیرو و سرور و فرصتی در ما ایجاد می‌کند.

اگر ما به هدایت خداوند پیش می‌رویم، بحر احمر ما را نمی‌ترساند؛ یعنی همچنان که بنی‌اسرائیل به هدایت خداوند از بحر احمر عبور کردند ما نیز اگر هدایت خداوند را پیروی نماییم، هرگاه مانع ما مانند دریای سرخ باشد از آن عبور می‌کنیم و همچنان که عبور از دریای سرخ برای بنی‌اسرائیل ایجاد قوت و فرصت و سرور نمود، اشکالات و موانعی که بر سر راه ما پیدا شود بالاخره باعث فتح و پیروزی ما خواهد بود. ژرژ مولر این حقایق را می‌دانست، بنابراین می‌نویسد که در هنگام بروز اشکالات من خرسند می‌شوم، چونکه می‌دانم که می‌توانم اراده خدا را انجام دهم. باری ژرژ مولر در انتظار اراده خدا بود. پس از چهل روز دید که اشکالات زیادتر می‌شود و خرجشان بیش از دخل می‌شد. یکی از کارمندان از کارش استعفا داد. در این اشکالات ژرژ مولر به معاون خود چنین گفت: «من راحتم، چونکه می‌دانم ساعت خداوند نرسیده است، زیرا که هر وقت ساعت خداوند رسید، هر مانعی برطرف می‌شود.»

همان روز که با معاونش صحبت نمود پس از یک ربع ساعت هدیه‌ای به او رسید که عبارت از هفتصد لیره بود و با

این هدیه سه پنجم اشکالاتش برطرف شد، چونکه می‌توانست تمام خرج سفر و مخارج دو ماه یتیم‌خانه و بودجه طبع و نشر و سرگذشت خودش را تهیه نماید. طولی نکشید که بقیه موانع هم از بین برداشته شد و خوشبختانه در روز نهم ماه آگوست با خانمش به سمت آلمان مسافرت کردند. این مسافرت چند ماهی طول کشید. در ششم ماه مارس به شهر برستول مراجعت کردند. سفرنامه خود را در این مسافرت به طور مفصل نوشته است، فقط نوشته است که به جاهای متعددی رفته و با اشخاص زیادی گفتگو نموده است و کتابچه‌های زیادی منتشر کرده است. کار مخصوص او این بوده که در مجلس مختصر و کوچکی که از ایمانداران تشکیل می‌شده که از کلیسای تابع حکومت جدا شده بودند کلام خدا را تفسیر می‌نمود.

از ساعت اولی که در شتوتگارت به کار شروع نمود با امتحاناتی که رو به رو شد قبلاً رو به رو نشده بود. اگرچه در یادداشت‌هایش این مطالب را ذکر نکرده است، ولی بعداً معلوم شده که مبلغ هفتصد لیره‌ای را که برای مسافرت خرج کرده بود از او مطالبه نمودند. علاوه بر این، امتحانات دیگری پیش آمد که تا مدت زیادی دوام داشت، لیکن با وجود تمام اینها ژرژ مولر ناامید نشد، بلکه سخت‌ترین امتحانات بالاخره برای او به برکات زیاده‌تری منتهی گردید و باعث شد که او احساس کند که در تاریکترین وقت خداوند یار و مددکار او بوده است. امثال ۴: ۱۲ می‌فرماید: «چون در راه به روی قدم‌ها تو تنگ نخواهد شد و چون بدوی لغزش نخواهی خورد،» هنگامی که در شتوتگارت بود فهمید که در کلیسا اوهم و خرافاتی راه یافته است پس تصمیم گرفت در سخنرانی‌ها و اندرزهای خود اذهان مردم را به آن خرافات متوجه ساخته به ایشان بفهماند که باید به وسیله پیروی از ایمان و عقیده مقدسین هر گونه موهوم و خرافاتی را ریشه‌کن کرد و خدا را به روح و راستی پرستید. اینک بعضی از موهوماتی را که مردم به آنها معتقد بودند می‌نگاریم:

بدون تعمید کسی دارای تولد تازه نمی‌شود. کسی که تعمید نیافته، گناهانش آمرزیده نشده است. شاگردان مسیح قبل از نزول روح‌القدس تولد تازه نیافتند، حتی خود مسیح نجات‌دهنده تا قبل از تعمیدش تولد تازه نیافت و از روز تعمیدش تا آخر زندگانی‌اش تحت شریعت نبود. علاوه بر اینها افکار پست دیگری نیز داشتند از این قبیل که می‌گفتند تعمید عبارت از مرگ انسان جسمانی و قدیمی به سبب فرو رفتن در آب و هم عبارت از معاهده‌ای است که خداوند مؤمنین را در آن دخالت می‌دهد. دیگر آنکه معمول داشتن عشای ربانی با اشخاص بی‌ایمان و با اعضای کلیسای دولتی فعل حرامی است و اینکه نان و شرابی که در پیمان مقدس عشای ربانی تقدیس می‌شود عبارت است از جسد واقعی خداوند.

بدترین گمراهی آن کلیسا این بود که می‌گفتند همه کس بدون استثنا حتی شیاطین در روز بازپسین نجات می‌یابند. باری ژرژ مولر با لطف و مهربانی از کلام خداوند استدلالاتی می‌نمود و عقاید صحیح کلیسا را به ایشان تعلیم می‌داد. متأسفانه اشخاصی که به تعلیمات دروغی موهوم عادت کرده بودند بر ضد او قیام نمودند، ولی بالاخره خداوند ژرژ مولر را در کارش موفق فرمود. ژرژ مولر آنچه که پیش از همه چیز می‌خواست اصلاح کند این بود که حقایق عمیق متعلق به روح‌القدس را به مردم بفهماند تا بدانند که در نتیجه اتحاد مسیحیان روح‌القدس هم با ایشان کمک می‌نماید، از آنجایی که مردم این مطالب را نمی‌فهمیدند، هر وقت برای عبادت حاضر می‌شدند به گفتگوهای بی‌اساس می‌پرداختند و وقت خود را تلف می‌کردند و از آن اجتماعات فایده روحانی نمی‌بردند.

آن روزها در آلمان در اطراف کار ژرژ مولر زیاد حرف می‌زدند و در این خصوص گفتگوهای راست و دروغی بین مردم منتشر بود. از جمله حرف‌های بی‌اساس ایشان این بود که می‌گفتند ژرژ مولر از انگلستان به آلمان فرستاده شده تا مسیحیان کلیسای تعمیدی را عضو کلیسای دولتی نماید. اگرچه این مطلب دروغ بود، ولی نتیجه خوبی که برای کار ژرژ مولر داشت این بود که اولیای کلیسای دولتی بر ضد او اقدامی ننمودند. برکت دیگری که خداوند به ژرژ مولر عطا فرمود این بود که یک نفر از کتابفروش‌ها حاضر شد که در طبع و نشر تاریخچه کار او مساعدت کند و در نتیجه اشخاص زیادی به خواندن تاریخچه نامبرده موفق شدند، چونکه علاوه بر آنچه فروخته شد دو هزار جلد مجانی داده شد. فایده انتشار آن کتاب این شد که جمعیت کثیری از مردم در اثر خواندن آن کتاب تقویت می‌شدند و بعضی از بی‌ایمانان تولد تازه می‌یافتند.

از غالب جاها نامه‌هایی می‌رسید که نویسندگان اقرار می‌کردند که از خواندن کتاب نامبرده فواید روحانی برده‌اند،

گرچه همه پیشامدها ژرژ مولر را وادار می‌کرد که با اخلاص زانو زده از محبت خدا اظهار تشکر و امتنان نماید، لیکن گاهی امتحاناتی هم برایش رخ می‌داد. منجمله در صبح چهارم دسامبر سال ۱۸۴۴، بیش از یک ریال وجه نقد نداشتند در صورتی که لازم بود به یک صد و چهل نفر ناشتایی بدهند. این فقر و تنگدستی باعث و سبب خوبی بود که ژرژ مولر با ایمان قوی و توکل زانو زده رفع احتیاج خود را از خداوند مسألت نماید. تهیه خوراک تنها چیزی نبود که آن بنگاه به آن محتاج بود. پیدا کردن مریبان تربیت شده و تدارک منزل مناسب و تنظیم امر بهداشت یتیم‌ها اشکالات بزرگی بودند که ژرژ مولر با آنها رو به رو بود، لیکن از فضل الهی هر یک از این احتیاجات به موقع خودش برطرف می‌شدند. کسی که به خداوند اعتماد دارد، هر قدر دیرتر دعایش مستجاب شود از دعا کردن باز نمی‌ایستد. انتظار استجاب دعا برای تقویت ایمان و جرأت ماست و هم برای تقویت دیگران است.

خلاصه ژرژ مولر در هر حال یا در فقر یا در تنعم اطمینان داشت که خداوند در موقع لزوم به او کمک می‌کند. وقتی به کارهای وی به دقت نگاه کنیم می‌فهمیم که پیوسته آرزوی دلش این بوده که روز به روز کار یتیم‌خانه را توسعه دهد و همیشه برای خدمت بیشتر و تحمل زحمت زیادتری حاضر و آماده بود. در اثر عشق و علاقه مفرط او به خدمت روز به روز ایمانش قوی‌تر می‌شد و منتظر معجزات و برکات عظیم‌تری می‌گردید. دائماً این مطلب را نصب‌العین خود قرار می‌داد که خداوند به نتائیل فرمود: «بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید» (یوحنا ۱: ۵۰). در سال ۱۸۴۶، فکرش متوجه احتیاجات مؤسسه‌های مرسلین گردید. گرچه قبل از این به این قبیل مؤسسات کمک می‌کرد مخصوصاً مؤسسه مرسلین در گینه بریتانیا یا جاهای نزدیک، لیکن از این تاریخ چنین الهام یافت که در کار مطبوعات مسیحی مساعدت کند. ژرژ مولر به خوبی احساس می‌کرد که هر چه بیشتر به فکر معاونت دیگران باشد اسبابش هم برایش فراهم‌تر می‌شود، مخصوصاً سعی داشت که به مرسلین کمک بدهد که برای خدمت خداوند از مقامات و منافع دنیوی چشم پوشیده به خدمت کلیسا پرداخته‌اند.

در هنگام توسعه یا شروع کاری لازم نبود که مبلغی موجود داشته باشد، چونکه به وسیله دعا لوازم خود را از خزینه خداوند دریافت می‌کرد. از این جهت بسا اوقات که در هنگام تنگدستی و فقر کار تازه‌ای شروع می‌کرد. سر موفقیت ژرژ مولر این بود که همیشه در عقب ستون ابر هدایت خداوند راه می‌رفت و این قانون را درک کرده بود که کسانی که می‌خواهند در عقب ستون ابر هدایت خداوند راه بروند، حتی یک قدم هم مطابق میل و خواهش خود نباید بردارند. هیچ خطری متوجه نخواهد شد در صورتی که روح خداوند هدایت‌کننده است. برای هر قدمی که پیش می‌رویم، الهام و هدایت تازه‌ای لازم داریم. خیلی مهم است که در تمام کارهای خود چه کوچک و چه بزرگ منتظر هدایت و برکت خداوند باشیم و نیز واجب است که بدانیم توقف و پیشرفت خادم خدا هر دو از جانب خدای قادر مطلق تعیین می‌شود و هم مهم است که خادم خداوند به هر عملی که در هر حال خداوند انجام می‌دهد راضی و خشنود باشد.

## فصل چهاردهم: منزل‌های تازه برای یتیمان

ساختمان یتیم‌خانه اولی در اشلی داون مقدمه رجوع خدمت و اظهار عنایت و برکت بیشتری بود که خداوند به ژرژ مولر عطا فرمود. در اکتبر سال ۱۸۴۵، معلوم شد عمارتی که برای یتیم‌خانه در کوچه ولسون تهیه و تدارک شده از چندین جهت برای این مقصود مناسب نیست. یکی آنکه همسایگان آن محل از جار و جنجال بچه‌ها در موقع بازی شکایت می‌کردند و دیگر اینکه محل مناسبی برای میدان بازی نداشت. مخصوصاً از نقطه نظر بهداشت قابل سکونت نبود. معایب دیگری هم در منزل نامبرده بود که ژرژ مولر احتیاج خود را به ساختن منزل مناسبی که از هر جهت شایسته و بی‌عیب باشد احساس می‌کرد، لیکن چنین منزلی مستلزم مخارج هنگفتی بود و در آن موقع حتی یک شاهی برای چنین خرجی در دست نداشت، اما به واسطه صبر و حوصله و مراقبت و مواظبت در دعا و توجه کامل به خداوند هر مانعی را از بین برداشت؛ یعنی پس از چند هفته یعنی در دهم دسامبر سال ۱۸۴۵، هدیه‌ای که عبارت از هزار لیره بود برایش فرستاده شد.

این هدیه از حیث مبلغ بزرگترین هدیه‌ای بود که تاکنون به ژرژ مولر رسیده بود. پس از دو سه روز یک نفر از مهندسين حاضر شد که هر خدمتی بتواند برای ساختمان تازه انجام دهد. اگرچه در این موقع یک نفر مهندس و هزار لیره در اختیار داشت، ولی هنوز موانع زیادی در کار می‌دید. نخست اینکه می‌خواست عمارت نامبرده را در وسط شهر برستول بسازد، در این صورت قیمت زمین به سه هزار لیره بالغ می‌شد. دوم آنکه ساختمانی که برای سیصد نفر دانش‌آموز و مربیان و کارمندان ایشان مناسب باشد لابد چهار برابر قیمت زمین مخارج دارد؛ یعنی برای عملی کردن منظور خود اقلاً پانزده هزار لیره لازم داشت. سوم اینکه خرج سالیانه یتیمان اقلاً پنج هزار لیره بود. ژرژ مولر تمامی این اشکالات را به دست خداوند سپرده و خودش به دعا کردن پرداخت و اطمینان داشت که خداوند برای یتیمان فکر می‌کند.

هر وقت کتاب مقدس را می‌گشود پیغام تازه‌ای از خداوند می‌شنید. یک روز از خواندن کتاب عزرا فهمید روزی که خداوند خواست یهود را از اسارت نجات بخشد، پادشاه بت‌پرستی را برای مقصود خود برانگیخت و این مهم را به دست او سپرد و بالاخره اسیران بنی‌اسرائیل به بیت‌المقدس مراجعت کردند و به ساختن شهر موفق شدند. تمام کتاب عزرا برای ژرژ مولر پیغامی بود که اراده خداوند را برای ساختمان یتیم‌خانه به او می‌نمود. تا آخر ماه دسامبر چند فقره هدایای قابل ملاحظه به او رسید. در همان روزها به این آیه از کتاب مقدس برخورد و از آن تقویت یافت: «ای کوه بزرگ تو چیستی؟ در حضور زر بابل به همواری مبدل خواهی شد و سنگ سر آن را بیرون خواهد آورد و صدا خواهند زد فیض، فیض بر آن باشد» (زکریا ۴: ۷).

در تاریخ ۳۱ ژانویه سال ۱۸۴۶، قطعه زمینی به مساحت هفت جریب در اشلی داون پیدا شد که برای ساختن یتیم‌خانه تازه به او رسیده بود که دو هزار و هفتصد لیره قیمت داشت. این مبلغ نسبت به کلیه مخارجی که برای عمارت مزبور لازم بود بسیار کم و ناچیز بود، لیکن ژرژ مولر مطمئن بود که خداوند در موقع لزوم بقیه مخارج عمارت را می‌رساند. با اینکه در این روزها کار به خوبی پیشرفت می‌کرد، با این وجود تعطیل و تعویقی در کار پیدا شد؛ یعنی با اینکه ملک نامبرده را رسماً خریده و پولش را به صاحبش رد کرده بود، به تصرف او نمی‌دادند. ژرژ مولر از این پیشامد دلتنگ نبود، چونکه می‌دانست اگر این زمین را به او ندهند، به این جهت است که خداوند می‌خواهد قطعه زمین وسیع‌تر و مناسب‌تری برایش تهیه کند. در ششم جولای مبلغ دو هزار لیره به عنوان هدیه به او رسید. در بیست و پنجم ژانویه هدیه‌ای به همین مبلغ برایش فرستاده شد. کلیه پولی که برای این منظور به او رسید عبارت بود از نه هزار لیره. این پول‌ها در پاسخ دعا‌های صمیمانه‌اش به او می‌رسید.

در ماه جولای همین سال شروع به ساختمان نمود. وقتی که عمارت قریب به اتمام بود، منزل مناسبی برای سیصد نفر یتیم و همچنین برای معلمین و مربیان و کارمندان یتیم‌خانه تدارک شده بود. در این اوقات سه هزار لیره دیگر هدیه به او رسید، ولی هنوز به چندین هزار لیره دیگر احتیاج داشت. پیش از ماه می سال ۱۸۴۸، همه چیز تمام و کامل و کلیه لوازم یتیم‌خانه تهیه شده بود و بیش از پولی که بدان احتیاج داشت به او رسیده بود. در ۱۸ جون سال ۱۸۴۹،

یتیمان از خانه‌های اجاره‌ای کوچه ولسون به عمارت تازه در اشلی داون منتقل شدند. این موقع تقریباً دوازده سال از شروع کار ژرژ مولر گذشته بود. پیش از ماه می سال ۱۸۵۰، دویست و هفتاد و پنج نفر یتیم و سی و سه نفر مرد مربی که جمعا سیصد و هشت نفر باشند در آن محل جمع شده بودند. اسم یتیم‌خانه پناهگاه بود و بعد به خانه تازه یتیمان معروف گردید. به دو سبب این اسم را برای یتیم‌خانه انتخاب کردند، یکی اینکه چون در همان نزدیکی یتیم‌خانه دیگری بود که باید مشخص گردد و دوم اینکه به یتیم‌خانه ژرژ مولر خوانده نشود، زیرا که ژرژ مولر نمی‌خواست به این وسیله خود را بین مردم به نیکنامی معروف سازد، بلکه میل داشت هر تعریف و تمجیدی به خداوند نسبت داده شود که او را به این کار خیر هدایت نموده و از اول تا به آخر هر مانعی را از پیش پای او برداشته است.

ژرژ مولر یازده نفر از اشخاص معتمد و خیراندیش را تعیین نمود و این ساختمان و کارهای آن را به دست ایشان سپرده و دستور داد که روز به روز گزارش عملیات کارهای خود را بنویسند و نیز دستور داد که به غیر از بعد از ظهرهای چهارشنبه موقع دیگری هیچ کس برای گردش و تماشا بدانجا داخل نشود، چونکه گردش در تمام ساختمان یک ساعت و نیم طول می‌کشید و این عمل مانع از کار یتیم‌خانه می‌شد. طولی نکشید که ژرژ مولر به فکر افتاد که به جای سیصد نفر یتیم عهده‌دار پرستاری هزار نفر یتیم بشود و تعلیم و تربیت روحانی و جسمانی به ایشان بدهد. از سال ۱۸۵۶، شروع نمود که برای این مطلب دعا کند. از خداوند مسألت می‌نمود که کار او در نتیجه خودخواهی و میل شخصی نباشد، بلکه برای رضای خداوند و خدمت به یتیمان باشد.

در حالی که فواید این کار را می‌دید مشکلاتی را هم که در پیش داشت از نظر می‌گذرانید که آیا این فکر ناشی از احساسات جسمانی است یا روحانی؟ آیا این درجه خدمتی که به یتیمان شده کافی نیست؟ اگر بخواهد برای نگهداری سیصد نفر یتیم دیگر عمارتی بسازد، آیا محتاج به پانزده هزار لیره نمی‌باشد؟ و پس از ساختن آن آیا سالیانه هشت هزار لیره مخارج ندارد؟ هر قدر موانع به فکر او می‌رسید، در مقابل اینها یک چیز می‌گفت: «خداوند قادر است.» از آنجایی که ژرژ مولر با تمامی دل و جان متوجه به خداوند بود، ضعف و فقر خود را فراموش کرد و فکر خود را تقویت می‌داد. باز مشکل دیگری به نظرش رسید که با خود گفت که اگر هزار نفر یتیم جمع‌آوری کنیم و تا زنده هستیم خودم متصدی آموزش و پرورش ایشان باشم، پس از مرگم همه اینها بیچاره و آواره می‌شوند، لیکن در برابر این اشکال چنین گفت که من باید بر حسب اراده خدا از یتیمان پرستاری کنم و بعد از من خداوند بر حسب اراده خود پرستار دیگری تعیین خواهد کرد. در همین حال یادش آمد که آقای فرانکی هم به همین اشکال برخورد، با این وجود یتیم‌خانه پر از محبت و خدمتی در شهر هال تأسیس نمود و تا مدت سی سال در آن یتیم‌خانه خدمت کرد و پس از وفاتش داماد او عهده‌دار آن خدمت گردید.

به چندین جهت ژرژ مولر در فکر وسعت دادن یتیم‌خانه بود. اول آنکه یتیمان زیادی درخواست می‌کردند، لیکن چون به قدر کفایت لوازم استراحت ایشان را نداشت، نمی‌توانست آنها را قبول کند و در عین حال رد کردن آن یتیمان بیچاره و آواره نیز برای او اندوه بزرگی بود. دوم، وضعیت پست ادبی و اخلاقی یتیمان در منزل‌های خودشان و بیشتر از این جهت می‌خواست ایشان را تربیت و پرستاری کند. سوم، یتیمان بدبختی که به حالت ولگردی و پستی در کوچه‌ها بسر می‌بردند. ژرژ مولر احساس می‌کرد که اینها هم مستحق مساعدت و تربیت هستند. او این کار را یک شهادت و دلیل بزرگی بر این می‌دانست که خداوند اجابت‌کننده دعاهاست. به این چند جهت ژرژ مولر با دلیری در تمام مراحل حیاتی خود پیشرفت می‌کرد.

در چهارم ژانویه سال ۱۸۵۱، هدیه‌ای عبارت از سه هزار لیره به او تقدیم شد. در همان روزها در یکی از مجالس گفت: «خدا اراده دارد که کار خود را وسعت دهد و محلی برای هفتصد نفر یتیم و عاجز ساخته شود.» تا ماه می سال ۱۸۵۲، مبلغ سه هزار و پانصد لیره برای این منظور جمع‌آوری شده بود و در همان روزها در هنگام مطالعه کتاب مقدس در تحت تأثیر این آیه واقع شد: «ابراهیم، چون صبر کرد وعده را یافت» (عبرانیان ۶: ۱۵). همان وقت در خود یقین کرد که بالاخره به ساختن عمارت یتیم‌خانه دیگر موفق خواهد شد و با خود گفت همچنان که با صبر و دعا به ساختمان یتیم‌خانه اولی به قدر کافی خداوند کمک کرد، یقیناً در نتیجه صبر و دعا وسایل ساختمان یتیم‌خانه دومی نیز فراهم خواهد گردید.

پس از نوزده ماه روز به روز هدایای بیشتری به او می‌رسید. در چهارم ژانویه خبری که حاکی از وصول هشت هزار و

یک صد لیره بود به او رسید. مبلغ شش هزار لیره از این مبلغ را به یتیم‌خانه اولی تخصیص داد. در سه سال قبل وقتی که سه هزار لیره رسید در یادداشت خود چنین نوشت: «من اطمینان دارم که هدایای بیشتری به من خواهد رسید.» خوشحالی ژرژ مولر از زیادتی مبلغ هدایا نبود، بلکه برای این بود که می‌دید به چه نحو با خداوند رابطه دارد و خدا در کار او چگونه دخالت مثبت و مستقیمی می‌نماید. در این اوقات چهارصد و هشتاد نفر یتیم درخواست داده بودند که داخل یتیم‌خانه شوند. ژرژ مولر پیوسته دعا می‌کرد و آرزویش این بود که به زودی به ساختن یتیم‌خانه دومی موفق شود. در همان هنگام در این آیه کتاب مقدس تقویت روحانی یافته بود، یعقوب ۱: ۴: «لیکن صبر را عمل تام خود باشد، تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید.»

در ماه می سال ۱۸۵۳، هدایایی که برای ساختمان یتیم‌خانه دومی به او رسیده بود دوازده هزار و پانصد لیره بود و یتیمانی که درخواست داده بودند بیش از پانصد نفر بودند، لیکن با داشتن این مبلغ نمی‌توانست ساختمان یتیم‌خانه دومی را شروع نماید جز آنکه مقروض شود یا بیست و چهار هزار لیره داشته باشد. در ۱۸ نوامبر سال ۱۸۵۵، جماعتی از مسیحیان پنج هزار و هفتصد لیره به او دادند. ژرژ مولر سه هزار و چهارصد لیره از آن مبلغ را برای تأسیس یتیم‌خانه تخصیص داد و دو هزار و سیصد لیره آن را به یتیم‌خانه اولی داد. در این وقت عده یتیمانی که درخواست داده بودند هفتصد نفر بودند. از درخواست این عده ژرژ مولر یقین کرد که حالا دیگر خداوند اراده دارد که به ساختمان یتیم‌خانه تازه شروع نماید، لیکن وقتی که موفق نشد یقین کرد که خداوند در این کار قصد مخصوصی دارد یا می‌خواهد قطعه زمین بهتری نصیب ایشان کند. مدتی برای این کار دعا می‌کرد تا اینکه فهمید بهتر است در قسمت جنوبی یتیم‌خانه اولی عوض یک ساختمان بزرگ دو ساختمان کوچک جداگانه بسازد. بنابراین شروع کرد دست به کار عمارتی شود که گنجایش منزل چهارصد نفر یتیم را داشته باشد.

در ششم ماه می سال ۱۸۵۶، مبلغ سی هزار لیره داشت و در دوازدهم نوامبر سال ۱۸۵۷، ساختمانی را که گنجایش چهارصد نفر یتیم داشته باشد به اتمام رسید. در آن روز بقیه پولی که در دست داشت فقط دو هزار و سیصد لیره بود. در ابتدای سال سیصد لیره برای ساختمان یتیم‌خانه سومی تخصیص داد به اینکه به همانطوری که برای ساختمان اولی هدایا جمع شد، برای این ساختمان هم هدایایی فراهم خواهد گردید. باری، با ششصد لیره زمینی را که پهلوی آن دو عمارت بود خریداری کرد. از آنجایی که یتیمان داوطلب روز به روز زیادتر می‌شدند، تصمیم گرفت که عمارتی که می‌سازد گنجایش چهارصد و پنجاه نفر یتیم را داشته باشد. این روزها بسیار خوشحال بود، چونکه می‌دید هر قدر احتیاجش بیشتر می‌شود خداوند هم برکت بیشتری به او می‌بخشد و ملاحظه می‌نمود که تا چه اندازه ممکن است خداوند مرد فقیر ناچیزی را که بر او توکل دارد باعث برکت دیگران گرداند.

در سوم مارس سال ۱۸۲۶، یتیم‌خانه سومی دائر شد و بیش از ده هزار لیره برای مخارج جاری آن در دست داشت. تأخیری که در این مدت در کار این ساختمان واقع شده بود فرصت خوبی بود که ژرژ مولر بیشتر وقت خود را صرف دعا و مناجات نماید و منتظر برکت و مساعدت بیشتری بشود. به واسطه درخواست زیاد یتیمان داوطلب، ژرژ مولر خود را ناچار می‌دید که یتیم‌خانه را وسعت بدهد و این کار برای او کار مشکلی نبود، زیرا این مرد عادت کرده بود که کلیه احتیاجات خود را به وسیله دعا از خداوند مسألت نماید بنابراین با همین اطمینان و پشت گرمی خواست به کار بزرگتری دست بزند و یقین داشت که این مرتبه هم مانند گذشته موفق خواهد شد. در بیست و ششم ماه می سال ۱۸۶۲، شش هزار و ششصد لیره داشت و در نوامبر سال ۱۸۶۴، هدیه‌ای به او رسید که عبارت از پنج هزار لیره بود، لیکن تقدیم‌کننده این هدیه اسم خود را ذکر نکرده بود. گرچه ژرژ مولر به پنجاه هزار لیره احتیاج داشت، لیکن بیست و هفت هزار لیره بیشتر نداشت، اما، چون این مبلغ زیادتر از نصف مبلغی بود که بدان احتیاج داشت، آسان بود که شروع به ساختمان دو یتیم‌خانه نماید. منظورش این بود که زمینی را که نزدیک یتیم‌خانه است خریده بنا نماید. بعد معلوم شد که تا دو سال دیگر آن زمین در اجاره شخصی است.

این اشکال نیز سبب شد که ژرژ مولر بیشتر به دعا پردازد و رفع این مانع را هم از خداوند بطلبد. بالاخره در سال ۱۸۶۵، به خریدن همین زمین موفق گردید و پس از پرداخت قیمت زمین بیست و پنج هزار لیره در دست داشت. این پول برای ساختن دو دستگاه عمارت خیلی کم بود. از این جهت به دعا پرداخت و به اعتماد اینکه خداوند تمام وسایل را برایش فراهم کند. در ماه می سال ۱۸۶۶، سی و چهار هزار لیره در دست داشت و شروع به ساختمان نمود و تا آخر مارس سال ۱۸۶۸، بیش از پنجاه هزار لیره به او رسید بود. پس از اتمام ساختمان چهارم و پنجم هنوز شش

هزار لیره برای اثاثیه این دو یتیم‌خانه در دست داشت. مجموع پولی که برای این دو بنای یتیم‌خانه رسیده بود پنجاه و هشت هزار لیره بود. در سال ۱۸۷۰، پنج یتیم‌خانه بزرگ در اشلی داون ساخته شده بود و دو هزار یتیم در آنجا در کمال استراحت و آرامی تعلیم و تربیت روحانی و جسمانی می‌یافتند. هر قدمی که با ایمان و دعا برداشته می‌شد قوت و کمکی برای برداشتن قدم‌های دیگر بود و هر عملی که با توکل به خدا انجام می‌داد، وی را به کار دیگری ترغیب و تشویق می‌نمود. «استجاب دعا جزای خیر ایمان است.» هر لحظه‌ای که خطری متوجه او می‌شد خود را به این حقیقت قانع می‌کرد، «کسی که به امانت خداوند توکل دارد، خطر و ضرری متوجه او نمی‌شود.» اشخاصی که بنای یتیم‌خانه را می‌دیدند، بسیار محظوظ و خوشوقت می‌شدند. اولاً از استحکام بنا و همچنین زیبایی آن و دیگر از نقطه نظر بهداشت خیلی درست و صحیح ساخته شده بود. تمام بناها دارای هزار و هفتصد پنجره بزرگ بود و وسایل آسایش و استراحتی که در آنجا تهیه شده بود برای دو هزار نفر کافی بود.

تمام عمارت به منظور اینکه تا مدت طولانی دوام کند از سنگ ساخته شده بود و در ساختمان آن به انتها درجه صرفه‌جویی شده بود. گرچه عمارت در کمال زیبایی و سادگی بود، ولی باز هم تنها برای قشنگی کاری نکرده بودند و به همین مناسبت بعضی اشخاص از روی ملایمت به ژرژ مولر می‌گفتند در اینجا بچه‌ها منظره زیبایی ندارند. ژرژ مولر در پاسخ این حقیقت را بیان می‌کرد که غرض اصلی و اساسی در این بناها اظهار این حقیقت است که خداوند شنونده دعاست و دیگر اینکه من در خرج کردن این پول‌ها وکیل بوده‌ام و حق نداشتم که حتی یک شاهی مخارج غیرلازم بنمایم و هر چه ممکن بود که برای زیبایی و قشنگی ظاهری بنا مصرف شود بهتر است که به خرج فقرا برسد و دیگر اینکه این یتیمان، چون از یتیم‌خانه بیرون رفتند در جاهای ساده مشغول کار و خدمت می‌شوند، از این جهت لازم است که در یتیم‌خانه زندگی ساده داشته باشند، ولی در عین حال باید در بهداشت ایشان مراعات و مواظبت کامل به عمل آید.

پس هر گاه عمارت و اثاثیه مخصوص به یتیمان بسیار قشنگ و گرانبها بود، ایراد دیگری وارد بود و آن این بود: «اشخاص فقیری که با فداکاری هدیه‌ای برای فقرا می‌دهند راضی نیستند که پولشان به مصرف چیزهای قشنگ، ولی غیرلازم برسد، در صورتی که صدها نفر از هدیه‌دهندگان مثل بیوه زن فقیری هستند که در بیت‌المقدس دو فلس در صندوق فقرا انداخت.» باز هم در هر گوشه‌ای از یتیم‌خانه به تمام معنی نظافت و قشنگی و ترتیب مشاهده می‌شود. شغل مستخدمین و کار یتیم‌خانه در جامعه شرف عظیمی محسوب می‌شود. زمین‌های اطراف عمارت عبارت از باغچه‌هایی بودند که خود یتیمان میوه و سبزیجاتی را که لازم داشتند با دست خود در آنجا می‌کاشتند. این کار یک سرگرمی و تفریحی برای بچه‌ها محسوب می‌شد، چونکه یک قسمت از خوراک خود را با دست خود تهیه می‌کردند.

در هر قسمت از یتیم‌خانه نظم و ترتیب و نظافت حکمفرما بود و برای هر بچه‌ای یک صندوق چهار گوشه که نمره مخصوصی داشت آماده شده بود تا لباس خود را در آن محفوظ نگاه دارد. برای هر شش نفر یک سرپرست معین شده بود و این سرپرست هر چند روز یک مرتبه عوض می‌شد. هر پسری دارای سه دست و هر دختری دارای پنج دست لباس بود و به دختران تعلیم می‌دادند که لباس‌های خود را بدوزند و در موقع احتیاج اصلاح و تعمیر نمایند. برای هر دسته‌ای از اطفال کتابچه‌ها و بازیچه مخصوص به سن خودشان تهیه شده بود و همچنین هر دسته‌ای معلمین و مربیان محبوب و مهربانی داشتند. حد متوسط زندگانی و توقف هر یتیمی در یتیم‌خانه ده سال بود. البته بعضی یافت می‌شدند که هفده سال در آنجا بسر برده بودند.

کارها و مشاغل روزانه در یتیم‌خانه مانند ساعت مرتب و منظم بود. بچه‌های کوچک در ساعت شش از خواب برخاسته و تا ساعت هفت خود را برای کار حاضر می‌کردند. دختران تا ساعت هشت خیاطی می‌کردند و بچه‌ها خواندن و نوشتن می‌آموختند، سپس ناشتایی می‌خوردند. نیم ساعت بعد نماز صبح شروع می‌شد. قبل از نهار در میدان به تفریح و بازی مشغول می‌شدند. ساعت یک بعد از ظهر نهار می‌خوردند. سپس کار مدرسه شروع می‌شد و تا ساعت چهار بعد از ظهر ادامه داشت. پس از آن تا ساعت شش بازی می‌کردند و در ساعت شش نماز شام خوانده و بعد فوراً شام می‌خوردند و سپس دخترها به خیاطی و پسرها به کار دروس خود می‌پرداختند. بچه‌ها ساعت هشت و بزرگترها ساعت ده می‌خوابیدند. خوراک بچه‌ها مقوی و ساده و به قدر کافی بود و عبارت بود از نان و گوشت و شیر و شوربا و برنج و سبزیجات. ژرژ مولر در خصوص تعلیم و تربیت دانش‌آموزان چنین می‌گفت: «ما برای اصلاح روح و عقل و جسم تمام بچه‌ها سعی و کوشش خود را مبذول می‌داریم و اگر یکی از محصلین در روح و جسم و عقل تربیت نشد و

عضو مفید و کارآمدی برای جامعه نگردید ما در حق او کوتاهی نکرده‌ایم.»



بعضی از مفسرین کتاب مقدس در تفسیر مزمور ۲۳ از روی ظرافت طبع چنین گفته‌اند که برای عرابه‌ای که یکی از مقدسین سوار می‌شود، فقط یک نفر عرابه‌ران در جلو نیست، بلکه دو نفر خادم پیاده پیوسته در عقب عرابه راه می‌روند: «هر آینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود»، حقیقتاً این دو خادم «نیکویی و رحمت» همیشه در ایام حیات ژرژ مولر در پی او بودند. پنج عمارتی که برای یتیمان در اشلی داون ساخت، آنقدر تعجب‌آور نیست، چونکه در اتفاقات و حوادث دیگری که برای ژرژ مولر پیش آمد معلوم می‌شود که به چه نحو نیکویی و رحمت، این دو خادم امین همیشه در ایام عمر با او بودند. خود ژرژ مولر به خوبی در زندگی‌اش احساس می‌کرد که خیر و رحمت در پی او هست. منجمله هنگامی که می‌خواست دخترش را به آموزشگاه بفرستد، بدین طور نیکویی و رحمت خداوند به او همراهی کرد.

در سال ۱۸۴۳، چنین صلاح دانست که برای استراحت خانم خود دخترش را برای تحصیل در خارج از منزل نزد دیگری بفرستد. چندی برای این منظور دعا کرد و خداوند هم دعای او را مستجاب فرمود و یک نفر خانم مسیحی که در فن و تعلیم و تربیت روحانی و جسمانی آزموده و مجرب بود حاضر شد که عهده‌دار تعلیم و تربیت آن دختر «لیدیه» بشود. ژرژ مولر از این پیشامد فهمید که خداوند دعای او را مستجاب فرموده و این خانم دانشمند را برای تعلیم و تربیت دخترش معین کرده است. پس از چند ماهی ژرژ مولر حساب مخارج تعلیم و تربیت لیدیه را از آن خانم خواست. آن خانم هم صورت حساب مخارج او را داد و ژرژ مولر هم آن مبلغ را پرداخت. در همان روز هدیه‌ای به اندازه همان مبلغ که به آموزگار داده بود از شخص مجهولی برای او فرستاده شد. بدین طریق شش سال تحصیلات لیدیه ادامه یافت و خداوند هم خرج تحصیلات او را فراهم کرد. در نتیجه تعلیم و تربیت خوبی که این آموزگار روحانی در عرض شش سال به لیدیه داد، لیدیه توانست در مدت چهل و چهار سال یک زندگانی پاک و مقدس داشته باشد و خود را به خداوند تسلیم نموده از جان و دل نجات‌دهنده خود را خدمت کند.

از سال ۱۸۴۶، لیدیه به خدمت شروع نمود. اشخاصی که اطفال خود را به آموزگار دانشمند و عاقلی که فاقد احساسات روحانی هستند می‌سپارند، خیلی اشتباه می‌کنند، چونکه این قبیل آموزگاران اطفال را گمراه کرده فکر و روح آنها را تنها به امور جسمانی و عقلانی متوجه و ایشان را به یک زندگانی بی‌دینی هدایت می‌کنند. ممکن است دلایل زیادی ایراد کرد که یک خانواده و محیط روحانی چه تأثیری در زندگانی طفل دارد و اگر محیط آموزشگاه محیط مذهبی نباشد، در نتیجه مشاهده اخلاق آموزگاران لامذهب و رفتار بد ایشان دانش‌آموزان فاسد می‌شوند و بی‌دینی و لاقیدی و بداخلاقی تا آخر عمر در ایشان می‌ماند و هر روزه در زندگانی ایشان اثرات زشتی ظاهر می‌نماید و نیز نیکویی و رحمت در پی ژرژ مولر بود وقتی که در سال ۱۸۴۵، با خانمش به آلمان مسافرت کرد و اشخاصی را که در شتوتگارت در اشتباهات مذهبی بودند مساعدت نمود.

وقتی که می‌خواست از بریتانیا به اروپا مسافرت کند، فوراً مبلغ پانصد لیره به او رسید. فرستنده در نامه خود چنین نوشته بود که این مبلغ را برای احتیاجات شخصی شما می‌فرستم. با همین پول وسایل مسافرت خود را فراهم کرد. هنگامی که در شتوتگارت بود، در موضوع تهیه منزل خداوند او را یاری نمود و نیز هنگام توقفش در آلمان خداوند او را کمک کرد که در هر هفته هشت مجلس داشت و یازده جزوه تألیف و چاپ نمود و دویست و بیست هزار جلد از آنها را منتشر کرد و چهار هزار نسخه از سرگذشت خود را طبع و نشر نمود و نیز موفق شد در مجلسی که صد و پنجاه نفر از اعضای کلیسای حکومتی بودند موعظه کند، چونکه می‌دانست عقیده آنها کاملاً مطابق کتاب مقدس است. فرصت خوبی داشت که حقایق الهی و وحدت مسیحیان را اعتراف کند و هم شهادت بدهد و از صمیم قلب میل داشت که به مرسلین مساعدت نماید.

در سال ۱۸۶۵، می‌خواست که به عده‌ای از مرسلین کمک کند. وقتی که عده اشخاص مرسلین را حساب کرد معلوم شد که صد و بیست و دو نفر هستند که به کمک او احتیاج دارند. برای این مساعدت چهارصد و شصت و شش لیره لازم بود. از مبلغی که موجود داشت نود و دو لیره کسر بود. احتیاج خود را به خداوند عرض کرد و دعا نمود. در همان

شب پنج لیره به او رسید. صبح روز بعد صد لیره و به مناسبت روز میلاد خودش از طرف یکی از دوستان پنجاه لیره به او بخشیده شد. با این هدایا توانست مبلغی که می‌خواست به مرسلین بدهد تهیه کند و شصت و سه لیره هم اضافه داشت. شگفت‌انگیز است که تا این درجه خیر و برکت همراه او بود که او را در تحمل زحمات تقویت می‌بخشید. عرابه الهی، خودش و زحماتش را با هم حمل می‌نمود و نیکویی و رحمت در پی او بود. بعضی اوقات چندین نفر مریض داشت. گاهی لازم بود که برای پیدا کردن شغل و محل سکونت یتیمانی که فارغ‌التحصیل شده بودند فکر کند تا جای مناسبی برای ایشان تهیه و تدارک نماید و نیز لازم بود که در اداره کردن عده‌ای از یتیمان که داخل یتیم‌خانه هستند فکر کند. در تمام این حالات خیر و برکت و رحمت خداوند همراه او بود.

در سال ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷، قحطی شد، لیکن نیکویی و رحمت خداوند او را ترک ننمود. بی‌ایمانان تعجب می‌کردند که ژرژ مولر چطور این عده زیاد یتیمان را اداره می‌کند. مدت‌ها بعد ژرژ مولر گفته بود: «وقتی که در همه جا قحطی و گرسنگی حکمفرما بود، در داخل یتیم‌خانه به هیچ وجه اشکالی مشاهده نمی‌شد.» هر قدر بیشتر راه تاریک می‌شد، زیاده‌تر حس می‌کردند که دست خداوند ایشان را لمس می‌کند. موفقیت ژرژ مولر در کار بهترین دلیلی است که نیکویی و رحمت پیوسته در پی مقدسین است. از این راه نیز نیکویی و رحمت در پی او بود که همیشه از رحمت خدا ممنون و شکر گزار بود. از دعا غفلت نمی‌کرد، خواه به زودی دعایش مستجاب می‌شد، یا اینکه چنین به نظر می‌رسید که آسمان‌ها بسته شده و دعا مستجاب نمی‌شود. هر روز پیشامد تازه‌ای واقع می‌شد که مستلزم دعا کردن بود.

خودش در این موضوع چنین می‌گوید: «فرق این روزها با روزهای اول این است که به اندازه‌ای که کار زیاده‌تر و وسیع‌تر شده به همان اندازه اشکالات زیاده‌تر می‌شود و نیز می‌گفت به وسیله این اشکالات انسان سر نصرت و پیروزی را از طریق توکل به خدا تعلیم می‌گیرد.» نه اینکه تنها نیکویی و رحمت خدا ژرژ مولر را هدایت می‌کرد، بلکه در هنگام بروز خطر و ضرر هم او را محافظت می‌نمود. خداوند پیوسته بالای سر او سپری نگه داشته بود. مثلاً در سال ۱۸۴۷، در کربک، در منزلی که او زندگانی می‌کرد، یک نفر دیوانه هم در آن منزل سکنی داشت. آن دیوانه یک روز به خیال افتاد که ژرژ مولر می‌خواهد او را بکشد. در اثر این فکر تفنگی پیدا کرد و به قصد خودکشی چند گلوله به هوا انداخت، در آن موقع ژرژ مولر در منزل نبود والا ممکن بود آن دیوانه او را بکشد.

واقعه تأسف‌آور دیگری که برای ژرژ مولر پیش آمد این بود که در پاییز سال ۱۸۵۲، در حالی که آقای کروز سخت مریض بود از هند شرقی مراجعت کرد و پس از یک سال در منزل ژرژ مولر وفات نمود. در سال ۱۸۲۹، وقتی که این دو نفر با هم ملاقات کردند، آقای کروز خدمات زیادی به ژرژ مولر نمود و باعث تقویت روح و ایمان او شد. می‌شود گفت که آقای کروز باعث بیدار شدن ژرژ مولر شد، چونکه بی‌نهایت به کار بشارت علاقه‌مند بود و از همین جهت شغلی را که سالیانه هزار و پانصد لیره دخل داشت ترک کرد و برای بشارت انجیل به بغداد رفت، بدون اینکه مطمئن باشد که کسی حقوق مرتبی به او می‌دهد. باری این دو نفر خیلی به یکدیگر علاقه‌مند بودند از این رو مرگ کروز برای ژرژ مولر بسیار سخت بود. در ماه ژانویه سال بعد اشکال و تجربه‌ای برای ژرژ مولر رخ داد، چونکه لیدیه دختر عزیزش که در آن وقت بیست ساله بود به مرض تیفوئید سختی مبتلا شد و به طوری مرضش سخت بود که مشرف به مرگ شد، لیکن دعای ژرژ مولر سبب ظفر و نصرت شد و لیدیه بهبودی یافت و برای خودش و پدر و مادر و شوهرش بعداً باعث تسلی و برکت عظیمی شد.

ژرژ مولر این مطلب را در یادداشت‌هایش با ادای شکرگزاری به خدا متذکر می‌شود. در این روزها حالتش نسبت به روزهای سال ۱۸۳۱؛ یعنی بیست و یک سال قبل خیلی تفاوت داشت و تجربیات فعلی او برعکس تجربیات پیش است، زیرا که اگر در بیست و یک سال قبل به چنین تجربه‌ای دچار می‌شد، ایمانش متزلزل می‌گردید و از اراده خداوند شکایت می‌کرد، ولی اکنون با شکرگزاری واقعی این اتفاقات ناگوار را بر خود هموار می‌نماید. همانطوری که آهن‌ربا از میان توده خاک آهن را جذب می‌نماید، به همین نحو ژرژ مولر شادی و شکرگزاری را از میان مصیبت‌ها و اندوه‌ها پیدا کرده و قلب خود را بدان مشغول می‌دارد. در آخر جلد دوم کتاب سرگذشت خود چنین می‌نویسد: «وقتی که مردم تمام عملیات یتیم‌خانه را بر پایه کتاب مقدس و دعا می‌دیدند، می‌گفتند ژرژ مولر برای ریاکاری و عوام‌فریبی این کارها را انجام می‌دهد.»

البته اینگونه اتهامات زننده برای او بسیار تلخ و ناگوار بود. باری مردمانی که به تجربیات و حیات مذهبی اطلاع و

علاقه‌ای ندارند چنین حرف‌هایی می‌زنند. بعضی اشخاص می‌گفتند از این جهت که ژرژ مولر شخص بیگانه و اجنبی است کارهایش توجه مردم را جلب کرده است. بعضی می‌گفتند گزارش‌های خود را به طوری تنظیم می‌کند که باعث جلب توجه مردم می‌شود. برخی می‌گفتند از دافینه‌ای که به دست آورده این پول زیاد را خرج می‌کند، از این حرف‌هایی که بر ضد ژرژ مولر می‌زدند، یک فقره را می‌توان گفت که مردم درست فهمیده بودند و آن دست یافتن ژرژ مولر به دافینه مخفی است. حقیقتاً ژرژ مولر دافینه‌ای که عبارت از رحمت و برکت الهی است پیدا کرده بود که در مدت بیست و سه سال؛ یعنی تا سال ۱۸۵۶، یک صد و سیزده هزار لیره از طریق هدیه برای مخارج یتیمان به دست آورد و بدون اینکه از کسی تقاضایی کند.

ژرژ مولر جز یک مرتبه دیگر از کسی تقاضایی نکرد و آن این بود که چند نفر یتیم به او معرفی کنند. ژرژ مولر بدین نحو از اشخاصی که اهل دنیا گمان می‌کنند ممکن است از ایشان استمداد کرد خود را بر کنار نگاه می‌داشت. گنج‌های ظاهری هیچ برکتی ندارد و همه آنها در جمع کردن تمام می‌شوند، اما گنج‌های معنوی که عبارت از برکت خداست تمام شدنی نیست و ممکن است بی‌اندازه از آن برداشته خرج کرد. خدمت یتیمان برای ژرژ مولر بسیار خوشایند بود و هر چه بیشتر خدمت می‌کرد، خوشحال‌تر می‌شد و خدا را شکر می‌کرد که به وسیله او عده‌ای از یتیمان منزل و مأوایی پیدا کردند که بدون آن یتیم‌خانه‌ها زندگانی آن بیچارگان سخت‌تر و گاهی منجر به هلاکت می‌شد.

بسیاری از یتیمانی که به او معرفی می‌شدند مسلول بودند و برخی از خون فاسد، جسمشان مسموم بود و برای هر مرض خطرناکی مستعد بودند، گاهی یتیمی به یتیم‌خانه می‌آمد که از گرسنگی مشرف به مرگ بود مثلاً در سال ۱۸۵۵، چهار طفل یتیم از چهار ساله تا نه ساله به یتیم‌خانه معرفی شدند که همه از یک فامیل بودند. اینها از بی‌کسی و گرسنگی مشرف به موت بودند. ژرژ مولر شک داشت که قبول کردن آنها مفید باشد، چون اگر ایشان را قبول می‌کرد لازم بود که مبلغ زیادی برای بهبودی و بهداشت ایشان خرج کند و بالاخره معلوم نبود که زنده بمانند یا خیر؟ باز هم گفتند رد کردن این یتیمان کار ظالمانه و وحشیانه‌ای است، پس با توکل به خدا ایشان را قبول کرد و به بیمارستان سپرد و در نتیجه توجه و محبت اولیا و پرستاران یتیم‌خانه حالشان خوب شد.

نگرانی و زحماتی که در قسمت اخلاقی یتیمان پیشامد می‌کرد، به مراتب سخت‌تر از اشکالات بهداشتی ایشان بود، چون ممکن بود یک نفر بداخلاق روحیه عده زیادی را خراب کند. در سال ۱۸۲۸، مجبور شد که یک نفر پسر هشت ساله‌ای را از یتیم‌خانه بیرون کند، چون هم دزد و هم دروغگو بود. دو مرتبه از یتیم‌خانه فرار کرد و اثاثیه چند نفر از بچه‌ها را همراه خود برده بود و از این کار خود افتخار می‌کرد. چندین مرتبه به طور خصوصی او را نصیحت کردند و مدتی برای او دعا می‌کردند و هر وسیله‌ای که برای اصلاحش ممکن بود فراهم نمودند، ولی سودی نبخشید. یک روز همه یتیمان را جمع نموده با هم برای آن طفل دعا کردند و با غم و اندوه برابر همه او را از یتیم‌خانه بیرون نمودند.

در اواخر سال ۱۸۵۷، اتفاقاً یکی از دیگهای بخار یتیم‌خانه نمره یک که وسیله گرم نگه داشتن عمارت بود سوراخ شد. ناچار بودند که هر چه زودتر آن را اصلاح کنند و تعمیر آن چند روز طول کشید. هوا بسیار سرد بود و برای گرم کردن سیصد نفر یتیم هیچ وسیله‌ای نداشتند، از برداشتن و اصلاح دیگ هم چاره‌ای نبود. اتفاقاً همان روز که دیگ را برای تعمیر از جایش برداشتند باد سرد شمالی شروع به وزیدن نمود و بیش از پیش هوا سرد شد و خطر بزرگی از سرما متوجه یتیمان بود. در آن وقت ژرژ مولر با خلوص نیت زانو زد و چنین دعا کرد: «ای خداوند، این یتیمان از تو هستند، مسألت می‌کنم که باد سرد شمالی را به باد گرم جنوبی تغییر دهی و به کارگران قوت و حکمت ببخشی که بتوانند هر چه زودتر دیگ بخار را حاضر کنند.» در شام همان روز باد گرم جنوبی شروع به وزیدن نمود و هوا به طوری ملایم شد که هیچ احتیاجی به آتش نداشتند.

پس از سی ساعت دیگ بخار حاضر شد، ولی در مدت این سی ساعت هوا کاملاً مساعد بود. به اینطور نیز نیکویی و رحمت خداوند در پی ژرژ مولر بود. چندین مرتبه دیگر هم به طور فوق‌العاده در تنگی و مشقت ایشان را مساعدت نمود. از تاریخ ماه می سال ۱۸۶۴ تا ماه می سال ۱۸۶۵، خشکسالی سختی اتفاق افتاد، پانزده منبع آب که در سه یتیم‌خانه داشتند همه خالی شدند و ۹ دهانه چاه آب که در یتیم‌خانه داشتند به کلی خشک شد و روزانه به سه هزار گالون؛ یعنی چهل خروار آب محتاج بودند. چند روزی به دعا جهت باران مشغول بودند، ولی باران نبارید، اما خداوند از طریق دیگری ایشان را کمک کرد، بدین ترتیب که یک نفر برزگر روزانه یک صد و پنجاه گالون آب از مزرعه

خود به ایشان می‌داد و بقیه آب مایحتاج خود را از چاه‌های یتیم‌خانه و از همسایگان فراهم می‌کردند. بدین طریق خشکسالی تا موقع باران به ایشان ضرری نرسانید.

یک مرتبه مرض آبله و تیفوس در برستول و اطراف آن شیوع یافت و سه سال طول کشید، در این سه سال یتیم‌خانه خیلی در خطر برود و برای سلامتی یتیمان دعا می‌کردند و از خداوند مسئلت می‌نمودند که همچنان که در موقع خشکسالی ایشان را یاری کرده در این موقع شیوع مرض نیز بچه‌ها را کمک کند. خوشبختانه به هیچ یک از اطفال حتی تب سرایت ننمود، لیکن بعضی از بچه‌ها مبتلا به آبله شدند و خدا را شکر که کسی تلف نشد. بدین نحو همیشه نیکویی و رحمت در پی ژرژ مولر بود. در سال ۱۸۶۵، به واسطه باد و باران و طوفان هولناک خرابی زیادی به بناهای یتیم‌خانه وارد آمد. طوفان از روز یکشنبه شروع شد و تا روز چهارشنبه طول کشید، در تمام شهر و اطراف عمارت‌های زیادی خراب شد و بسیاری تلف شدند، لیکن به هیچ یک از بچه‌های یتیم‌خانه خطر جانی نرسید. ژرژ مولر در هنگام بیان این واقعه حول‌انگیز بعدها شهادت می‌داد که نیکویی و رحمت خداوند در پی او بوده است.

در سال بعد تب قرمز شروع شد و سی و نه نفر از یتیم‌ها مبتلا شدند و به جز یک نفر دختر کوچک ضعیف‌المزاج لاغر کسی تلف نشد و این دختر سال‌های قبل به بیماری کبد مبتلا بود و توانایی ایستادگی در مقابل این مرض را نداشت. در این سال‌ها دختران و پسران در یتیم‌خانه به طور تساوی زندگی می‌کردند و با هم از توجهات جسمانی و روحانی این بنگاه بهره‌مند می‌شدند. در سال ۱۸۶۴، بیش از دویست نفر خود را به برکت خداوند سپردند. در سال ۱۸۶۶، دختر هفده ساله‌ای که به بیماری سل مبتلا بود و در مدت چهارده سال در یتیم‌خانه در تحت توجه و سرپرستی خصوصی ژرژ مولر بود و هیچ وقت در خصوص نجات روح خود فکر نکرده بود، لیکن در اوقاتی که مرگش نزدیک شده بود و ژرژ مولر خیلی برایش دعا می‌کرد متوجه گناهان خود شده توبه کرد و پیش روی همه به خطاهای خود اقرار نمود و به برکت آمرزشی که از خدا یافته بود اعتراف نمود. اقرار و اعتراف این دختر سبب شد که بسیاری از دختران و پسران توبه کردند و خود را به خداوند تسلیم نمودند. این دختر در یتیم‌خانه به لاقیدی و بی‌دینی معروف و مشهور شده بود، لیکن پس از آنکه توبه کرد باعث نجات سیصد و پنجاه نفر از اطفال یتیم‌خانه شد.

از این مطالب قوت و قدرت دعا را در زندگانی اشخاص می‌بینیم و قدرت کلام خدا را ملاحظه می‌کنیم. ژرژ مولر به حیات روحانی بچه‌ها خیلی اهمیت می‌داد. به طوری ایشان را تربیت می‌کرد که بسیاری به سن نه یا ده سالگی خود را به خداوند تسلیم می‌کردند. در سال ۱۸۶۶، در انگلستان بیماری وبا شیوع یافت، لیکن در نتیجه دعا‌های ژرژ مولر به یتیم‌خانه سرایت نکرد و در پاییز همان سال مرض سیاه سرفه و حصه شیوع یافت و هشت نفر از یتیم‌ها سیاه سرفه و دویست و شصت و دو نفر به حصه مبتلا شدند. از ماه می سال ۱۸۶۶ تا ماه می سال ۱۸۶۷، از هزار و سیصد نفر فقط یازده نفر مردند؛ یعنی در صد نفر، یک نفر جان خود را از دست داد. وقتی که گزارش سالیانه یتیم‌خانه این موضوع را طبع و نشر نمود، مردم می‌فهمیدند که در موقع بروز بیماری‌های واگیری و تلفات زیاد در شهر برستول، یتیم‌ها از مرض و خطر محفوظ بودند. بسیاری تشویق شدند و به محبت خدا امیدوار گردیدند و هدایای خوبی به ژرژ مولر می‌دادند و هم تشویق می‌شدند که بیشتر دعا کنند و خود را به خداوند تسلیم نمایند.

ژرژ مولر در یادداشت‌های سال ۱۸۶۵، خود چنین نوشته است که مدت سی و یک سال است که ما از پیمان خود تجاوز ننموده‌ایم؛ یعنی از سال ۱۸۳۲، تا به حال مقروض نشده و کسی را جز خدای قادر مطلق به ریاست مؤسسه انتخاب ننموده‌ایم و جز اشخاص مؤمن و پرهیزکار را به کارمندی قبول نکرده‌ایم. هر عملی را با ایمان و دعا انجام داده و هیچ وقت به انسان اعتماد نداشته‌ایم، بلکه به خداوند توکل نموده‌ایم. ژرژ مولر شهادت و یادداشت‌های خود را همیشه به این جمله ختم می‌کرده است: «تا به این درجه خداوند به ما کمک نموده است.» در سال ۱۸۶۶، یکی از دوستان عزیز ژرژ مولر آقای کربک در سن شصت و شش سالگی وفات یافت. آقای کربک یک نفر از دوستان صمیمی او بود که در مدت سی و شش سال در برستول در کار یتیم‌خانه با وی همکاری کرده بود. این دو نفر در سال ۱۸۳۲، در دیوونشایر با یکدیگر دوست شدند و روز به روز دوستی و رفاقت و همکاری و صمیمیت ایشان نسبت به یکدیگر زیاده‌تر می‌شد و اتفاقاً هر دو مسن بودند. ایمان ژرژ مولر در واقعه مرگ آقای کربک او را تسلیت نمی‌داد، این مصیبت برای او غیرقابل تحمل بود، هر وقت که ژرژ مولر در جلوی خود تاریکی‌ها و زحماتی را مشاهده می‌کرد، با اعتماد به خداوند پیش رفته و یقین داشت که نیکویی و رحمت در پی او خواهد بود.

روزهای زندگی همیشه پر از شادی و خوشی نیستند. هر ستاره نیکبختی بالاخره غروب می‌کند. پیوسته در زندگانی ما هوای صاف و پاکی نیست، بلکه بسیاری از اوقات با بادهای و طوفان‌ها و سختی‌ها و سردی‌ها و گرمی‌ها رو به رو شده و می‌شویم. در کتاب جامعه نوشته شده است: «اگر ابرها پر از باران شود، آن را بر زمین می‌باراند» (جامعه ۱۱: ۳)، لیکن خدا را شکر که دائماً پس از ابرهای تیره و غم‌ها و غصه‌های زیاد لطف و محبت الهی عیان و آشکار می‌شود. سال ۱۸۷۰، برای ژرژ مولر اوقات پر از غم و غصه بود، چونکه در همین سال خانم مهربان او وفات یافت. بانوی نامبرده در مدت سی و پنج سال خانه‌داری شوهرش را از جان و دل محبت و مساعدت می‌نمود. زندگی این دو نفر به یک ایمان و محبت عظیمی مخلوط بود. هر روزی که از زندگی ایشان می‌گذشت نسبت به یکدیگر محبوب‌تر می‌شدند. مخصوصاً در این سال آخر در نظر ژرژ مولر بسیار عزیز و محبوب شده بود.

خود ژرژ مولر چنین شهادت می‌دهد: «تمام ایام زندگی خانوادگی‌اش مملو از خوشی و شادمانی بود.» خوبی زندگانی این دو نفر نه از این جهت بود که هر دو مسیحی بودند، بلکه عمده مطلب این بود که هر دو از صمیم قلب خود را وقف خدمت خدا کرده بودند. هر روز با هم کتاب مقدس می‌خواندند و روزی دو مرتبه با هم دعا می‌کردند و همیشه وقت مخصوصی برای دعای خانوادگی داشتند. در سال ۱۸۵۹، به مرض روماتیسم مبتلا شد، لیکن همین مرض در سلامتی و تندرستی او دخالت عظیمی داشت، چونکه لازم بود دو ماه بخوابد و به هیچ کاری دست نزنند. به این نحو خداوند این مرض را به خیر و برکت مبدل نمود. این خانم مدتی پیش از وفاتش ضعیف و شکسته شده بود تا اینکه در پنجم فوریه سال ۱۸۷۰، اثر خستگی زیادی در خود احساس نمود و به نزدیکان خود گفت خداوند خیلی زود می‌آید و در ساعت چهار بعد از ظهر روز یکشنبه زحمات این زندگانی را فراموش کرد تا برای همیشه در ملکوت خداوند خود راحت و آرام باشد.

بسیاری از مسیحیان هستند که در روز مرگ دوستان خود مصیبت‌زده و اندوهگین به نظر می‌رسند، لیکن ژرژ مولر در مرگ خانمش خدا را شکر می‌کرد و می‌گفت که از زحمات این دنیا نجات یافته است و با خوشی و شادمانی در ملکوت خدای پدر قادر مطلق زیست می‌کند. اندوه و تأسف در موقع مرگ ناشی از خودخواهی است، چونکه برای خوشی خودمان میل داریم که از ملاقات و معاشرت دوستان خود بهره‌مند باشیم. اگر خودپرستی و خودخواهی در کار نباشد، خوشوقتی دست می‌دهد از اینکه می‌دانیم به وسیله مرگ دوستان از زحمت این دنیا نجات یافته و در شادی خداوند داخل شده‌اند. هنگامی که تجربیات و زحمات به ما می‌رسد همان وقت است که ایمان ما آزموده می‌شود و معلوم می‌گردد که تا چه درجه ما به امانت و حکمت و محبت خدا ایمان داریم.

ژرژ مولر چند ساعت پس از مرگ خانمش به یک مجلس دعای هفتگی که عضویت آن را داشت رفت و در آنجا با شادی و خوشی به همه گفت خواهشمندم که در شکرگزاری با من همراه شوید، بلکه مرا کمک کنید، چونکه خداوند به من ترحم فرمود و در موقعی که خانم من در رنج و درد بود از لطف خود او را به ملکوت خویش برد، جایی که خانم رنج و زحمت را نمی‌شناسد. خوشحالم که یقین دارم الان خانم من جای خوبی دارد، کاش که در شادی او شریک بودم. این حرف‌ها در جماعت بسیار تأثیر کرد، چونکه آن اشخاص همه خانم را می‌شناختند و به دانشمندی و پاکدامنی او اعتراف داشتند. همه کس می‌دانستند که آن خانم در مدت چهل سالی که همسر ژرژ مولر بوده برای شوهر و دخترش برکت عظیمی بوده است. در یازدهم فوریه با تشریفات معمولی و اکرام و احترام جسد خانم را دفن کردند.

بسیاری از دوستان خانم و هزار و دویست نفر یتیمان در تشریفات دفن حضور داشتند. خود ژرژ مولر در زحمات کفن و دفن شرکت داشت. در نتیجه تحمل زحمت و غصه در این واقعه چند روزه مریض شد و پس از بهبودی در یک مجلس عبادتی برای یادآوری از خانمش موعظه مخصوصی داشت. خلاصه و تکیه کلام تجلیل و تمجید خداوند بود. راجع به مزمور ۱۱۹: ۶۸ گفتگو کرد: «خداوند نیکوست و نیکویی می‌کند.» از این حقیقت سه موضوع را گوشزد نمود. نخست آنکه خداوند آن خانم را به من بخشید. دوم آنکه تا مدتی طولانی او را برای من باقی گذاشت، سوم آنکه او را از من گرفت. زیور و زینت خانم عبارت از قلب مطمئن و روح آرام می‌بود و اینکه همیشه در دعاها و غم‌های شوهرش

هنگام امتحان شریک و سهیم بود. خود ژرژ مولر درباره خانمش چنین می گفت: «خانم برای من عطیه و بخشش الهی است.» بیش از هزار مرتبه به خود خانم گفته بود: «عزیزم، خداوند تو را مخصوصاً برای شادی و کمک من خلق فرموده، چونکه تو مناسب ترین زوجه ای هستی که ممکن بود من برای خود انتخاب کنم و با او ازدواج نمایم.»

معلومات خانم فقط منحصر به این نبود که چند زبان می دانست، بلکه در علوم عالیه هم از قبیل ریاضیات و نجوم عالم و ماهر بود و به واسطه معلومات کاملی که در حساب داشت ممکن بود شوهرش را در عرض سی و چهار سال در کار دفترداری مساعدت کند. ژرژ مولر از این حیث بسیار خوشوقت بود، چونکه با کمال اطمینان تمام حساب خود را به خانم محول نموده بود. لیاقت طبیعی که آن خانم در کار خانه داری داشت در اداره کردن یتیم خانه کمک خوبی بود. در کار خیاطی و احتیاجات یتیم خانه و خواربار خیلی دانا و باتجربه بود و از این راه کمکهای ذی قیمتی به شوهرش می کرد. مانند یک مادر مهربان به یتیمان مساعدت می کرد و همچون فرشته محبت مابین ایشان زندگی می نمود. در یتیم خانه به پست ترین کاری مشغول می شد. از کار کردن عار نداشت و خجالت نمی کشید. در هنگام بروز سرما یا گرما در لباس یتیمان مواظبت می کرد و به یادآوری کسی که بچه ها را در آغوش خود می کشید و می گفت: «بگذارید بچه های کوچک نزد من آیند.»

بچه ها را در آغوش محبت خود پرورش می داد. چند ماهی بعد از مرگ خانم از یک نفر از یتیمان که هفده سال قبل در یتیم خانه بوده مراسله ای رسید که در آن نامه به ژرژ مولر نوشته بود که: «به من اجازه بدهید به عنوان احترام و شکرگزاری از محبت مادرانه خانم از طرف خودم و همه یتیمانی که از توجهات مادرانه خانم در عرض بیست و پنج سال بهره مند و برخوردار شده ایم سنگ قبری تهیه نموده روی مزار خانم نصب کنیم.» ژرژ مولر خواهش او را پذیرفت و از تقدیمی و هدایایی که از یتیمان جمع آوری شد سنگ قبر مناسبی تدارک نموده روی مزار خانم ژرژ مولر نهادند، چند وقت پس از مرگ خانم ژرژ مولر، دخترش لیدیه جوف یکی از دفترهای خصوصی خانم مکتوبی دید که خانم به خط خود چنین نوشته بود: «وقتی که خانم ژرژ مولر وفات می کند از همه دوستانش خواهشمند است که به این مطلب توجه کنند، من از رفتن از این دنیا و زندگانی با مسیح در آن عالم بسیار مسرورم، دلتنگی که دارم این است که شوهر و دختر و سایر دوستانم از رفتن من غمگین می شوند. ای خداوند عیسی اراده تو در این امر باشد نه خواهش من.»

این مکتوب برای ژرژ مولر و لیدیه و همه دوستان خانم آخرین وصیت بود. از آن روز به بعد لازم بود که ژرژ مولر به امید خداوند و با قلب مجروحی به تنهایی به کار خود ادامه دهد. شانزده سال پس از مرگ خانم آقای جمیز رایت از ژرژ مولر تقاضا کرد که با لیدیه ازدواج نماید، چونکه خانم محبوبش مرده بود. ژرژ مولر دید که دامادی بهتر از آقای جمیز سراغ ندارد، حاضر بود که گنج گرانبهای خود را به او بدهد بنابراین با لیدیه در این خصوص گفتگو کرد. گرچه لیدیه میل داشت که در تمام زندگانی پدر پیر منفردش را کمک کند و خدمت نماید، لیکن پس از ابرام و اصرار پدرش به ازدواج با آقای جمیز تن در داد. در تاریخ شانزدهم سال ۱۸۷۱، زندگانی شیرین و پر محبت زناشویی لیدیه و آقای جمیز رایت شروع شد.

پس از آنکه لیدیه از ژرژ مولر جدا شد، ژرژ مولر فهمید که خیلی تنها شده و احتیاج کامل به کسی دارد که او را در زحماتش معاونت و کمک نماید پس از چندی تفکر و تأمل دید که با دوشیزه گریس ازدواج کند، چونکه از بیست و پنج سال قبل او را می شناخت و یقین داشت که او در کارش معاون و مساعد بسیار خوبی خواهد بود بنابراین دو هفته پس از ازدواج لیدیه، ژرژ مولر با دوشیزه گریس سانگر ازدواج نمود و بقیه عمر از شرکت و مساعدت آن خانم بهره مند گردید. وقتی که آن خانم فهمید که ژرژ مولر خود را برای خدا مسکین و فقیر ساخته و از مال دنیا مالک هیچ چیز نیست، برای اینکه کاملاً شریک زندگانی شوهرش باشد دارایی خود را که عبارت از دوپست لیره بود برای کار خداوند تخصیص داد. چندین دفعه هم که به واسطه مرگ برخی از اقوامش ثروت خوبی به او می رسید آن را نیز وقف کار خداوند می کرد و مردم خیلی فکر می کردند که پس از مرگ ژرژ مولر آیا چه کسی می تواند کار او را اداره کند و خداوند چه شخصی را برای این کار مهم نامزد می نماید. کم کم این مطلب به گوش ژرژ مولر رسید و در جواب گفت: «خدای زنده ای که این یتیم خانه ها را تأسیس نمود قادر است که برای اداره کردن آنها شخصی را پیدا کند که بهتر از من یتیمان را اداره نماید و خدمت کند.»

ژرژ مولر راست می گفت، چونکه خداوند آقای جیمز رایت را قبل از این برای کار خود در تحت نظر ژرژ مولر تربیت و مهیا نمود. آقای جیمز رایت سیزده سال قبل از این شروع به شرکت و همکاری در کار ژرژ مولر داشته و به منزله دست راست او محسوب می شد و ژرژ مولر در غیاب خود کارهای مهم خویش را با اطمینان به آقای جیمز رایت محول می کرد و او هم به خوبی از عهده خدمت برمی آمد. وقتی که در سال ۱۸۷۰، خانم ژرژ مولر مرد و خود ژرژ مولر مریض شد، تا مدتی که خوابیده بود کارهای یتیم خانه را به عهده آقای جیمز رایت واگذار نمود و آن اوقات هنوز آقای جیمز رایت با لیدیه ازدواج نکرده بود، حتی کسی هم نمی دانست که این دو نفر با هم ازدواج خواهند کرد و از این جهت که هنوز خانم جیمز رایت در قید حیات بود.

باری جیمز رایت از سال ۱۸۷۰ تا سنه ۱۸۷۲، به جای ژرژ مولر عهده دار کار یتیم خانه بود. سه سال پس از آنکه ژرژ مولر با دوشیزه گریس سانگر ازدواج کرده بود، دوشیزه گریس سانگر سخت مریض شد به طوری که از مردنش چیزی باقی نمانده بود، لیکن در اثر دعا و معالجه شفا یافت. پس از چندی باز مریض شد و دکترش گفت که بهبودی نخواهد یافت. باز هم این دفعه در نتیجه دعا و معالجه شفا یافت و لازم شد که چندی برای تقویت بنیه در ساحل دریا زندگی کند. از این جهت چند ماه ژرژ مولر با خانم به ساحل دریا مسافرت کردند و محبت و مساعدت الهی در غم و اندوه به این طور به این مرد خدا می رسید.

## فصل هفدهم: هنگام شهادت و بشارت به محبت خدا در تمام جهان

بعد از آنکه ژرژ مولر به خداوند هدایت شد و تولد تازه یافت پنج مرتبه تصمیم گرفت که در یکی از بنگاه‌های مرسلین داخل شده و برای شهادت و بشارت به محبت خدا عمر خود را صرف کند، لیکن از هر طرفی که می‌رفت خداوند راه او را مسدود می‌ساخت، حالا که به سن شصت و پنج سالگی رسیده اقرار می‌کند که حتی خودش هم چنین آرزویی نداشت که تا این درجه خداوند به او فرصت عطا فرماید. در ابتدای خدمتش مدتی در سیاحت و گردش در بریتانیا و اروپا صرف کرد، اینک مقدور بود که در مدت هفده سال عمر خود را در شهادت دادن و بشارت به محبت خدای شنونده دعاها صرف نماید. می‌خواهد با خانمش به سوی اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا و استرالیا مسافرت کند و نمی‌خواهد که کار خود را به محل مخصوصی منحصر نماید، بلکه میل دارد همه جا بگردد تا ببیند خداوند کجا یک دروازه مخصوصی برایش باز می‌کند.

به هفت علت خود را مجبور دید که به این کار اقدام نماید، اول آنکه به طور ساده به انجیل موعظه کند تا نشان بدهد و بفهماند که نجات انسان بسته به احساسات ظاهری و به ایمان خودش نیست، بلکه بسته است به فداکاری و کفاره کامل عیسای مسیح. دوم برای اینکه به مردم تعلیم دهد که فکر کنند و بفهمند که تا چه اندازه قلبا با مسیح رابطه دارند، زیرا بسیاری از مسیحیان حتی واعظین و کشیشانی بودند که از شادمانی و خوشی حقیقی در عیسای مسیح محروم بودند و از همین جهت نمی‌توانند دیگران را به آن شادمانی و خوشی روحانی برسانند. سوم آنکه ایمانداران را به خواندن کتاب مقدس و تفکر در آن وادار کند تا کتاب مقدس را تفتیش کنند و به واسطه گنج‌های ذی‌قیمتی که در آن هست در روحانیت غنی و بی‌نیاز گردند و از دعا کردن غفلت نکنند.

چهارم اینکه محبت برادرانه را بین ایمانداران برقرار نماید تا به امور ظاهری که باعث اختلاف و جدایی بین ایشان هست اهمیت ندهند، بلکه بیشتر به حقایق روحانی که سبب وحدت و یگانگی ایمانداران است متوجه شوند تا همه کسانی را که خدا دوست هستند محبت نمایند و بر تعصبات قوی فائق آمده و یک شرکت و الفت روحانی تشکیل دهند. پنجم اینکه ایمان مؤمنین را تقویت دهند و ایشان را به توکل به خدا ترغیب و تشویق نمایند تا بدون اضطراب به خدا اعتماد داشته به قوت و نیروی دعا ایمان داشته باشند. ششم ایمانداران را بیدار کنند و به ایشان بفهماند که از عالم جدا هستند و باید به امور آسمانی دل مشغول دارند. هفتم تا آنکه مؤمنین در انتظار ظهور عیسای مسیح باشند.

اینک خلاصه‌ای از سفرهای بشارتی او را می‌نویسیم: «در ۲۶ ماه مارس سال ۱۸۷۵، از برستول به طرف برایتون، لوئیس و سندرلاند مسافرت نمود و در راه سندرلاند بر حسب خواهش آقای سپرجن در کلیسای لندن موعظه نمود و بعد از آن به نیوکاسل رفت و بعد به لندن برگشت و در آنجا در مجلس «مایلد مایپارک» و در کلیسای «تالبوت رود» و در کلیسای «ادنبرگ» موعظه کرد. این مسافرت در پنجم جون تمام شد. در مدت ده هفته هفتاد مرتبه در مجالس مختلف موعظه نمود. سبب این مسافرت در مرتبه دوم این بود که می‌خواست شورش و نهضتی را که آقای مودی و آقای سانکی در سفرهای بشارتی خود در مسیحیان به وجود آورده بودند تکمیل نماید، چونکه آن دو مبشر نامبرده فقط چند روز در یک محل توقف می‌کردند و به واسطه موعظه و بشارت به محبت خدا اشخاص زیادی ایمان می‌آوردند.

ژرژ مولر می‌خواست در مسافرت دومش این قبیل اشخاص را که نوایمان محسوب می‌شدند تقویت و مساعدت روحانی بنماید. برای این منظور به انگلستان و ایرلند و اسکاتلند مسافرت نمود و در هر محلی یک هفته الی شش هفته می‌ماند و اشخاص نوایمان را تقویت می‌نمود و در مراجعت از سفر به «لیمنگتون» و جاهای دیگر رفت. در «مایلد مایپارک» و دندی و گلاسگو و لیفرپول و دوبلین نیز مسافرت نمود. عده شنوندگان در اینجاها از دو هزار تا شش هزار نفر بودند و در هر مجلس اشخاص بسیاری برکت می‌یافتند. این مسافرت بشارتی تا سال ۱۸۷۶، طول کشید. پس از پانزده ماه در این سفر سیصد و شصت مرتبه موعظه کرده بود؛ یعنی روی هم رفته به غیر از روزهایی که در سفر بود هر روز یک مرتبه موعظه کرده، در این مدت صد مرتبه از جاهای مختلف دعوت شد که برود و موعظه کند، لیکن فرصت نداشت. سفر سومش در ساحل قاره اروپا یک سال طول کشید و در آخر سال ۱۸۷۷، به انتها رسید. در این



سفر به پاریس و جاهای دیگر رفت، مجموع موعظه‌هایش در این سفر بیش از سیصد مرتبه در هفتاد شهر و قریه بوده است و در تمام این جاها بر حسب دعوت‌های رسمی می‌رفت. در آخر از شصت محل دعوت شده بود، ولی نتوانست به آنجاها برود. به واسطه این قبیل مسافرت‌ها و به واسطه یتیم‌خانه‌اش در تمام جاها معروف شده بود.

سفر چهارمیش به طرف امریکا بود که در جولای سال ۱۸۷۸، به انتها رسید. چند سال بود که پی در پی از ایالات متحده و کانادا او را برای بشارت در آن محل دعوت می‌کردند. باری به سمت الینویز و اوهایو و جاهای دیگر رفت و با جمعیت‌های زیادی از آلمانی‌ها صحبت کرد و در سمت جنوب با سیاه‌پوستان گفتگوها و مجالس زیادی داشت و همچنین برای کشیشان و مبشرین و واعظین و آموزگاران و استادان دانشگاه‌ها و دانش‌آموزان علم الهی مجالس زیادی داشت و از همه این مجالس منافع روحانی می‌برد. به واسطه اتحاد و آمیزشی که با عموم طبقات مسیحیان داشت، نزد همه محبوب بود. در این سفر سیصد مرتبه موعظه کرد و ده هزار میل مسافرت نمود و بیشتر از صد دعوت را نتوانست قبول کند، چونکه هم فرصت و هم سلامتی مزاجش به قدر کافی نبود. پس از آنکه دو ماه در برستول ماند به مشورت خانمش سفر سوم را با هم شروع کردند. در این سفر به اروپا رفت. همه جا به زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی حرف می‌زد.

وقتی به اسپانیا و ایتالیا رسید، مترجمی پیدا کرد. در این سفر هم خداوند دروازه باز و وسیعی به او نشان داد نه فقط برای فقرا و مردمان درجه سوم، بلکه برای اشخاص درجه اول و متوسط هم. وقتی که به ریویربا رسید عده‌ای از اشراف و اعیان از او درخواست کردند که در ساحل دریا متوسط مدتی استراحت کند. هنگامی که در منتون بود مدتی با آقای سپرجن زندگی می‌کرد و در نتیجه خیلی در روحانیت به هم نزدیک شدند. وقتی که در اسپانیا بود از ملاحظه آموزشگاه‌های روحانی بسیار خوشوقت شد، چونکه می‌دید خیلی از کاتولیکها برخلاف میل کشیشان خود فرزندان‌شان را به آن آموزشگاه می‌فرستند و نیز فهمید که دانش‌آموزان در خانه‌های خود کتاب مقدس می‌خوانند. پس از آن متوجه روم شد و در آنجا خیلی متأثر شد، چونکه شهر را پر از بت دید. نه از بت‌های بت‌پرستان، بلکه از مجسمه کاتولیکها و پاپ‌های کنونی و نیز در روم سرداب‌ها و زیرزمین‌هایی را که مسیحیان در آنجا برای مسیح متحمل زحمت و شهادت می‌شدند ملاحظه کرد و روح فداکاری و جان‌نثاری بیشتری در او تولید شد.

این سفر نوزده ماه و دوازده روز طول کشید. در ۱۸ جون سال ۱۸۷۹، به برستول مراجعت کردند. در این سفر دویست و شصت و هشت مرتبه در چهل شهر و قصبه موعظه کرد. بعد از دو هفته توقف در برستول، مجدداً با خانمش عازم امریکا شد. در آخر هفته اول ماه آگوست به نیویورک رسید و در آخر هفته اول سپتامبر در شهرهای واقع بین محیط آتلانتیک و رود میسی‌سیپی؛ یعنی ولایت نیویورک و نیوجرسی و اوهایو و اندیانا و میشیگان و الینای و ویسکانسن و ایوا و میناسوتا به خدمت بشارتی مشغول بودند. این مسافرت دویست و هفتاد و دو روز طول کشید و سیصد مرتبه در چهل شهر موعظه کرد و یک صد و پنجاه دعوت را نتوانست بپذیرد. از اینکه همیشه نمی‌توانست از همه دعوت‌کنندگان قبول دعوت نماید چنین نتیجه گرفت که خداوند می‌خواهد که او بیشتر در امریکا توقف نماید و بشارت دهد. پس تصمیم گرفت که به برستول مراجعت کند و مدت کمی در آنجا توقف نماید تا در این مدت آقای جیمز رایت و خانمش بتوانند تعطیلات داشته باشند و پس از تعطیل و استراحت ایشان، او با خانمش به امریکا برگردند.

در تاریخ ۱۵ سپتامبر سال ۱۸۸۰، مسافرتی به امریکا کردند و این سفر هشتم بشارتی ایشان بود. از جمله شهرهایی که در این سفر به آنجا رفت، کوییک، مساپوستس، باستون، ولزلی که مرکز کالج‌ها و دانشکده‌های علوم عالی مخصوص دختران بود. پس به سمت مغرب آنجایی که آلمانی‌ها او را پذیرفته بودند رفت و این مسافرت هشت ماه طول کشید. در این سفر دویست و پنجاه مرتبه موعظه کرد. این روزها خانم ژرژ مولر فرصت خوبی داشت که به شوهرش کمک کند. از جمله کمکها یکی این بود که هفتصد فقره مراسله را از طرف شوهرش جواب نوشت. در تاریخ ۳۱ ماه می سال ۱۸۸۱، به ساحل بریتانیا رسیدند. سفر طولانی مرتبه هشتم از ۲۳ آگوست سال ۱۸۸۱، شروع شد و ۳۰ ماه می سال ۱۸۸۲، به انتها رسید. از این مسافرت قصدش این بود که این مرتبه در اروپا موعظه کند، چون فهمیده بود که زندگانی مذهبی در آلمان و سوئیس بسیار پست است. در این سفر کم کم به ارض مقدس هم رفت. وقتی که در قاهره و اسکندریه و پرت سعید موعظه کرد، به یافا رفت و از آنجا به اورشلیم رهسپار شد. در آنجا جتسیمانی و کوه زیتون را دید و از آنجا به بیت عنیا و بیت لحم رفت و پس از آن به حیفا مراجعت کرد و از

آنجا به کرمل و بیروت و افسس و قسطنطنیه و اطینا و برندیزی و روم و فلورانس رفت. خلاصه مدت طولانی در این سفر صرف کرد و هر جا ممکن بود به زبان انگلیسی و آلمانی و فرانسه موعظه می‌کرد و گاهی مترجمی داشت که به زبان ارمنی یا ترکی یا یونانی مطالبش را برایش ترجمه می‌کردند. این سفر نه ماه طول کشید. در ۸ ماه آگوست سال ۱۸۸۳، برای سفر نهم تصمیم گرفت و در جولای سال ۱۸۸۳، آن سفر پایان یافت. در این سفر به آلمان و استرالیا و روسیه و باواریا و هنگری و بوهمیا و ساکسونی و پولاند رفت. خیلی خوشوقت شد، چون به کروپنشتات رسید که محل تولد خودش بود. بیشتر سبب خوشحالی‌اش این بود که مدت شصت و چهار سال می‌گذشت که آنجا را ندیده بود. در پترزبورگ میهمان یکی از اشراف بود و بسیاری از بزرگان را در آنجا ملاقات کرد و بشارت محبت خدا را به ایشان گوشزد می‌نمود. سفر دهم ژرژ مولر در تاریخ ۲۱ سپتامبر سال ۱۸۸۳، شروع شد. در این سفر تمام فکرش این بود که به سمت خاور دور برود. شصت و یک سال قبل می‌خواست مثل یک نفر از مرسلین به هندوستان برود. حالا خداوند خواست که به این ترتیب به آن سرزمین رهسپار شود.

کشور هندوستان سیزدهمین کشوری است که ژرژ مولر برای خدمت بشارت انجیل بدانجا رفت. بیست و یک هزار میل در کشور هندوستان مسافرت کرد و بیش از دویست مرتبه موعظه نمود. شنوندگان عبارت بودند از مرسلین و کارمندان کلیسا و کارگران مسیحی و اروپایی و بومی‌های هند و هندوها و مسلمانان و دانش‌آموزان پسران و هم دختران در یتیم‌خانه کولار و جاهای دیگر. از این خدمات و فرصت‌های ژرژ مولر معلوم می‌شود که این مرد در سن ۷۹، سالگی مشمول برکات عظیمی شده است، چون از این سفر مراجعت کرد، چند ماهی در انگلستان و ویلز موعظه نمود. سپس تصمیم گرفت که برای مرتبه چهارم با خانمش سفری به امریکا برود. بنابراین در ۱۹ نوامبر سال ۱۸۸۵، عازم امریکا شد. این مرتبه یازدهمین بود که عازم سفر بشارتی شد. این دفعه از اقیانوس ساکن عبور نمود و متوجه سیدنی و نیوسالت ویلز شد. بعد از آنکه هفت ماه در استرالیا ماندند به سمت جاوا و چین رهسپار شدند و به هنگ کنگ رسیدند، از آنجا به ژاپن رفتند و از راه نیس به انگلستان برگشتند. این دفعه سی و هشت هزار میل مسافرت کردند.

در ۱۴ جون سال ۱۸۸۷، پس از هفت ماه به منزل رسیدند. در این سفر هر کجا فرصت داشت موعظه کرده بود. پس از دو ماه استراحت در ۲ ماه آگوست سال ۱۸۸۷، به استرالیای جنوبی و تسمانیا و نیوزیلاند و سیلان و هندوستان مسافرت کردند. این سفر طولانی در مارس سال ۱۸۹۰، به انتها رسید. در این سفر قضیه‌ای رخ نداد جز آنکه به واسطه گرمای سختی در کلکته مریض شد و مجبور گردید که به دارجیلینگ برود، لیکن خداوند او را شفا داد. در نوامبر سال ۱۸۹۰، وقتی که در جبل پور موعظه می‌کرد و کارش هم پیشرفت خوبی داشت از طرف یکی از مرسلین مکتوبی به او رسید که حاکی از مرگ لیدیه دختر عزیزش بود. بر اثر این اتفاق مجبور شد که کار خود را ترک کرده برای کمک به کار آقای جیمز رایت متوجه برستول شود. لیدیه مدت سی سال در یتیم‌خانه‌ها خدمت کرد و مدت چهارده سال خانه‌داری نمود و در سن پنجاه و هشت سالگی وفات یافت. مرگ لیدیه برای ژرژ مولر و آقای جیمز رایت فرصتی بود که بیشتر به خدا توکل کنند. برای کمک به آقای جیمز رایت دو ماه در برستول ماند و بعد از آن عازم سفر بشارتی دیگر گردید.

در ماه جولای سال ۱۸۹۰، به اروپا رهسپار شد و این سفر تا ماه می سال ۱۸۹۲، طول کشید در این مدت یک سال در آلمان و هلند و استرالیا و ایتالیا بسر بردند. این سفر آخرین سفر بشارتی ژرژ مولر بود. مسافرت‌های بشارتی هفده سال طول کشید، این مرد از سن هفتاد و هشت سالگی به چهل و دو کشور مسافرت کرد. در این هفده سال به قدر هشت مرتبه محیط کره را پیمود و برای سه میلیون مردم موعظه کرد. به غیر از موعظه‌های او در برستول پنج الی شش هزار موعظه کرد. وقتی که در سال ۱۸۹۱ در آلمان بود، در موضوع حقایق زنده موعظه‌ای ایراد کرد که اینک موعظه او را ذکر می‌کنیم. اولاً گفت: ایمانداران در سخت‌ترین مشکلات و سختی‌های دنیا نباید سست شوند و برای این مطلب چند دلیل از کتاب مقدس ایراد کرد و گفت طلب آرامی و سعادت در خداوند مهم‌ترین کار روزانه ایمانداران است. پس بیان کرد که به چه نحو ممکن است که مؤمنین مقام خودشان را در مسیح بشناسند و به چه نحو در اموری که مشکوک می‌باشند اراده خدا را بفهمند. پس به ایشان گفت برای معرفت خدا به حقایق کتاب مقدس رجوع کنید و مرتباً کتاب مقدس را بخوانید و در دادن هدایا به طور ترتیب غفلت نورزید و نیز گفت قسمت کافی و مفیدی که مؤمنین همیشه دارند خود خداوند است.

یگانه غرض ما باید تمجید خدا باشد. در هر حال باید از او بهره‌مند گردیم. در تمام این مسافرت‌های بشارتی بدون اینکه از کسی تقاضای وجهی بکند خداوند احتیاجات و مخارج و لوازم سفر او را فراهم می‌کرد و از آنجایی که پیوسته ژرژ مولر با مواظبت و مراقبت در کارهای خود قدم برمی‌داشت و متوجه رضای خداوند بود یک مرتبه که مبلغ یک صد لیره به دستش رسید تا برای احتیاجات خود مصرف نماید، این را علامتی از رضایت خداوند در کار خود دانسته و با خود چنین گفت: «بدینوسیله خداوند می‌خواهد به قلب من بگوید من از کار تو در این سفرهای بشارتی راضی هستم و مخارج مسافرت تو را تهیه می‌کنم تا بدانی که من در کار تو دخالت دارم.» خود ژرژ مولر متذکر دو مطلب شده می‌گوید: «در مدتی که در برستول بودم هیچ تعطیل و تعویقی در کار یتیم‌خانه‌ها و هم برای جمع‌آوری هدایا رخ نداد.»

دکتر پیرسون مؤلف این کتاب می‌گوید: «من در سفر اول ژرژ مولر به امریکا و هم در سفر دومش با او آشنایی پیدا کردم. در راه شیکاگو همراه بودیم و از معاشرت با او و خانمش برکات روحانی زیادی یافتیم. پس ایشان را به دیترویت دعوت کردم تا در کلیسای مشایخی که شبان بوم موعظه کند و در یکشنبه ۱۸ و یکشنبه ۲۵ ژانویه سال ۱۸۸۰، در محل نامبرده موعظه کرد و همچنین چند مرتبه در شب‌های دوشنبه و جمعه صحبت می‌کرد. من امیدوارم که خواندن این کتاب و شهادت‌های خود ژرژ مولر اسباب برکت زیادی برای بسیاری از نفوس باشد.» بهترین حالت برای انسان هنگام خلوت دعاست. همانطور که شاهین در بلند پروازی بالای ابرهای تیره از نور آفتاب متمتع و بهره‌مند است، انسانی هم که در خلوت دعا بسر می‌برد بدون تأثیر از اغتشاش و اضطراب‌های این دنیا وقت می‌گذراند و زندگانی می‌کند. در زندگی مرغان فقط شاهین است که تنهایی و عزلت را دوست دارد. ممکن است که دیده شود دو شاهین به رفاقت یکدیگر پرواز می‌کنند، ولی هیچ وقت یک دسته شاهین دیده نشده است، در زندگانی خلوت دعا گرچه انسان از معاشرت محروم است، لیکن در عوض از حضور خداوند و تقویت روحانی بهره‌مند است و مستفیض می‌گردد.

هنگامی که یکی از فرزندان خدا که خداوند را دوست می‌دارد و متعهد است که به میل و رغبت خداوند خود زندگی کند، می‌تواند مانند عیسای مسیح بگوید: «پدر مرا تنها نگذار» (یوحنا ۸: ۲۹) و نیز «مرا تنها خواهید گذارد، لیکن تنها نیستم، زیرا که پدر با من است» (یوحنا ۱۶: ۳۲). هر که فوراً و بدون ملاحظه و رعایت افکار و عادات و تقلید مردم نوری را که خدا می‌بخشد پیروی کرد، معنی و حقیقت کلام هوشع را می‌فهمید که در ۶: ۳ می‌فرماید: «خداوند را بشناسیم و به جد و جهد معرفت او را تعاقب نماییم.»

ارزش هر خدمتی منوط به میزان آن نیست، بلکه بسته به چگونگی و کیفیت آن خدمت است. کسی که مقصودش رضای خداست کوشش می‌کند که کار را از روی درستی و صداقت انجام دهد، نه اینکه فقط زیاد کار بکند. مسیح به شاگردان خود گفت: «در اورشلیم بمانید تا به قوت از اعلی آراسته شوید»، چونکه همان قوت الهی است که کارها را پربرکت می‌نماید، وقتی که متوجه به کارهای ژرژ مولر بشویم، در ابتدا به نظر انسان مشکل می‌آید که باور کند خدا در این عصر به یک نفر اینقدر برکت دهد که به اینگونه خدمت‌ها موفق گردد. موفقیت ژرژ مولر در خدمت به یتیمان فقط یک فقره از کارهایی است که خداوند به او رجوع فرمود، چونکه آموزشگاه کتاب مقدس نیز به نوبه خود دارای اهمیت عظیمی است، زیرا که در این کار قصد وی این بود که آموزشگاه‌هایی برای تحصیل کتاب مقدس تأسیس نماید و همچنین به هر آموزشگاهی که در آنجا کتاب مقدس تحصیل می‌شود کمکهای مادی و معنوی بنماید و هم اینکه موفق به توزیع کتاب مقدس و پخش کتاب‌هایی راجع به مسیحیت باشد و نیز بتواند بسیاری از مرسلین را کمک نماید.

روحي که مشتاق خدمت است از هر دری که ممکن است داخل شده خدمت می‌کند. در سال ۱۸۶۷، در نمایشگاه پاریس ژرژ مولر فرصت بسیار مناسبی برای بشارت به عده زیادی به دست آورد و خداوند هم به واسطه دو نفر از دوستانش کمک بزرگ و مؤثری به خدمتش بخشید، چونکه یکی از آن دو نفر هشت زبان می‌دانست و دیگری به سه زبان می‌توانست حرف بزند. در روزهای نمایش دوازده هزار نسخه کامل از کتاب و جزوه‌های آن به زبان‌های مختلف منتشر و توزیع نمود. ژرژ مولر در نظر همه کس حتی در نظر کشیشان کاتولیکی معزز و محترم بود. در مدت شش ماه مشغول به خدمت و توزیع و انتشار کتاب مقدس شد. خدمت شش ماهه او به اندازه کار ده هزار موزع در عرض ده سال بود که به طور عادی و معمولی کار کنند. به وسیله این کار هزارها اشخاص به خواندن کلام خدا و نجات از گناهان خود موفق شدند و نیز خداوند در اسپانیا چنین فرصتی به او بخشید و در نتیجه کار او اولین مرتبه‌ای بود که مردم در کوچه‌های مادرید کتاب مقدس را گشوده مطالعه می‌کردند.

در عرض یک ساعت معادل ۲۵۰ نسخه توزیع نمود. در روزهایی که بسیاری خواب بودند ژرژ مولر بیدار بود و به اینطور خدا و خلق را خدمت می‌کرد. در سال ۱۸۷۴، موفق شد که سه میلیون و هفتصد و پنجاه هزار کتاب مذهبی توزیع کند. ژرژ مولر تمام دنیا را حوزه خدمت خود می‌دانست. به هر وسیله‌ای که می‌دانست و می‌توانست خدمت می‌کرد. کتاب مذهبی را بین طبقات مختلف مجرمین منتشر می‌کرد. در کشتی، در راه‌آهن، در بین پیاده‌روندگان، در کوچه و بازار در عرض چند ماه پنجاه هزار نسخه از کتاب‌های مذهبی نشر و توزیع نمود. عادت ژرژ مولر این بود که با روح دعا و خردمندانه کارهای خود را انجام دهد. خوشبختانه نتایج خوبی هم می‌گرفت، چونکه با ایمان و عقیده به کار می‌پرداخت و کسی نمی‌داند ایمان مؤمن چه کارهایی را ممکن است انجام دهد، مگر آنکه خود را جای ژرژ مولر قرار دهد.

مثلاً، در سال ۱۸۷۴، به چهل و چهار هزار لیره احتیاج پیدا کرد، چونکه دو هزار و یک صد نفر یتیم داشت که بدون خوراک و پوشاک بودند. صد و هشتاد و نه نفر از مرسلین را توجه و پرستاری می‌کرد و لوازم تحصیلی یک صد آموزشگاه را عهده‌دار بود که در این آموزشگاه‌ها نه هزار دانش‌آموز بودند که سالیانه اقلاً چهل میلیون صفحه مطبوعات لازم داشتند و نیز لازم بود که سالیانه چندین هزار کتاب مقدس برای نشر و توزیع چاپ کند. اگر از خود ژرژ مولر پرسیم که به چه قوه‌ای این همه کارها را انجام می‌دادی؟ یگانه جوابی که دارد این است: «چیزی که همیشه مرا آرام و آسوده‌خاطر نگاه می‌دارد امانت خداست. بودجه ما تمام نشدنی است. هر وقتی که فکر می‌کردم که این روزها بودجه ما تمام می‌شود به خود می‌گفتم خدا که این کار را به واسطه من شروع نموده و سال به سال مرا در این کار هدایت فرموده است و بیش از چهل سال است که احتیاجات ما را به ما بخشیده است، البته فکر خود را عوض نمی‌کند و تا به ابد امین و وفادار است. در این صورت لازم نیست مضطرب و مشوش باشم، چونکه تمام کار را به دست مبارک او تسلیم نموده‌ام و ایمان دارم که در آتیه هر چه بخواهم به من عطا می‌کند اگرچه خودم هیچ راهی را سراغ نداشته باشم.»

در ۲۸ جولای سال ۱۸۷۴، این مطالب را در یادداشت‌های خود نوشته است و تا به امروز مشاهده می‌شود که کارهایش با کمال نظم و ترتیب اداره شده، با اینکه کسی که عهده‌دار تنظیم و ترتیب این کارها بوده است وفات نموده است. کسی که با خدا این قبیل معاملات را دارد هر قدر هم ضعیف باشد ممکن نیست که تصور کند که خداوند چنان ایمان ساده‌ای را که مانند اطفال است رد نموده و آن را پست و حقیر شمارد. ایمانی که ایماندار عاجز و ضعیف را با تمام حزن و اندوه و معایب و نواقصش بدون اضطراب به آغوش محبت خدا هدایت و ارشاد می‌نماید. خداوند به وسیله شخص ژرژ مولر این مطلب را ثابت نمود که هر کس به خداوند توکل و اعتماد کند در کار خود موفق خواهد شد. قصد او از اینگونه بیانات و یادداشت‌ها این است که مواقعی که مخارج سنگین و احتیاجات زیاد بود او مضطرب نمی‌شد و می‌گفت من به خداوند اطمینان دارم و باور می‌کنم کسی که این کار خیر را شروع کرده و سال به سال آن را توسعه داده است و مدت چهل سال دعا‌های ما را اجابت نموده است یقیناً ما را وای نمی‌گذارد و فیض و برکت خود را از ما دریغ نخواهد داشت.

در یک صفحه از یادداشت‌های او در روز ۲۸ جولای سال ۱۸۸۱، این چند جمله را نوشته است: «هر چه برای مخارج داشتیم تمام شده و الان هیچ نداریم. اگر به طور طبیعی حکم بکنیم باید کار خود را موقوف نماییم، چونکه با این فقر و بی‌پولی ممکن نیست این کار سنگین اداره شود، لیکن به طور روحانی ایمان دارم که خداوند ما را مساعدت می‌کند و هر چه که احتیاج داریم به ما می‌بخشد. این مطلب را برای جلال و تمجید خداوند نوشتم و انتظار دارم که پس از من از من این یادداشت و شهادت باعث تقویت مؤمنین و فرزندان خدا بشود. من یقین دارم که نتیجه ایمان خود را می‌بینم، اگرچه الان به درجه‌ای محتاج و تنگدست هستم که تا به حال هیچ وقت به این درجه محتاج نبوده‌ام» و در این روزها با کمال صمیمیت به همراهی خانمش به دعا می‌پرداخت.

هر روز شش یا هفت مرتبه دعا می‌کردند و هر ساعت منتظر اجابت دعای خود بودند و یقین داشتند که ناامید نخواهند شد. پس از دو هفته احتیاج شدیدتر شد به طوری که گفتند این یتیم‌خانه را فراموش نموده، لیکن طولی نکشید که هزار لیره رسید و گشایشی در کارشان پیدا شد. این مطلب فراموش نشود که هر قدر احتیاج زیادتر می‌شد جز خداوند کسی از فقر و احتیاج ایشان خبری نداشت. نزدیکترین اشخاص و دوستان صمیمی خود را از احتیاج خودشان بی‌اطلاع می‌گذاشتند. اشخاص زیادی بودند که اگر ژرژ مولر به آنها اشاره می‌کرد با کمال میل به قدر احتیاجش او را مساعدت می‌کردند، لیکن ژرژ مولر هیچگاه در کار خودش کمک انسانی را نمی‌خواست و سؤال کردن را برای کار خود گناهی می‌پنداشت. با اینکه آتیه یتیم‌خانه تأمین نبود تصمیم گرفت که با خانمش برای مرتبه هشتم به اروپا سفر کند. با اینکه چنین به نظر می‌رسید که هنگام سختی و تنگی نباید یتیم‌خانه را ترک کنند، باز هم به امید خدا کار را به آقای جیمز رایت واگذار کرده مسافرت کرد.

حکایت باغبان پیر و فقیر، باغبان پیر و فقیری سبد میوه‌ای فراهم کرد تا به شهر برده بفروشد. مجبور بود که سبد را بر دوش گذارده پای پیاده سه فرسخ راه را تا شهر طی کند. پس از آنکه یک فرسخ رفت درد پای شدیدی عارضش شد و از رفتن باز ماند. اتفاقاً ارباب بزرگ چهار اسب‌های رسید، عرابه‌ران از حالت آن پیرمرد دلش بسوخت و عرابه را نگه داشت و با آن پیرمرد صحبت کرد و گفت سبدش را در عرابه گذارده و خودش نیز سوار شود و مفت و مجانی به شهر برسد. پیرمرد اظهار قدردانی نموده بر عرابه سوار شد و سبدش را پهلوی خود گذاشت، چون قدری راه را طی کردند سبدش را از پهلوی برداشته روی سرش گذاشت، عرابه‌ران از او پرسید که: «ای پیرمرد چرا خود را به زحمت انداخته‌ای و این سبد سنگین را روی سر خود گذاشته‌ای؟ وقتی که من به تو پیشنهاد کردم که سوار این عرابه شوی، قصدم این بود که متحمل این بار سنگین نشوی. با اینکه در عرابه پهلوی خودت جای مناسب و خوبی برای سبدت هست، چرا آن را روی سر گذاشته و خود را خسته می‌کنی؟»

پیرمرد ساده‌لوح از محبت و مهربانی عرابه‌ران اظهار تشکر و امتنان نموده گفت: «ای آقا، فکر کردم که به این وسیله سنگینی سبد بر اسب‌ها تحمیل نخواهد شد و خودم متحمل این بار سنگین بشوم!» ما از سادگی و کار جاهلانه این پیرمرد می‌خندیم و حال آنکه خود ما همیشه همین کار را می‌کنیم. با اینکه اقرار می‌کنیم که به طور کلی خود را به خدا تسلیم کرده‌ایم و گناهان ما به وسیله نجات‌دهنده کفاره شده است، در عین حال برخلاف این اعتراف رفتار می‌کنیم، چونکه می‌خواهیم خودمان بارهای سنگین خود را حمل کنیم و در کار خداوند دخالت نماییم. مثل این است که عقیده نداریم خداوند همه بارهای سنگین ما را بر خود حمل می‌نماید. «بیاید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران

و من شما را آرامی خواهم بخشید.» خیلی لازم است که مسیحیان این درس را به خوبی فرا گیرند که خداوند تمامی بارهای سنگین زندگانی ما را بر خود حمل می‌نماید و خود ما با دیگران فقط اسباب و آلاتی هستیم در دست خداوند، مزمور ۹۰: ۱۵ می‌فرماید: «ما را شادمان گردان به عوض ایامی که ما را مبتلا ساختی و سال‌هایی که بدی را دیده‌ایم.» این دعا خود به منزله وحی و نبوتی است که ایمانداران زیاد هستند که در روزهای غم و اندوه از شادمانی الهی متمتع و بهره‌مند می‌شوند، چون دردها و مصیبت‌های خود را با صبر و شادی تحمل کنند. سر سلامتی و آرامی در وسط دردها و زحمت‌ها و شکست‌های زندگانی ایمان به خداست. از همین جهت یعقوب رسول به الهام روح خدا می‌نویسد: «لیکن به ایمان سؤال کنید و هرگز شک نکنید، زیرا هر که شک کند مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم می‌شود» (یعقوب ۱: ۶)، لیکن ژرژ مولر پیوسته این حقیقت را نصب‌العین خود قرار داده بود.

ملاکی ۳: ۶ می‌گوید: «من که یهوه می‌باشم تبدیل نمی‌پذیرم.» در هر تغییر و تبدیل و زحمتی ثابت و راسخ بود و هیچ چیز او را از توجه به خدا منحرف نمی‌نمود. ژرژ مولر در یادداشت‌های خودش می‌گوید: «خدا را شکر می‌کنم که با یقین کامل می‌توانم بگویم در این مدت بیش از نیم قرن هرگز بر خود اعتماد و توکل نکردم» و نیز می‌نویسد: «وقتی که در ماه می سال ۱۸۸۰، به امریکا مسافرت کردم، من و همه کارمندان یتیم‌خانه‌ها زیاد دعا می‌کردیم که اطفال برکت روحانی بیابند و خود را به خداوند تسلیم کنند. در همان سال پانصد و دوازده نفر به خداوند ایمان آوردند.» در ۷ جولای سال ۱۸۸۴، باز محتاج شد. دارایی او در این وقت عبارت از چهل و یک لیره بود که بیش از مخارج نصف روز ایشان نبود و به انتظار و امید دعا کرد. در همان روز یازده هزار لیره به او رسید و نیز در همان روز دو هزار لیره برای کار بهداشت لازم داشتند.

در آخر سال ۱۸۸۴، در یادداشت خود چنین می‌نویسد: «سال ۱۸۸۴، ما در این سال از سختی‌ها و مشکلات بسیاری عبور کردیم، ولی تمام شد، شکی نیست که مقصود خدا این بود که ایمان ما را امتحان کند و خود را بیشتر به ما بشناساند، بلکه باید بنویسم سال ۱۸۸۴، مشمول برکات و فیوضات عظیم خدا شدیم، ولی به انتها رسید و اینک ما با اطمینان کامل داخل سال ۱۸۸۵، می‌شویم و یقین داریم که مادامی که خدا با ماست و مال ماست هر چیزی آسان خواهد گردید، چونکه وسلی در یک قرن قبل از این چنین گفته است: «بهترین چیزی که داریم این است که خدا با ماست.» در این سال اخیر عده کمی از یتیمان داخل یتیم‌خانه می‌شدند. تازگی‌ها فقط پانصد نفر آمده بودند. ژرژ مولر لازم دانست که به وسیله اعلانی از مردم خواهش کند تا یتیمانی را که می‌شناسند به یتیم‌خانه معرفی کنند. در سال ۱۸۳۴، در تمام انگلستان سه هزار و ششصد نفر یتیم در یتیم‌خانه‌ها پرستاری می‌شدند، در صورتی که قریب هفت هزار و دویست نفر از بچه‌هایی که کمتر از هشت سال داشتند در زندان‌های انگلستان محبوس بودند.

یکی از علل بزرگ شدن یتیم‌خانه‌ها همین بود، به همین مناسبت فقط در یتیم‌خانه اشلی داون به زودی بیش از دو هزار نفر یتیم جمع‌آوری شدند. پس از آنکه ژرژ مولر دست به این کار خیر زد، دیگران نیز به او تأسی جستند و تقلید نمودند و یتیم‌خانه‌هایی در جاهای مختلف باز نمودند. پنجاه سال پس از شروع کار ژرژ مولر یتیمانی که در یتیم‌خانه‌ها پرستاری می‌شدند بالغ بر صد هزار نفر بود. خداوند به وسیله ژرژ مولر دیگران را نیز وادار کرد که به این کار عام‌المنفعه قیام و اقدام نمایند. حتی برای بچه‌های عاجز و فقیر و دردمند جایی تهیه و تدارک کردند و اکنون نیز برای طبقات مختلف بینوایان منزل‌هایی وجود دارد. چنانچه در سال ۱۸۳۰، برای خدمت و موعظه در کلیسا هیچگونه وجهی به عنوان حقوق قبول نکرد، به همانطور برای همیشه همین کار را می‌کرد و به عهد خود وفا نمود. خداوند هم در تمام اطراف دنیا به قلب مردم الهام می‌کرد که هدایا و تقدیمی برای او بفرستند، حتی مبالغی برای مصارف شخصی خودش می‌فرستادند.

اگر پولی برای کار معینی داشت آن را برای کار دیگر خرج نمی‌کرد. به این ترتیب در سال ۱۸۷۴، درآمدش بیش از دو هزار و صد لیره بود. تمامی اینها در نتیجه دعای او بود. بدون اینکه از انسانی طلب چیزی کند یا احتیاج خود را به کسی اظهار بدارد، این هدایا به او می‌رسید. اگر مبلغی را که در آخر سال ۱۸۷۳، به او رسیده حساب کنیم، باید بگوییم در مدت سیزده ماه مبلغ سه هزار و صد لیره به او رسیده است. از این پول‌ها قدری به اشخاص محتاج می‌داد و باقی را برای کار خداوند صرف می‌کرد و فقط دویست و پنجاه لیره خرج شخصی برداشت. در سال ۱۸۷۵، کاملاً فقیر بود، همچنان که در چهل و پنج سال پیش هیچ نداشت. قبل از این نوشتیم که در سال ۱۸۹۰، موقعی که ژرژ مولر در جبل پور بود از مرگ دخترش آگاه شد. هر کس به جای این پیرمرد هشتاد و چهار ساله بود از این خبر وحشت‌زا

مضطرب شده تعادل اخلاقی خود را از دست می‌داد و همچنین مرگ لیدیه برای آقای جیمز رایت شوهرش خسارت جبران‌ناپذیری بود. آقای جیمز رایت مدت هجده سال در زندگانی روحانی و جسمانی با لیدیه شرکت تام و تمامی داشتند. با اینکه در جسم ضعیف بود، لیکن در تمام کارهایی که به او رجوع می‌شد قابل اعتماد و اطمینان بود. او هم مانند مادر محبوب و پرهیزکار خود در اداره کردن یتیم‌خانه از صمیم قلب خدمت می‌کرد. آقای جیمز رایت پس از مرگ لیدیه در بین اسباب‌هایش کارتی دید که برای او به منزله گنج گرانبهایی شمرده می‌شد. چنانکه روی آن کارت این کلمات به شعر نوشته شده بود: «من مسیح را دیدم، به غیر از او چیزی به من نگویید. من صدای او را شنیدم و روح من تقویت یافته سیر گردیده‌ام.» آقای جیمز رایت از دیدن این کارت بسیار خوشوقت شد و روحش تقویت یافت.

ژرژ مولر در یادداشت سال ۱۸۹۲، خود می‌نویسد: «امسال به قدری تهیدست شده‌ایم که حتی حقوق مستخدمین و کارمندان را نمی‌توانیم بپردازیم. مردم می‌پرسند که آیا تا چه اندازه کار را کوچک می‌کنیم؟ جواب من این است که اگر اراده خدا این باشد که کار را کوچک نماییم با شکرگزاری حاضرم این خدمت را هم انجام دهم، لیکن منتظر ارشاد و هدایت خدا هستم.» چند هفته برای این منظور دعا می‌کرد تا اینکه خداوند دعایش را مستجاب فرمود و در کارش گشایش خوبی پدید آورد، چونکه به اینطور هدایت شد که ده جریب از زمین‌های اطراف یتیم‌خانه را بفروشد. زمین‌ها را به ده هزار لیره فروخت و این مبلغ دو هزار و سیصد لیره بیش از احتیاج او بود. مدت هفت سال در زحمت و تنگی بودند. خود ژرژ مولر راجع به این سال‌ها چنین می‌گوید: «گرچه بسیاری می‌خواستند بگویند خدا ما را فراموش کرده یا از ما صرف‌نظر نموده، لیکن روزها ساعت به ساعت ایمان ما تقویت می‌یافت و به خدا نزدیکتر می‌شدیم. علاوه بر این محسوس بود که بسیاری برکت می‌یابند.»

پنج سال بعد از مرگ لیدیه واقعه تأسف‌آور دیگری برای ژرژ مولر پیش آمد؛ یعنی خانمش وفات یافت، لیکن این غم و اندوه نیز سبب شکست روحانی و ناامیدی او نشد، بلکه می‌توانست با شکرگزاری این ضربت را نیز از خداوند قبول نماید، همچنان که در هنگام کفن و دفن زوجه اولی خود با خوشرویی و شکرگزاری عهده‌دار خدمت کفن و دفن وی شد. کمتر اتفاق می‌افتد که مرد نود ساله‌ای به این نحو به خدمت کفن و دفن پردازد، لیکن ایمان ژرژ مولر او را در ضعف و پیری کمک می‌کرد. خود ژرژ مولر اینطور گفت: «با اینکه زوجه اولی من برای شخص خودم و کارم بسیار مفید بود، نمی‌توانستم درک کنم که چرا خداوند او را از من گرفت» و در یادداشتش نوشته است: «وقتی خداوند اراده نمود که زوجه دومی مرا که بیست و سه سال با او زندگانی کرده بودم از من بگیرد، فهمیدم که این کار برای خیریت من بوده و متوجه نصیحت پولس شدم که در رومیان ۸: ۲۸ می‌فرماید: «می‌دانیم به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشد.»

ژرژ مولر پس از مرگ زوجه اولی‌اش که سی و نه سال با او زندگانی کرده بود نمی‌دانست که خدا این خسارت را چگونه جبران می‌کند، زیرا عده زیادی از یتیمان تحت سرپرستی این خانم اداره می‌شدند، ولی البته آن خانم نمی‌توانست در سن هفتاد و سه سالگی در سفرهای بشارتی ژرژ مولر را معاونت و مساعدت نماید و قادر به مسافرت زیاد طولانی نبود، اما خانم دومی که پنجاه و هفت سال داشت و سالم‌تر بود می‌توانست در مسافرت با ژرژ مولر معاون و مساعد خوبی باشد. تمام سفر ایشان کمتر از دویست هزار میل راه نبود. گاهی یک هفته تمام در قطار آهن می‌ماندند و گاهی شش هفته در کشتی بسر می‌بردند. گرچه خانم ژرژ مولر در اجتماعات و مجالس صحبت نمی‌کرد، لیکن همیشه مشغول بود و در نوشتن و مراسلات و نشر و توزیع کتاب به شوهرش کمک می‌کرد. خلاصه وقتی که ژرژ مولر خدمات و کمکهای زوجه دومی خود را می‌دید، می‌فهمید که اگر زوجه اولی‌اش زنده بود نمی‌توانست او را به این درجه خدمت و مساعدت کند.

در سال ۱۸۹۲، پس از آخرین سفر بشارتی، ژرژ مولر خود را وقف خدمت در آموزشگاه کتاب مقدس و موعظه در بیت حسدا و جاهای دیگر که خداوند او را هدایت می‌کرد می‌نمود. با اینکه در جوانی‌اش صحت مزاجش خوب نبود و به همین جهت از خدمت نظام معاف شد و چندین مرتبه به حالت مردن رسید و با وجود این در سن پیری وضعیت مزاجش بسیار خوب بود به طوری که می‌توانست به جاهای خیلی گرم و جاهای سرد مسافرت کند و متحمل صدمات و سختی‌های مسافرت گردد. معطلی در کشتی و راه آهن و ضعف‌هایی که از گزیدن پشه‌های مختلف به او دست می‌داد و تغییرات آب و هوا و خوراک و زحمت کار بشارتی و موعظه، همه اینگونه دشواری‌ها را در سن پیری متحمل می‌شد. مردی که چندین مرتبه در اثر مرض سخت زمین‌گیر شده است و در سال ۱۸۳۷، به مرضی مبتلا شد که ممکن بود دیوانه شود، همین مرد در نود و دو سالگی قدرت پیدا کرد که بگوید: «من هر روز در تمام طول روز می‌توانم کار بکنم، به همان سهولت که هفتاد سال قبل کار می‌کردم.»

وقتی که (مؤلف کتاب) در سال ۱۸۹۶، در برستول بودم از پدر محترم خود ژرژ مولر خواهش کردم که در دوره آخر خدمتش در مجلس جوانان مسیحی موعظه کند. خواهش مرا اجابت نمود و در طول مدت سه ربع ساعت راجع به دعا و علاقه‌ای که مرسلین باید به دعا داشته باشند و مختصری در خصوص زندگانی خودش با صدای رسایی موعظه نمود. سلامتی و تندرستی این مرد ما را به فکر کالیب ابن یقنه میندازد که او می‌توانست در خداوند افتخار کند که در سن هفتاد و پنج سالگی همچنان برای مقابله و حرب حاضر بود، مثل اوقاتی که حضرت موسی او را برای تفتیش زمین فلسطین فرستاد. سبب سلامتی ژرژ مولر سه چیز بود. نخست آنکه می‌خواست همیشه پیش مردم و خدا بی‌ملامت باشد. دوم، آن قدرت روحانی که از خواندن کتاب مقدس تحصیل می‌کرد، در جسمش هم تأثیر می‌نمود. سوم، از این جهت که سعادت خود را در نتیجه خدمت به خدا و خلق می‌دانست.

حقیقت اساسی و عظیمی را که این مرد می‌خواست به مردم بفهماند این بود که همیشه خدا حاضر است همانطوری که دیگران قبل از این ایمان آوردند، ما نیز ایمان بیاوریم تا مانند حضرت ابراهیم وعده‌های خداوند را محقق‌الوقوع بدانیم. در روزهای آخر زندگانی، پزشکان به او دستور دادند که از کار کناره‌گیری نماید، لیکن او روز یکشنبه ۲۲ مارس سال ۱۸۹۶، موعظه کرد و من (مؤلف) خوشبخت بودم که در آن مجلس حاضر بودم. تکیه کلامش مزمور ۷۷ بود و معلوم بود که ژرژ مولر از این مزمور بسیار لذت می‌برد، زیرا در خصوص دعا گفتگو می‌کند. آن روز من از قدرت او در تفسیر کلام و موعظه او متعجب شدم که مردی در سن نود و یک سالگی مشمول چنین نعمت روحانی گردد. در صبح یکشنبه ۶ مارس ۱۸۹۸، در کلیسای المارود موعظه کرد و در شب دوشنبه بعد از مجلس در کلیسای بیت حسدا در کمال صحت و سلامتی و به طور عادی دیده شد و نیز به طور معمول در یتیم‌خانه صحبت می‌کرد.

روز چهارشنبه در یتیم‌خانه موعظه نمود و در سرود خواندن جماعت را هدایت می‌کرد. وقتی که در مجلس از دامادش خداحافظی کرد، ابتدا علامت سستی و کسالت در او مشاهده نمی‌شد. دکتر دستور داده بود که در اتاق تنها نخواهد، لیکن ژرژ مولر این پیشنهاد را رد کرده گفته بود: «خدا با من است و من تنها نیستم.» صبح پنجشنبه ۱۰ مارس سال ۱۸۹۸، ساعت هفت پیشخدمت به طور معمول جای در خوابگاه برای او برد. وقتی که در زد کسی جواب نداد، در را باز کرد داخل شد و دید که ژرژ مولر پهلوی تخت‌خوابش افتاده است، چون دکتر آمده او را معاینه کرد گفت دو ساعت قبل از این در اثر سکته قلبی در گذشته است. فوت ژرژ مولر در اطراف و اکناف عالم سبب تأثر و تأسف عمومی شد. نه تنها مردم برستول و انگلستان، بلکه از مشرق تا مغرب دنیا به وسیله تلگراف و تلفن و پست این خبر را منتشر نمودند.

مرگ ژرژ مولر برای بسیاری از مردم جهان خسارت غیرقابل جبرانی شمرده می‌شد. روز دوشنبه جنازه او را حرکت دادند و مردم از زن و مرد کار خود را در آن وقت تعطیل کرده بودند و در طول راه با کمال آرامی ایستاده منتظر بودند که جنازه ژرژ مولر از مقابل ایشان عبور کند. این یک نوع احترام و تشریفات خاصی بود که از طرف یک عده از مردمانی که به کار ژرژ مولر علاقه‌مند بودند به عمل آمد. خلاصه برای تعریف و توصیف وضعیت آن روز کافی است



که بگوییم برستول چنین روزی را به خود ندیده بود. در یتیم‌خانه شماره سه مراسم تشریفات جنازه به عمل آمد. آن روز یتیمان فهمیدند که دوباره یتیم شده‌اند. آقای جیمز رایت موعظه کرده در ضمن گفت: «همه کس می‌میرد، لیکن خوشا به حال کسی که در خداوند می‌میرد. همه ایمانداران مسیح منتظر قیامت می‌باشند.» پس از موعظه جنازه را حرکت دادند.

چهار نفر از فارغ‌التحصیل‌های یتیم‌خانه عقب جنازه بودند. در نتیجه گریه یتیمان همه کس به گریه افتادند. در شبکه‌های زیادی حاضر کردند که کارمندان یتیم‌خانه و نزدیکان ژرژ مولر سوار شوند. جمعیت آنقدر بود که کلیسای بیت حسدا پر شد. سرودی را که ژرژ مولر یک شب پیش از مرگش در مجلس عبادتی سروده بودند، خواندند. نماز مخصوص دفن را «ماکلین» خواند. دعاهايش منحصر بود به سپاسگزاری خدا که مردی مانند ژرژ مولر را برای خدمت خود برگزیده و تقویت نموده است. پس از آن آقای جیمز رایت موعظه نمود. تکیه کلامش عبرانیان ۱۳: ۷ بود که مرشدان خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند به خاطر دارید و انجام سیرت ایشان را ملاحظه کرده به ایمان ایشان اقتدا نمایید. عیسای مسیح دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است و نیز گفت دو صفت عالی و مشخص در ژرژ مولر بود، اول آنکه ایمان کاملی به خداوند داشت. دوم اینکه مسیح در زندگانی او دیده می‌شد.

او معتقد بود که کتاب مقدس برای ایمانداران تماما الهام خداست و نیز گفت انگشت خود را روی کلمه و آیه‌ای که باعث تقویت شما می‌شود بگذارید و یقین بدانید که پیغام خدا برای شما همان است و در ضمن گفت ژرژ مولر دویست مرتبه از اول تا آخر کتاب مقدس را خوانده است و هر روز از کلام خدا تقویت می‌شد. این مطلب برای او محقق و ثابت بود که عیسای مسیح کلمه خدای حی است و هم او مرکز الهامات کتاب مقدس است. اساس ایمان و اعتماد او بر این بود که عیسای مسیح کفاره کافی و کامل اوست. همیشه متواضع و فروتن بود و خود را لایق کوچکترین برکتی از برکات خدا نمی‌دانست. از این جهت تکیه‌گاهش استحقاق کاهن عظیم و واسطه و شفیع کریمش عیسای مسیح خداوند بود. ژرژ مولر همیشه ایمان خود را تقویت می‌داد و به دوستانش می‌گفت به شک و تردید فرصت ندهید که داخل قلب شما شده و شما را در خصوص محبت خدا بی‌ایمان کند.

پیوسته درباره روز داوری فکر می‌کرد. آقای جیمز رایت درس‌های روحانی مفیدی به شنوندگان خود داد. اول آنکه روح خداوند ما را وادار نمی‌کند که اخلاق و انسانیت دیگران را تقلید کنیم، بلکه باید ایمان ایشان را پیروی نماییم. دوم آنکه یگانه غرض ژرژ مولر این نبود که فقط کار خیری انجام داده باشد، بلکه می‌خواست به مردم بفهماند که خداوند زنده است و دعا‌های ایمانداران را می‌شنود و کسی را که بر او توکل کند مساعدت می‌نماید، همچنانکه هزاران سال بوده و هنوز هم هست و نیز گفت ژرژ مولر بزرگترین کارهای خود را فقط برای خاطر خدا انجام می‌داده است، نه برای کسب شهرت و خودخواهی و می‌خواست که به دیگران بفهماند که هر کس خود را به خدا تسلیم کند خداوند هم او را قبول نموده به وی کاری رجوع می‌کند.

آقای جیمز رایت کلام خود را با این بیان تمام کرد که اگر بخواهید بدانید که کار یتیمان بعد از این برقرار خواهد ماند یا خیر، جواب من این است که من شک ندارم که خدا ما را ترک نمی‌کند، چونکه در همین هفته پنجاه نفر به یتیم‌خانه آمدند و ما هنوز منتظر برکات زیادی هستیم. من گمان ندارم که خداوند که مدتی به این کار برکت بخشیده، در آینده فیض خود را دریغ بدارد. سپس دکتر بنیامین به صحبت پرداخت و گفت: «ژرژ مولر بزرگترین شخصیتی بود که در برستول زندگانی کرد. در شرح و تفسیر کتاب فاضل و دانشمند بود و دیگران را به آن غذای روحانی پرورش می‌داد که خود از آن تقویت یافته بود. در سن پیری بدون کسالت عقلی زندگانی می‌کرد و از ضعف اعصاب و خستگی شکایتی نداشت. خداوند که او را از زندگی پر از فسق و فجور به زندگانی آمرزش و نجات دعوت کرد، همیشه او را به کارهای مفید و سودمندی وامی‌داشت. او نیز پیوسته تواضع و خضوع الهام خدا را پیروی می‌کرد.»

روزی یکی از دوستان ژرژ مولر به او گفته بود: «همین که خداوند تو را به وطن آسمانی دعوت کند در آنجا مقام خوبی خواهی داشت.» ژرژ مولر در جواب گفت: «حاشا، من همیشه چنین دعا می‌کنم که ای خداوند دست مرا بگیر تا پای من نلغزد.» همیشه ایام آخر زندگانی سلیمان و آسا نمونه و سرمشق زندگانی روزگار پیری و سفید مویی ژرژ مولر بود و دعا می‌کرد که در روزگار پیری قلبش از خداوند منحرف نشود. بعد از آنکه آقای ستانلی دعا کرد کلنل مولر وروت سرود خواند. آقای ستانلی مجددا دعا کرد و سپس جسد او را برداشته به آرامگاه آرنوزویل بردند و پهلوی قبر

زوجه‌هایش دفن کردند. عده‌ای که برای تشییع جنازه رفته بودند برگشتند و همه چیز با سادگی و بدون تجمل انجام پذیرفت. کلنل مولز وروت نزد قبر ایستاده دعا کرد و آقای ژرژ بر گن فصل پانزدهم رساله اول قرن‌تیان را خواند و در خصوص آیه ده گفتگو کرد. سپس آقای کروز پسر برادر ژرژ مولر سرودی را که ژرژ مولر یک شب پیش از مرگ خود خوانده بود سرایید و پس از آن آقای دیویز دعا کرد و بعد به امید قیامت مردگان او را دفن کردند.

آخرین موعظه‌ای که ژرژ مولر در کلیسای بیت حسدا پس از شصت و شش سال خدمت روحانی خود نمود مبنی بر دوم قرن‌تیان ۵: ۱ بود: «زیرا می‌دانید هر گاه این خانه زمینی ما ریخته شود عمارتی از خدا داریم ناساخته شده به دست‌ها و جاودانی در آسمان‌ها.» گویا خودش می‌دانسته که باید بمیرد. هفت ماه قبل از مرگش وقتی که پزشک به او گفته بود حرکت نبض شما بی‌ترتیب است، جواب داده بود: «بی‌ترتیبی نبض؛ یعنی مرگ.» عده‌ای از یتیمان مبلغی فراهم کردند و سنگ قبری برای مزار وی تهیه دیدند. جمع کثیری از دوستان ژرژ مولر در امریکا و انگلستان و چند نفر دیگر از روزنامه نویسان و ارباب مطبوعات از آقای جیمز رایت درخواست کردند که اجازه بدهد تا یک مجسمه یا یک یادبودی برای ژرژ مولر بسازند، آقای جیمز رایت برای ایشان نوشت:

«ژرژ مولر در مدت حیاتش نخواست کسی بگوید یتیم‌خانه ژرژ مولر و تا سن هشتاد سالگی عکس خود را منتشر ننمود. علاوه بر این در صفحه شصت و شش از یادداشت‌هایش چنین نوشته است که مقصود من از این یتیم‌خانه آن است که مردم یقین کنند که حتی در این قرن نوزدهم خدا هنوز زنده است و دعای فرزندان خود را اجابت می‌کند و به کسانی که به او اعتماد دارند کمک می‌دهد، همچنانکه در قرن‌های قبل همین کار را می‌کرده است. هر کس که به وسیله خدمات ژرژ مولر تولد تازه یافته بود یک یادبود بسیار خوبی برای ژرژ مولر محسوب می‌شود. او مرد در حالی که امید داشت که هزاران نفر از مردم توسط او به خداوند هدایت شوند. بعضی از اوقات اشخاصی تقاضای کمک از ژرژ مولر می‌کردند. او چون مراسلات ایشان را می‌خواند می‌گفت عجب است که درسی را که به اینها داده‌ام خوب فرا نگرفته‌اند و به عوض اینکه به خداوند رجوع کنند، به من رجوع می‌کنند. من یقین دارم که اگر ژرژ مولر زنده می‌شد و تقاضانامه شما دوستان صمیمی را می‌خواند، می‌گفت افسوس می‌خورم درسی را که من هفتاد سال به شما دادم به زودی فراموش کردید. یوحنا ۳: ۲۷ چنین می‌نویسد: «هیچ کس چیزی نمی‌تواند یافت مگر آنکه از آسمان بدو داده شود.» در این صورت کسی قابل احترام نیست جز خدا. دوست شما جیمز رایت.»

## فصل بیستم: خلاصه مختصری از کارهای ژرژ مولر

اگرچه مرگ انسان را از کار در دنیا بازمی‌دارد، لیکن در عین حال کارهایی دیگر به او رجوع می‌شود. در کتاب مقدس اشارات و دلایلی موجود است که کار بعد از مرگ تمام شدنی و خسته‌کننده نیست. این راست است که مردگان در خداوند خوشحالند، زیرا که از زحمت خود راحت می‌شوند. در مکاشفه یوحنا ۱۴: ۱۳ نوشته شده است: «و آوازی از آسمان شنیدم که می‌گوید بنویس که از اکنون خوشحالند مردگانی که در خداوند می‌میرند و روح می‌گویند بلی تا از زحمات خود آرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان می‌رسد.» بنابراین خوب است که متذکر کار ژرژ مولر شویم و به زندگانی و یادداشت‌های وی توجه کنیم. ژرژ مولر می‌گوید: «من فقط و فقط برای یک مقصود حیات خود را وقف کردم و آن این است که ثابت کنم و نشان دهم که تا چه اندازه به وسیله دعا و ایمان ممکن است انسان پیشرفت نماید.» این بیانات کار و مقصود ژرژ مولر را مشخص می‌دارد.

آقای روبرت چپمن که قدیمی‌ترین دوست ژرژ مولر بود می‌گفت وقتی که کار اصلی انسان طلب رضای خدا باشد تمام اوضاع زندگی او را یاری می‌کنند. گزارش سال پنجاه و نهم در ماه می سال ۱۸۹۸، چاپ و نشر شد، آقای جیمز رایت در ضمن آن خلاصه‌ای از ابتدای کار و خدمت ژرژ مولر ذکر می‌کند. چیزی که باعث ارزش این مطلب است شهادتی است که ژرژ مولر در اواخر زندگی‌اش می‌دهد و می‌گوید خداوند چه نوع معاملاتی با او نموده است، محتمل است که بعد از ظهر ۹ مارس سال ۱۸۹۸، آخرین یادداشت خود را نوشته و بعد از آن دیگر موفق به نوشتن چیزی نشده است. در شام همان روز بر حسب معمول در مجلس عبادتی یتیم‌خانه شرکت کرد و برای آخرین مرتبه به خوابگاه خود رفت و در آنجا به خواب رفت که تا روز رستاخیز بیدار نشود و در عصر روز مرگ ژرژ مولر که به حقیقت روز تولد او در حیات آسمانی بود در یتیم‌خانه جمع شدند و کار او را به دست خدای زنده سپردند.

ژرژ مولر آقای جیمز رایت را جانشین خود معرفی کرد و دوستانش را به این حقیقت متوجه کرد که یگانه سر رستگاری وی این است که انسان مشترکا با خداوند مشغول کار شود. آقای جیمز رایت با همان ایمان ژرژ مولر در یکی از یادداشت‌هایش چنین می‌نویسد که در ایوب ۲۶: ۷ مرقوم است: «که زمین را بر نیستی استوار می‌سازد.» ما به این مطلب افتخار می‌کنیم که همچنان که زمین تکیه‌گاه ظاهری ندارد، کار ما نیز تکیه‌گاه ظاهری ندارد. شصت و چهار سال است که بدون اعتماد به ثروت و تمول شخصی این کار سنگین ادامه یافته و تکیه‌گاهش تنها توکل به خدا بوده است. وقتی که ژرژ مولر و لیدیه زنده بودند، آن دو نفر با آقای جیمز رایت دعا می‌کردند که خداوند شخص مناسبی را برکت عطا فرماید و او را برای شرکت در این خدمت دعوت کند. در نتیجه استجابت دعا آقای ژرژ فریدریک برگن دعوت خدا را اطاعت کرد و حاضر شد که دوش به دوش آقای جیمز رایت به کار یتیم‌خانه بپردازد، چونکه آقای فریدریک برگن هفده سال از آقای جیمز رایت کوچکتر بود و احتمال می‌رفت که پس از مرگ آقای جیمز رایت جانشین او بشود.

در اولین گزارشی که پس از وفات ژرژ مولر، آقای جیمز رایت منتشر کرد نوشته بود که هدیه زیادی برای کار خداوند تا آخر زندگانی ژرژ مولر داده شده و آن عبارت از هشتاد و یک هزار و چهارصد و نود و یک لیره بوده و هدیه‌دهنده این مبلغ خود ژرژ مولر بوده است که در اول مارس سال ۱۸۹۸، تقدیم داشته است. این مبلغ از هدایایی که برای مصرف شخصی خودش تقدیم می‌شده جمع‌آوری شده بود. این هدیه گرچه بی‌مانند است، لیکن خیلی شبیه است به هدایایی که آقای جون وسلی برای کار خداوند تقدیم می‌داشته است. وقتی آقای جون وسلی دخل سالیانه‌اش سی لیره بود با بیست و هشت لیره می‌توانست زندگی کند، پس دو لیره اضافه را برای کار خداوند تقدیم کرد. سال دوم دخل سالیانه‌اش به شصت لیره بالغ شد، باز هم بیش از بیست و هشت لیره در آن سال برای خود مصرف نکرد و سی و دو لیره اضافه را برای کار خداوند هدیه داد. در سال سوم دخل سالیانه‌اش به نود لیره رسید، باز هم بیشتر از بیست و هشت لیره برای خرج سالیانه‌اش برنداشت و شصت و دو لیره اضافه را برای کار خداوند هدیه داد و در سال چهارم دخل سالیانه‌اش یک صد و بیست لیره بود و در این سال نیز باز همان بیست و هشت لیره را برای مخارج خود برداشت و مابقی را وقف خداوند کرد.

گرچه تمامی هدایای او با این کیفیت بیش از سی هزار لیره نبود و از نقطه نظر دیگر چنین کرامتی در تاریخ بشر

دیده نشده است، اما کرامت و زندگانی ژرژ مولر به همین درجه بوده است و همچنین هدایایش پنجاه و یک هزار لیره زیادتیر بود. ژرژ مولر مبالغ زیادی از خداوند دریافت کرد، لیکن هیچ وقت از پول سؤاستفاده نمود. نصیحت خداوند منظور نظر او بود که در لوقا ۱۶: ۹ می‌فرماید: «دوستان از مال بی‌انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرند»، او هم از مال بی‌انصافی دوستانی برای خود پیدا کرد تا پس از این دنیا در خیمه‌های جاودانی پذیرفته شود. خودش و زنش و دخترش هر سال با ایمان گنج‌هایی ذخیره می‌کردند. اینها به یک نسبت معینی از درآمد سالیانه خود هدیه می‌دادند، لیکن هر چه از معیشت ساده خودشان زیاد می‌آوردند آن را هدیه می‌دادند.

اغلب مسیحیان رسم دارند که مبلغی از درآمد سالیانه خود را برای کار خداوند هدیه می‌دهند و بقیه را برای آسایش خود خرج می‌کنند یا ذخیره می‌نمایند، اما ژرژ مولر برعکس این قانون رفتار می‌کرد و فکرش این نبود که چقدر منفعت کرده، بلکه فکرش این بود که چقدر توانسته است هدیه بدهد. پیوسته متوجه این مطلب بود که باید با امانت رفتار کند و هر چه که خداوند به او بخشیده است آن را به طور نیکی و مشروع به مصرف برساند و دائماً دعایش این بود که از خودخواهی و نفس‌پرستی برکنار باشد و بتواند خدا و خلق را از صمیم قلب خدمت کند. در تعلیمات خود می‌گفت که خدا محبت است و محبت از خداست و محبت خدا در فداکاری عیسای مسیح ظاهر شد. یکی از مطالبی که ژرژ مولر در تحت تأثیر آن واقع شده بود و او را به هدیه دادن وادار می‌کرد لوقا ۶: ۳۸ بود که می‌فرماید: «بدهید تا به شما داده شود، زیرا پیمانۀ نیکوی افشردۀ و جنبانیدۀ و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد، زیرا به همان پیمانۀ که بپیمایید برای شما پیموده خواهد شد».

از صمیم قلب به واقعیت و حقیقت این آیه تصدیق داشت و در این خصوص اینطور شهادت می‌دهد: «وقتی که من بیشتر هدیه می‌دهم، خداوند به من بیشتر می‌بخشد» و همیشه اعمال رسولان ۲۰: ۳۵ را می‌خواند: «می‌باید مشقت کشیده ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده‌تر است». در این صورت جای تعجب نیست که می‌بینیم تمام دارایی ژرژ مولر یک صد و شصت و نه لیره و نه شلینگ و نیم بود. صد لیره از این مبلغ کتاب‌ها و اثاثیه منزل او بود. پولی که داشت فقط شصت لیره بود و آن را نیز حاضر بود که مانند وکیل امین به خداوند مسترد دارد. ژرژ مولر در بسیاری از مجالس و محافل گفته بود که من تعجب می‌کنم که خداوند گناهکاری را مانند من اینطور به خود جلب و جذب نماید و مدتی طولانی او را به خدمت خود بگمارد.

در گزارشی که در ماه می سال ۱۸۹۸، از طرف یتیم‌خانه چاپ و نشر شد نوشتند که ما فعلاً هفت آموزشگاه روزانه داریم و شماره شاگردانی که در آنجا تحصیل می‌کنند سیصد و پنجاه و چهار نفر می‌باشند. شماره شاگردانی که از ابتدای تأسیس این آموزشگاه‌ها داخل شده‌اند هشتاد و یک هزار و پانصد و یک نفر می‌باشند و شماره فارغ‌التحصیل‌های این آموزشگاه سی و دو هزار و نهصد و چهل و چهار نفر می‌باشند. شماره مدارس یکشنبه بیست و پنج است. مجموع مبلغی که برای این مدارس از ابتدا تا به حال خرج شده یک صد و نه هزار نهصد و نود و دو لیره می‌باشد. توزیع و انتشار کلام مقدس کامل و جزوهای آن، امسال پانزده هزار و چهارصد و یازده نسخه می‌باشد و از ابتدای کار تا به حال یک میلیون و نهصد و هشتاد و نه هزار و دویست و شصت و شش نسخه می‌باشد.

در این سال آخری چهارصد و سی و نه لیره برای این کار صرف شد و از ابتدای شروع کار تا به حال چهل و یک هزار و نود لیره و نیم خرج شده است. به یک صد و پانزده نفر از مرسلین کمک می‌شده و امسال دو هزار و هشتاد و دو لیره به ایشان کمک داده‌ایم و از شروع کار تا به حال دویست و شصت و یک هزار و هشتصد و پنجاه و نه لیره و نیم به ایشان کمک شده است. از ابتدای کار تا به حال سه میلیون و یک صد و یک هزار و سیصد و سی و هشت نسخه کتاب چاپ و نشر شده است. مبلغی که امسال برای این کار خرج نموده‌ایم عبارت از یک صد و یک لیره بوده است و از شروع کار تا به حال چهل و هفت هزار و یک صد و هشتاد و هفت لیره و نیم خرج این کار شده است. عده یتیمان در اشلی داون یک هزار و ششصد و بیست نفر می‌باشند و از ابتدای کار تا به حال ده هزار و بیست و چهار نفر یتیم داخل یتیم‌خانه شده‌اند. مبلغی که در این سال اخیر خرج یتیم‌خانه شده عبارت از ۲۳۵۲۳ لیره می‌باشد. از ابتدای کار تا به حال نهصد و هشتاد و هشت هزار و هشتصد و بیست و نه لیره خرج شده است.

تأمل و ملاحظه در این صورت حساب تا چه اندازه ما را به قوت دعا امیدوار می‌سازد. تعجب است که ژرژ مولر توانست

پنج یتیم‌خانه بسازد و بیش از ده هزار نفر یتیم در آنجا منزل و لباس و خوراک بدهد و تعلیم و تربیت روحانی و جسمانی ایشان را عهده‌دار شود و قریب به یک میلیون لیره برای ایشان خرج کند و در میهن خودش و جاهای دیگر آموزشگاه‌های روزانه و یکشنبه دائر نماید که یک صد و پنجاه هزار بچه در آن تعلیم بیابند و بیش از صد و بیست هزار لیره برای این مقصود خرج کند و در حدود دو میلیون کتاب مقدس چاپ و نشر نماید و بیش از چهل هزار لیره برای این مقصود خرج نماید و زیاده‌تر از سه میلیون کتاب مذهبی چاپ و منتشر نماید که ارزش آنها پنجاه هزار لیره است و علاوه بر این بیشتر از دویست و شصت هزار لیره برای مساعدت مرسلین تقدیم کند و مجموع پولی که در این شصت سال خرج کرد عبارت از یک میلیون و نیم لیره بود.

سر موفقیت ژرژ مولر فقط این بود که هر روز چند مرتبه دعا می‌کرد و خدا را در کار خود شریک و سهیم می‌دانست برای هر احتیاج و تنگدستی و اشکالی که برایش پیش می‌آمد دعا می‌کرد و اتاق دعا ملجا و پناهگاه او بود. در اوایل کارش دعا کردن در نظرش چندان اهمیتی نداشت، کم‌کم فهمید که باید زندگانی خود را بر شالوده دعا بنا نماید. از اینکه دعایش دیر مستجاب می‌شد خسته و ملول نمی‌گردید. مخصوصاً برای اشخاص بسیاری دعا می‌کرد. اگر کتابچه یادداشت دعای ژرژ مولر را ملاحظه کنید، در آنجا نام اشخاصی را می‌بینید که چندین سال برای ایشان دعا می‌کرده است تا به خداوند ایمان آورند. نویسنده این کتاب می‌گوید که ژرژ مولر یک سال پیش از مرگش به من گفت شصت سال است که برای دو نفر که از خدا دورند هر روز چند مرتبه دعا می‌کنم، لیکن هنوز ایمان نیاورده‌اند، با این وجود من شک ندارم که آن دو نفر را در آسمان ملاقات می‌کنم، چونکه یقین دارم بی‌جهت خداوند مرا وادار نمی‌کند که از صمیم قلب برای ایشان دعا کنم، اما خوشبختانه یکی از آن دو نفر که چندی قبل فوت کرد به خداوند ایمان آورد و اعتراف کرد که در عیسای مسیح نجات یافته است.

قبل از آنکه من (نویسنده) از برستول خارج شوم خانمی را دیدم که دختر برادر آن شخص بود. او به من گفت عموی من مدتی پیش از مرگش در خصوص ایمانش شهادت داده است. معلوم بود که به وسیله عیسای مسیح نجات یافته است. ژرژ مولر گفته بود که من کار تازه‌ای نکرده‌ام. همه ایمانداران می‌توانند این قبیل کارها را انجام دهند، چونکه وعده استجاب دعا برای همه است. ممکن است که همه کس برای تأسیس آموزشگاه و یتیم‌خانه پیغامی از خداوند نداشته باشند، لیکن هر کس جداگانه از طرف خداوند به خدمتی دعوت می‌شود. همه کس بدون استثنا دعوت می‌شوند که دعا کنند. راست است که کسی می‌تواند بگوید من مثل ژرژ مولر دعوت نشده‌ام که به دعا کردن بپردازم و ایمانی مثل ایمان او داشته باشم. دعا دارای قدرت فوق‌العاده‌ای است. ژرژ مولر فهمیده بود که کلید تمام کارها فقط دعاست و بدون دعا زندگانی پر از اشکال است. ژرژ مولر خود را به بوته مکاشفه حضرت موسی تشبیه می‌کرد و می‌گفت من آن درخت سبزی هستم که آتش مشتعلی در آن افروخته است و سوخته نمی‌شود. آقای وسلی درباره خودش نظیر همین فکر را داشته هنگامی که بر بستر مرگ خوابیده بود آخرین سخنش این بوده است: «بهترین چیزی که در کار است این است که خدا با ماست.»

بی‌مناسبت نیست که ژرژ مولر خود را به درخت مکاشفه حضرت موسی تشبیه کرده، چونکه سرعت پیشرفت کار او همه کس را به این عقیده وامی‌دارد، زیرا که در اول در یک خانه اجاره‌ای با سی نفر یتیم، یتیم‌خانه خود را شروع کرد، کم‌کم کار توسعه یافت و خانه دیگری اجاره کرد. رفته رفته کار بزرگتر شد تا به جایی رسید که یتیم‌خانه اولی و دومی و سومی و چهارمی و بعد پنجمی را هم ساخت که ابتدا سیصد نفر و بعد هفتصد نفر و سپس یک هزار و یک صد نفر و بالاخره دو هزار و پنجاه نفر یتیم در یتیم‌خانه پرستاری می‌شدند، چون به مخارج او نگاه کنیم تعجب می‌کنیم، چونکه در سال اول مخارج بنگاه انتشار کتاب مقدس بیش از بیست و هفت هزار و پانصد لیره بود. مخارج یتیم‌خانه اولی پانزده هزار لیره، مخارج یتیم‌خانه دومی بیشتر از بیست و یک هزار لیره و مخارج یتیم‌خانه سومی بیش از بیست و سه هزار لیره و خرج یتیم‌خانه چهارمی و پنجمی بین پنجاه و شصت هزار لیره بوده است.

مجموع مبلغی که برای بنای یتیم‌خانه‌ها خرج شده یک صد و پنجاه هزار لیره بوده است. مخارج سالیانه یتیمان هم سال به سال زیادتر می‌شد تا اینکه مخارج به بیست و پنج هزار لیره رسید، غیر از مخارج فوق‌العاده از قبیل مخارج بهداشتی که سالی دو هزار لیره بود. علاوه بر اینها لازم است که برای تألیفات زیاد او خدا را شکر کرد. در مدت هفتاد و دو سال بشارت می‌داد. از سال ۱۸۲۶ تا سال ۱۸۹۸ و از موقعی که به تینموت رفت سال ۱۸۳۰ تا آخر عمرش غیر از اوقاتی که بیمار بوده موعظه می‌کرد. روی هم رفته هر هفته‌ای سه مرتبه یا بگوئیم بیش از ده هزار مرتبه موعظه

کرد. سفرهای بشارتی‌اش در مدت هفده سال دو هزار میل بوده است. به غیر از یتیمان در اشلی داون در نتیجه خدمت او در مدت دو سال دویست و بیست و هفت نفر داخل کلیسا شدند.

## فصل بیست و یکم: نگاهی به عقب و توجهی به جلو

پیش از اینکه این کتاب را کنار بگذاریم نگاهی به عقب کرده و متوجه زندگانی مقدس و خدمت مخلصانه ژرژ مولر بشویم و از آن لذت ببریم و تعلیمات روحانی فرا گیریم. صداقت و ایمان و محبت از صفات مشخص شخص ژرژ مولر بوده است و نیز این سه صفت مخصوص اطفال است. صداقت یک صفت اصلی است که اخلاص و سادگی در محیط آن واقع است و محبت نیز یک صفت اصلی است که عدم محبت نسبت به ذات خود؛ یعنی انکار نفس و سخاوت و لطف و آرامش با آن همراه است. این صفات کودکان هر قدر در یکی از شاگردان مسیح بیشتر باشد شایسته است که فرزند خدا خوانده شود. علت زندگانی مقدس و خدمات ذی‌قیمت ژرژ مولر این بوده که این صفات نامبرده به خوبی در او وجود داشته است.

صداقت سر خیل و قافله سالار جمیع فضائل عالم انسانی است. از مراجعه به یادداشت‌های ژرژ مولر و حساب‌های او معلوم می‌شود که تا چه اندازه صداقت را مراعات می‌کرده و همه چیز را می‌نوشته است. بسیاری از اوقات ما بدون قصد مخصوص دروغ می‌گوییم و این در نتیجه عدم دقت است. در انسان سه نیرو وجود دارد که او را به صداقت و استقامت وادار می‌کند. اول ذاکره، دوم متصوره، سوم ضمیر است. ذاکره حقایق را یادآوری می‌نماید. متصوره حقایق را در خیال مجسم می‌کند و ضمیر با احساسات ادبی خود آن حقایق را می‌سنجد و بین خوب و بد و حق و باطل تشخیص می‌دهد، لیکن هنگامی که ضمیر مرده است مابین حقایق و خرافات نمی‌تواند فرق بگذارد.

خلاصه ژرژ مولر حاضر بود که هر چیزی را بر مذهب صدق و حقیقت قربانی کند. یکی از صفات حسنه ژرژ مولر ایمان بود که ثمره فیض خداوند است. حکایت ایمان آوردن ابراهیم در پیدایش ۱۵: ۶ نخستین درسی است که کتاب مقدس راجع به ایمان می‌دهد: «به خداوند ایمان آورد و او این را برای وی عدالت محسوب کرد.» کلمه ایمان آورد اصل عبرانی‌اش این است که گفت آمین؛ یعنی چنین باشد نیست، بلکه معنی‌اش این است: «که ناچار است که چنین بشود.» وحی خداوند به ابراهیم این بود که این وارث تو نیست، بلکه کسی که از صلب تو بیرون آید وارث تو خواهد شد. ابراهیم از صمیم قلب گفت: «آمین» یعنی که ناچار است که چنین باشد که خداوند فرمود. ایمان واقعی در ساده‌ترین صورت خودش همین است. ژرژ مولر چنین ایمانی داشت. مقصود اصلی ژرژ مولر این نبود که برای انتشار کتاب مقدس بنگاه و آموزشگاه تأسیس نماید یا هزاران یتیم را پرستاری کند یا مرسلین را مساعدت نماید، بلکه می‌خواست به هر کس یاد بدهد که اعتماد و توکل به خدا نتیجه خوبی دارد. شخص مؤمن در بیرون دروازه ایمان با خدا سیر و سلوک می‌نماید.

صفت برجسته دیگر ژرژ مولر محبت بود. محبت چیست؟ محبت عاطفه و میل بر هر چیز مرغوبی نیست، چونکه اظهار عاطفه و تمایل به هر مرغوبی نفس‌پرستی است. محبت واقعی نفع خود را طالب نیست، بلکه نفع و سرور دیگران را بر نفع و سرور شخصی ترجیح می‌دهد. این محبت است که انسان را به فداکاری و جان‌نثاری وادار می‌سازد. تعلیم شیطان این است که خود را دوست بدار، لیکن نصیحت مسیح این است که ترک نفس کن و صلیب خود را برداشته مرا پیروی کن. در رساله به فیلیپیان می‌خوانیم که مرکز قدوسیت مسیح در آسمان تا جلجتا هفت قدم بود و عیسیای مسیح تمام این هفت قدم را پیمود. فیلیپیان ۲: ۶ می‌فرماید: «که چون در صورت خدا بود با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرد و صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد و چون در شکل انسان یافت شد خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت، بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.»

عیسای مسیح که معبود فرشتگان بود به قدری از مقام خود فرود آمد که حتی دزدان او را لعنت کردند. او تاج خار را به افسر جلال ترجیح داد و بدینطور معنی حقیقی صلیب را برای ما بیان فرمود. چنانکه در کلام خود به ما می‌فرماید: «اگر کسی خواهد مرا متابعت کند باید خود را انکار کرده صلیب خود را برداشته از عقب من آید، زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند آن را هلاک سازد، اما هر که جان خود را به خاطر من هلاک کند آن را دریابد، زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد» (متی ۱۶: ۲۴-۲۶).

صلیب چیزی نیست که با مشقت و زحمت و اکراه آن را قبول کنیم، بلکه چیزی است که با روح انکار نفس و گذشت و شادمانی آن را استقبال نماییم. از همان وقتی که ژرژ مولر داخل در خدمت خداوند شد، کم کم در زحمات او شریک شد. دنیا، ثروت و شهرت را برای خاطر مسیح ترک کرد و مطیع قوانین کلیسایی شد و قدم به قدم مسیح را پیروی نمود. فقر را اختیار کرد تا دیگران را غنی سازد و مردم را به فیض خدا مستفیض نماید. امانت و ایمان و محبت ژرژ مولر کلیدی بود که درهای بسته زندگانی را برای او باز نمود. آری با همین کلیدها ممکن است درهایی را باز کرد که خداوند را به آنجا دعوت نمود. سر حیات ژرژ مولر این بود که مانند عیسای مسیح نه برای خودش، بلکه برای آسایش دیگران زندگانی می کرد. روزی یک نفر از دوستانش راجع به سر کارش از او پرسید، او کم کم بدن خود را خم نمود تا به زمین رسید و گفت ژرژ مولر و خواهش های او و اراده های او همه مردند و از آن روز که من مردم، همان وقت در خداوند درس زندگی را آموختم.

از روزی که اعتماد کرد که خون عیسای مسیح کفاره گناه اوست، به درجه هاییل رسید. از روزی که شروع کرد با خدا راه برود، به مقام خنوخ رسید. از هنگامی که با خدا شرکت کرد، پهلوی نوح ایستاد. همینکه اعتماد به وعده خدا کرد، با ابراهیم مساوی شد و چون از لذات و مقام های دنیا صرف نظر نمود به درجه موسی رسید. تقوای او وی را از درجه بشریت بالا نبرد و از حیث تقریبی که به خدا جست از برادرانش جدا نشد، بلکه توانست مانند تیرنس بگوید من انسان هستم و غریزه ای که در انسان هست از من دور نیست. اگر بخواهیم ژرژ مولر را بهتر بشناسیم، خوب است که به زندگانی ساده خانوادگی روزانه اش رجوع کنیم. هر وقت که من (مؤلف) در یتیم خانه نمره سه داخل اتاق خصوصی ژرژ مولر می شدم، خوشوقت می گردیدم. وسعت آن اتاق به حد متوسط بود و اثاثیه آن بسیار ساده به نظر می رسید و خیلی مرتب و نظیف بود. همیشه کتاب مقدس او باز بود و آن یگانه کتابی بود که دائماً آن را می خواند.

ژرژ مولر مردی بلند قد و لاغر اندام بود. همیشه لباس خود را تمیز نگه می داشت و خیلی به طور جدی راه می رفت و متبسم بود. آثار خوشی و شادمانی از چشمانش هویدا بود. هر کس با او مجالست می کرد، با تواضع با او رفتار می نمود و گمان می کرد که او از خانواده اشراف بود. خیلی متین و شمرده حرف می زد. اشخاصی که معاشرت زیادی با او نداشتند خیال می کردند که هیچ وقت شوخی و مزاح نمی کند، ولی او خیلی شوخ بود و به طوری شوخی می کرد که کسی را نرنجاند و به شخصی توهین و بی احترامی نشود، او خیلی مایل بود که خدمت کند. وقتی که در ماه می سال ۱۸۷۹، به او دستور دادند که از کار یتیم خانه تعطیل بگیرد و به آرامی و استراحت در هنتلی وقت بگذراند، چون به هنتلی رسید گفت که: «من در این شهر چه کمکی می توانم در کار خداوند بدهم.» به او گفتند که شما را مخصوصاً برای استراحت کردن به اینجا فرستادند. جواب داد: «حالا که من از کارهای عادی خود تعطیل کرده ام، حس می کنم که باید به طریقه دیگری خداوند را خدمت کنم.» پس در مدت تعطیلات خود در هنتلی و تاینموت مشغول خدمت شد.

در ژرژ مولر هفت خصلت مشاهده می شد: اول، استقامت بی ملامت. دوم، سادگی اطفال. سوم، دقت در عمل. چهارم، تمسک به قصد. پنجم، جرأت ایمان. ششم، مداومت در دعا. هفتم، تسلیم با خوشحالی، چون به کتاب مقدس رجوع کنیم، دو فقره از فرمایشات عیسای مسیح را ملاحظه می کنیم که هر کدام مربوط به دیگری است. اینک آن دو مطلب را ذکر می کنیم، یوحنا ۱۲: ۲۶ می فرماید: «اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می باشم، آنجا خادم من نیز خواهد بود و هر که مرا خدمت کند، پدر او را حرمت خواهد داشت» و نیز در مرقس ۸: ۳۴ می فرماید: «هر که خواهد از عقب من آید خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته مرا متابعت نماید.»

در بیان اول مسیح تاج بخشی می کند و در بیان دوم به طرف صلیب ارشاد می نماید. کلمه «مرا متابعت کند» در هر دو مطلب مذکور است، لیکن در بیان اول معلوم می شود که متابعت مسیح تا جلجتا و قبر و تا حیات برخاستن از مردگان و زندگی چهل روزه با شاگردان و صعود به آسمان و نشستن به طرف دست راست خدا و آمدنش در مرتبه دوم و اشتراک در ملکوت آخری اش می باشد. دو نوع پاداش در اینجا معین شده است. اول زندگی با مسیح و دوم اکرام و احترام یافتن از جانب خدای پدر. همانطور که عیسای مسیح به هفت درجه از مقام عالی الوهیت تنزل نمود، به همین نحو هفت درجه باز صعود کرد. این موضوع در فیلیپیان ۲: ۹ مرقوم است: «از این جهت خدا نیز او را به غایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از نام هاست بدو بخشید تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود و هر زبانی اقرار کند که عیسای مسیح خداوند است برای تمجید خدای پدر» و نیز در افسسیان ۴: ۱۰ چنین می گوید: «آنکه نزول نمود همان است که صعود نیز کرد، بالاتر از جمیع افلاک تا همه چیزها را پر کند.»



هر چه را مردم سود می‌پنداشتند، ژرژ مولر آن را به خاطر مسیح زیان می‌دانست. نه اینکه زحمات مسیح را متابعت کرد، بلکه قوت قیامت او را هم متابعت نمود تا در جلال او شریک و سهیم شود. هر چه پیش اهل دنیا ارزش داشت، ژرژ مولر آن را در پای صلیب گذاشت و متوجه دعوت مسیح شد. چنانکه پولس در رساله خود به فیلیپیان ۳: ۱۵ می‌نویسد: «جميع ما که کامل هستيم اين فکر را داشته باشيم.» خادمین خداوند که ترک نفس کرده و از خود گذشته‌اند و در طریق کمال سیر و سلوک می‌کنند بالاخره به مکانی می‌رسند که در آنجا افسر جلال به ایشان بخشیده می‌شود و در آنجا لعنت نیست. آنجایی که عرش خدا و بره است و بندگانش او را خدمت می‌کنند و از ملاقات او متمتع و بهره‌مند می‌گردند و اسمش بر پیشانی ایشان نوشته است. آنجا شب نخواهد بود و تا ابدالابد زنده می‌باشند. آمین.